بعون توفیق ازلی و تیمن فیض سرمدی این نسخه

میمنت آئین در تذکرهٔ غدر هند و سطوت و جلال قهرمانان والاشان صاحبان انگریز بهادر

و بلندی پایهٔ اقبال عدو مال ملکهٔ معظمه خلد الله ملکها موسوم به

صحیفهٔ والاقدری فی آئینهٔ جنگ

بجادوکاری فکر بلند آسمان پیوند خواجه محمد شبیر نگارندهٔ منشآت

دلپذیر حسب فرمایش نواب کامران کامیاب شهزادهٔ والاقدر نواب وزیر میرزا بهادر دام شوکتهم

در مطبع خاص منشی نولکشور زیور انطباع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن بر خویشتن بالد و رتق در خود نمی گنجد
بر انگیزد مگر طبعم خیال نکته آرائی

قلم از حشمت معنی طرازی گردن افرازد
که تیغی به فرقش داد ذوق جبهه فرسائی

همانا قطره تیم با شوخی نارشش در آیند
که در اندازه بزم جاه ریزد رنگ عنائی

رساند بخت بیدارش بدرگاه همایونی
که شوکت بر در او دم زند از فرمانروائی

هنرپرور جوان دولت بو الاقدر نام آور
که از لطفش سخن نازد سخن در نشان زیبائی

عروس معنی از فیضش بآن صورت کند جلوه
که از نظاره اش هیچو دشنو شوق تماشائی

غلام جاه او خورشید و گردون یک پرستارش
که در فرق او گردید در چرخ مینائی

قمر بهر تماشای چراغان شب عشرت
بپای سر کند در شوق پیشش جاده پیمائی

فروغستان رای روشنش از ذره تا اختر
به نزدیکان و دوران کرده قسمت نور بینائی

زهی طالع که مهر آسمان با شمسه ایوان
شبیه افتاد تا دریافت با عالم شناسائی

بنازای بخت با من این سپهر جنگجو اکنون
بپیچیدن اختلاطی کار میدارد روزافزائی

مگر از کیمیا بهای امیدم در آن درگه
اثر بگرفت تا دل بست در وضع آل آرائی

شه تنها باندارا کار سے بند و همین گردون
بود اقبال هم غمخوار من در رنگ شیدائی

نوشتم نامه در نثر نظم دلکش ز انسان	که سیر دیدزار ورقش بهارست معنی آرائی
زعذر هند نقشم داستانی در گزین شیوه	کز آن نقشی بروی صفحه بسته جاودانی
همایونی کشیده ورکنار از غایت شوقش	بنام آن همایون مرتبت چون یافت زیبائی
قبول افتد بچشم لطف اگر این نامه دلکش	باین دولت کند در شهر معنی کار فرمائی

نگارین طلسم نقش انتظام نقشبند جادو خیالان را تماشا نظر و ختن آئین سحر کاری است نکته ریز
چمن بال طاؤسی کشاده گلشن فکر تازه ابدیدنش سرمایهٔ انبساط اندوختن روش طراحی
بهاری نیرنگ چشمک زنیهاے سپهری پیکران رنگین پیرهن هوش ربا است خرد
سلامت گزین را آفت از کار رفتن نصیب شود شگفتگی گلهاے نازنین فطرت صبر
آزماست هوشمندی را اضطراب ناشکیبائی مبارکباد آسودن درین انجمستان غیر از
بی پرگان دانش بدلی رو نتوانست آورد با خود بودن درین نگارخانه جز ساده لوحان
بیسواد نجاطری را نتوانست بر دگشایش پرده راز بسا اندازی دست قدرت نطق
و بیان وابسته حرمان نگاه بینش از دیدن چهرهٔ اسرار گرمی بازار بصیرت شکسته
جنگنامه عذر و آشوب بسطوت هنگامه آرائی ترک فلک ساخته شد سلحشوران عرصه
شجاعت را عبرت برداشتنی است دانش صحیفه بذکر نیرنگ کاری سپهر بنیار زنگ
یافتهٔ فرهنگ دانا دلان حکمت شناس پرداخته آمد هشیار مغزان فرزانگی لباس گنجینهٔ
دل شفائس دانش و تدبیر انباشتنی چه لطائف هوش افزا که پیوند آن جریدهٔ نگارین
نگردیده و چه شرائف عبرت نما که از جیب صفحات آن کارنامهٔ دلکش سر بر نکشیده تحریر
آرائی فکر عالی مقام را سر رشتهٔ تقریر دلپذیر در بیان واقعات سفلی کائنات بدست
آمد که پایهٔ پوییا و شیوهٔ داستانی کشاده فرق نمایش فراشت و گرنه آمیزش
لطافت طبع پاکیزه اندیشهٔ روحانی سرشت باعث کدورت هرزه گفتاری ها چه سزاوار
تواند داشت کنون وقتی است که بیشتر افراد انسانی را در آبادانی جاهی بند عاقبت
نادانستگی معارف و علوم دامن گرفته و دانایان را در نگار بندی رعنا نگار معلومات
علمیه پیچ همت از سر و دل بدر رفته درینحال اگرچه جلوه دادن جمال هنر در چار سوی اعلان

از سخنوران نمی آید مگر هرگاه نازک ادائی پری جلوه باشارت حسن دلاویز و غمزه دادریده
نهفتگی نمی آساید تا گزیر طینت خام خیالی آن بوده که این ساده پرکار شوخ ادا از منظر
نظر کال دستگاهان جلوه گر سازد تا باشد که اندازه شناسی فهم والا پایه بنگاه اندازی
احسنت و آفرینهایش نوازد و جستجوی خیال تحسین پسند بخواستگاری اهتمام و انادلی
در اشتهار و اعلان این نیکو منظری تگاپو نمودن آغاز کرد و هر یکی را از طالعمندان ثروت
نشان زحمت رونمائی بی پروائی دیده ناکام تلخی پاسے هوس بدامان خود دارد چه پیچیده
نشد که رهنمونی گنگاشش خرد صواب آئین بدنیکار آگاهیم راسے نمود که امروز زمانه باوجود
تیرگی آیامها نایابی فروغ را و مروی و قدر سنجی بفروزش گری گوهر فروغناک
ذات آن نیّر اوج بختیاری پرتوستان اشراقات میمنت و سعادت است که عطیه بخشی
فیض آرائیهاسے علو قدر انجم با فیضان همتش به سرگشتگی بیداسے شرمناکی تنک و
تازی دارد و رنگ افروزی تربیت پروریهاسے بهار با شگفتگی گلشن تربیتش در کار
شکسته رنگی آزرمساری با فروتنی نیازی بر روی کار آرد چه این صحیفه گرامی از
آن همت بلند و ستایه کرسی نشینی پایه اعتبار نیابد و چگونه این نامه نامی از چنان تربیت
ارجمند کرشمه نظر فریبی و دلاویزی در یوزه ننماید آنگاه خود لفظ و معنیش بزبان بی زبانی
شکر طراز نوازشها تواند بود و حرف و مضمونش بسگالش سپاسداریها جبین
سجده ریزی بخاک عزت و ارجمندی تواند سود آیین صوابدید ستوده دانش را
پیوندش دل جویایی پیوند نبو شگواری نوشین باده در کام رغبت کشید و طبیعت مستمند
به لذت باری بوسه لب جان بخش محبوبش گزید سامان بیپایانی کند زبانی که در خانه نوا
جان آماده است اندیشه سخن آفرین را از آهنگ پیش کشیدن نو آئین گفتار در بارگاه هنر
نوازی دست پیش داشته خطرناک این خیال دور از کار نمود که مور تنگدست تنک مایه چه
راحهانی حشمت سلیمانی چه زیبد و نخل برگ و بار ریخته را در هنگامه نشو و نما پیرودن بهار
سرا پا آراستن چه سزد حتی زبان سعادت شگون که کام بخشی ذره نوازی و قطره پروری
آن بارگاه فیاضی پناه در دلاساگری فکر آسیمه سرشت نهادن پیش گرفته بعرض

دردن آنجوهر فطرت دستوری داد بنابر آن مشاطهٔ فکر بدیع کار را به آرایشگری
زیبایان حجلهٔ لطافت سرو کاری افتاد و بنابر پیشگرانه شیوهٔ مدحت گزاری سر کردن
سنت سخنوران دانسته شد و آرزومندانه ستایشگری آغاز نمودن واجب انداز
سخن سرائی فرض کرده آمد کجا صرف نیرنگ هوشمندی که نفس به ترانهٔ ثنا سنجی بر آمیزد و کو
ساز و سامان دانشوری که طبع تند خرام را با وجود تنگی حوصلهٔ دل در فراخنای گفتگوی
مدحت اندیشی بجولان انگیزد مگر بخت قبول سازگار و طالع اجابت مددگار باد (مثنوی)
الا ای هوش دل شوی آگاه * که فقند کار من بآن درگاه * که درش حلقه ایست چرخ کبود
جهانی بسایه اش آسود * آن جلیل الشیم بوصف سزاست * که با ناز و نعمت دنیا آ
یعنی عالیجناب والاقدر * فلک قدر را همایون بدر * اول از مدحتش سخن گویم *
پس ازان راه مدعا پویم * مشکه آراستم صحیفهٔ نو * نظرش افگند بران پرتو * ورش
انثار او کردم * گلشنش از بهار او کردم * ساده لوحانه نقش پیکاری * بزدم
ز عبارت عاری * تا سخندان در آروش بنگاه * داندش لوح نقش خاطرخواه * منفعل
بودم از شکست هنر * طبع را داشت این سخن مضطر * که درین وقت چون چنین گفتی *
هر چه گوهر سخن سفتی * نثر و نظم هست ریخته گوئی * تو چرا قدر پارسی جوئی * چشمک
طلبی زدی بر من * ناروائی جنس نغز سخن * شکر یزدان که فارغم زین درد * آب
رحش فرو نشاند این گرد * دانشش قدر این کلام فزود * در لطفی بروی بخت گشود *
افواهی سخن نزادگان طبع فسانه طراز را که بنام آئینهٔ حیرت نما نشانی یافته بر اوراق
ساده از طراحی خامهٔ مشکین سواد نقش پذیر ترتیب ساخته نخستین باین فاتحه دلگزین
خاطر فریبش می آرایم و آنگاه بیاد آوریش دران بارگاه میگرایم آری ذات پاکیزه
ممدوح والاصفات یگانه گوهر عمان جلالات و کرامات من بیدستگی مداحان بی نیاز مند
باشد که ذره خاک نشین بکدام نیروی زبان بذلهٔ نکته دلخواه در مداحی خورشید جهانتاب
متراشد مگر پیشتر گفته ام که پیروی های بیشتر وان شهرستان سخن آرائی نمیگذارد که در
بزم سخن سرائی حرف ثنا بر لب نیارد ولی ستایش نواب همایون کامیاب که فضل

نسبت شهریاری و بزرگی شانِ والاتباری و بختیاری در فطرت بلندش جمع آمده بیشتر
کلک لغزنده پا بر صفحهٔ کاغذ نگاشتن و به بهتانی ناطقهٔ فصاحت بار تخم این ترنم در شوره زار
سر و زبان کاشتن اگرچه فضولی و سخن زیاده از دهان باشد که ثنایش ورد زبان
دل جا گرفتنی است و نغمهٔ محامد والایش بگوش شوق جان شنفتنی بار هرگاه رسم قدیم
روزگار چنان واقع شده که نهان با آشکار بهم آمیزد و معنی با صورت رنگ اختلاط ریزد و بتدبیر
بتقدیر سامان نطق و بیان ساختن و طرح سواد کاری بر بیاض کاغذین انداختن الفاظ
و معانی را بنوازش تازه جلوگیها نواختن و عبارات و مضامین را باکرام نو زیبائی سر تجمل افراز
است بر عالمیان هویداست که ممدوح والاشان ما خلف الصدق و جگر گوشهٔ آن صاحب
عالم و عالمیان شاهزاده کام بخش کامران که مرشد زادهٔ جهان و جهانیان و فلذ کبد سلطان
زمان کیوان جاه بهادر خلد آشیان ولیعهد سلطنت سلیمان جاه خلد مکان حضرت
نصیر الدین حیدر بهادر بادشاه مملکت اوده بهشت توامان بود و آن شاهزادهٔ کیوان
منزلت دری فلک خدر متقدس و گوهر صدف بطن مطهر خدمهٔ عالیجناب عفت قباب
نواب ملکه زمانیه صاحبه سر حلقهٔ خواتین منظور حضرت خلد مکان باشد که دست همت آن
برگزیدهٔ عفاف معلی مرتبت کان را از لعل و یاقوت و بحر را از در و گوهر خالی کرده انبیا
و مهر درخشان را بمینای اندیشه مند تنگدستی کم بها گردانید و کشکول دریوزه گری
را بر خوان احسان و بساط کرم بهمکاسگی جام جم و گشادگی کف حاتمی نشانید مشیت
یزدانی آن تقاضا نمود که در عنفوان شباب آن ولیعهد خلافت کبری از لذت ستانی
تنعم این دار بی ثبات رخ تافته تا بر زیب افزائی اریکهٔ سلطانی جاوید ابد البقا جنان
برآسود و گرنه صفات جمیلهٔ احسان پروری عام و عدل گستری تام او چه درهای گنج
فیض سایها که بر روی ارب و رجای جمهور انام با امتیاز مراتب خواص و عوام نمی گشود
لاجرم اگر در مدحت و ثنای این گوهر اکلیل ریاست درای خلف صدق نیاکان شاهی
و شهریاری میرزا والاقدر بهادر لخت جگر ولیعهد دولت کیوان جاه بهادر مبالغه و اغراق
بکار رود در نفس الامر واقعی است که شاه و شهریار زادگان والاگهر سرآمیز در علا

اوصافِ بهیه ما فوقِ جمیع افرادِ بشر آفریده میشوند و هرگونه کمال هر واحد انسان را بمناسبت
وجدانی جامع میباشند تا قدر هنرها و کمالاتِ متنوعه صنائع و هیکار زنگرد و
اکنون بازگشت خامهٔ بلاغت نگار بنگارشِ فقرات ثناپرداز بیاست
خرده دان را مژده که نازک خیالیها بآراستگی تمام در نظرش چهره می فروزد
دگرمی نازِ موزون قامتانِ مسجع فقرات حریفان عشقباز را داغ بجگر می سوزد

جلوه فروشی رعنانگار مدحت در جلوه گاهِ بیان

امارت باثروت سرگوشی خوش عیشی درمیان آرد که کارفرمائی اقبال نواب فلک
جناب هلال رکاب خورشید طلعت مشتری دولت میرزا والاقدر وزیر میرزا بهادر
دام کوکبِ جلاله و اقباله مشرقاً الی المشارق والمغارب بهره ور او رکار و خدمت متعلق
دار دولت آرائی ازشیونِ ذات او شافی سعادت پیرائی ازعلامات بختیاریش
شافی فلک را در خدمتگذاری و پرستاریش دعوی صدق اخلاص جهان را در حضور
حلقه بگوشان برهمش رتبهٔ اختصاص چنانکه زمانه باجوهر ذاتش عشق باخته اوضاع زمانه
رتبا بعرض صفاتش کارِ خود ساخته بلندنامی ازعلوِ همتش فیض گیر نیک سرانجامی
سلسلهٔ الفت امرنافذش اسیر سخاوتش امیدواری را نظر کرده خود داند مروتش
ارجمندی را در جای نظربافتگان خویش نشاند نگرانی چشم انتظار تمنا نگاه بکام روائیش دوخته
بره بختی دیدهٔ آرزو ازتابناکی ناصیهٔ کام بخششی چراغ مدعا افروخته سبکروحی التفات
نوازشش سخت دلی را ازگرانجانی برآورده نبض شناسی شگفتگی خاطر بیان بهبود پذیر
علاج علت افسرده دلی پی برده خلق شگفته روئیش خارزار درشت خوئی را گلشن و گلزار
ساخته تازگی بخشی شامهٔ خوشخوئیش خشک مغزی را بافزایش تر دماغی هم خریطهٔ عطر
فروشی بهار ساخته حشمت قیصری از احتشامش نصیبی برده شوکت جمشیدی اقبالش
پرورشش سوگند خورده عدالت کسروی با اعتدال مزاجش خیال اختلاطی دارد
ست کیقبادی با دولت روزافزونش سر ارتباطی دارد بهرام گردون حلقهٔ بندگیش
باغلش درگوش انداخته روشنگر رای روشنش بجلا پیدا از پی آئینهٔ خورشید پرداخته

کیوان نردبان رفعت افگنده تا بر بام اوج جاهش بر آید بر جبین کرسی میمنت نهاد
مگر از جلوس همایون سعادتش جشن نازآرایدتا ناهید بارامشگران طرب سرایش هم
همنفسی سازداده در کار نشاط انگیزی نواخوانان چمن را بدم کشی آوازداده ماه کامل دا
هاله را به آتش آفتاب تاب میدهد تا بنوازش کف سازنوازان انجمنش از نقصان کلف
کلفت وارهد دبیر چرخ از دیر باز تمنا آگین انشاگری دیوانگاه اوبود امروزاز سر
کار نقل برداشتن این صحیفه اقبال بوصل جانانه مرادآغوش شوق کشود شعری اگر
بوی همسلکی گهرهای اشعار آبدار دهنش باشوخ ادایان این دبستان عشق می و
نگر سفال ریزه مانند کم بها سنگی آن جواهر بیش بها می ارزو مشتری درازای اوج خرامی فکر بر
این دیباچه همایون نسبتی گزین نشیمنان سرفروآوردن است بلی از رشک تجلی جا
این مجموعه نثر نظم اسلوب اورا بدو خیرگی دیده تا گزیر در تاریکزار پریشانی راه بردن
دریتیم غزلی بغرابتش طبع شوخ رنگ نیزموزونی پسندید که بتشبیه قدرو انیش انهمه خیا
نو آیین را ببذل گرانمایه انعام شاباش و آفرین ها تواند خرید

غزل

چکویم چرا از خودی برکنارم
بامید لطفش چنان بیقرارم
درین صبح تحسین ممدوح جویم
خزان دیده گلزار را نو بهارم
برفعت ز افلاک کم نیست فکرم

بشوق نگاهش بی اختیارم
شگفته گل گلشن تازه فکرم
بدیگرهوسهای جان نیز و نیارم
بگلهای رنگین دهم رنگ تازه
بشیر از چه خود درجهان خوار وزارم

نه صبراست در دل نه بیتوشی
چه پیدا که در چشم حسنا و خا
بتقلید کس نیستم نکته آ
حنا بند انگشت دست نگا
نیامیزد آبیاری سحاب کر

پیروان پاک در گلشن سرای تمنای نواب همایون شان گوهر ارزنده بحر امتنان آن ا
شاداب رشد و کامرانی را چهره نشونما افروخته که آب و رنگ شگفته روی بهار فطرت د
اردی بهشت را طرز شگفانیدن شگوفه زارها آموخته است یعنی چشم و چراغ دودمان
لعل شبتاب بدخشان بخت بلندی مردمک چشم آرزو انسان العین دیده جستجو مرشد
محبوب طالع فیروز چراغ خانواده بخت خجستگی اند و زیج ثروت را درخشان اختر توا

محمد حسن خان بهادر فرزند دلبند نواب کامیاب گردون مسند خورشید افسر ابقاهما الله
ما دام بقاء الزمان از عهد مهد آرائی و آوان صبی فرخ طالعی و خجسته بختی را بکار مهد جنبانی
و خدمت مگس رانی گزیده و آثار و اطوار سعادت جاودانی و ریاست مداری را در جبهه طفلان
بازیگوشش خد نقش باختیار پسندیده است در مکتب درس خوانیش سبق رشد و شد اهلیت
روان است و در دبستان ادب آموزیش قواعد آداب شناسی را از نو ته کردن سرشته
عزت در نظر عالمیان از جبین همیت قرینش نشان سر بختی نگین بر چنداری و از ناصیه فراخ
علامت ظفر و طالعی دامن بر آموده لعل و گوهر کامگاری درین اوقات خرد سالی
دانش دامن گرفته اقبال فرخ فال این نورس حدیقه دولت لایزال است و درین ایام
نوکی پیران خضر انفاس را دعای درازی عمر و افزونی جاهش در روز و شب ورزی کردن
تاثیر افزای میامن اشتغال و آمال مثنوی زهی نونهال گلستان جاه ٭ که در عهد طفلی است
دانش پناه ٭ بطفلیش از خرد منجلی است ٭ ز اول زمان ثانی بوعلی است ٭ پی کسب علم
طبعش رسا است ٭ بلی فطرتش با ذکا آشنا است ٭ ز نور چه بخت است خلقش کریم ٭ حیا و
سخا بنده او را ندیم ٭ بمکتب سبق سید بدفهم را ٭ ز تنبیه دستی برد وهم را ٭ نمودار آثار فیض
از جبین ٭ سزد گر از و طرف بندد نگین ٭ الا ای سخن [illegible] استخوان [illegible] بیدار درون و
فرو هیده مردان نیک شگون این سرمایه است دلربائی مضمون که پیوند آن با نامه دلکش
[illegible] حیرت نما چون پیوند جان با کالبد هیولائی گسستنی و تسبان تارهای رشته شعاعی
[illegible] بثبت آراسته نام بلند فلک جنابی که از یمن اسم پاکش سعادت جاودانی را فراز
از حقیر والکبیر محمد بشیر برای تماشای نگاه دیده وران عیارسنج و ذخیره اندوزان نفائس سخنها
گنج در گنج ناپایی داوری سر بوزش گری بیچارگی و درماندگی نهاده این پوست [illegible]
اندیشه را از دست انداز ستم ظریفی ها در جایگاه نقشه خاطر انصاف گزین پناهی دهند و در
لغزشگاه عیب جوئی و هنر پوشی گامی نه نهند که بسر افتادن در سنگلاخ این عقبات دشوار
گذار لازم وضع بی اندیشه تازی ها است و تند خوئی خورده گیری ها را آهو گیر الزام [illegible]
هموار ره در نفایند است که سبکباران تنگنده نگارستان خیالی در [illegible] اسر روی [illegible]

از چشم آب چو اودن و دیدار لعبتان لطافت و نزاکت لباس پیدا شد پس چون رنگ قماش گنجکاوی
عیب بینی و لعنت قرینی نفس سنجیدن بر جا نتواند بود و سود هیچ نتوانند فزود این شیوع هر کسی
مصلحت خویش نکو میداند * مفهوم طبع خود بین و منعکس مرآت صدق و یقین باد که درین
عمر خود که بسنین خمسین رسیده با بسیاری از خویش نفسان بهم فضل و کمال برخوردم
و با وصاف ذاتیهٔ آن پاک سرشتان وا رسیده ام و با اکثری ازین سترگ نشانان والا ام
نزد اختصاص باختم الحق برگزیدگیهای سرشت پاکیزه دبیر صاحب توقیر نازک خیال
مستجمع صورت و معنی کمال و جمال جوان بخت بزرگ خصال منشی فضل حسین صاحب
عدیم المثال را که بمزید اعتماد و تقرب بارگاه عظمت نواب کامران و کامیاب ممدوح
والاخطاب من ایده الله بنصرته و مدّ مدة حیاته منصب گزین مدار المهامی باشند بالاتر
از برتری های پایه رتبت حضرات محمودة السجیات دیدم و ازین روشنفتگیهای خاطر
و دل بجنبش ناگزیر گزیدم فی الحقیقت در هر کاری نیکی نژدهی و خیرسگالی بی شائبه
تکلف و مبالغه تصنع و تکلف پیش نگاه میدارد و بلاحظه اندک بسیار عیب را از نظر
انداختن پسندیده خاطر پاکی نژاد و شیار و هرگاه راستی کارها با وی باله گیها از دست برد
بی اتفاقیش سال و ماه همی نالد اعانت مستمندان مشغله هر روزه فکر او دست اهل الله عا
سپاسش گزارون آغاز داستان نکوئی فرجام ذکر او وفای پیشه و قافله و عدهای
صدق آثارش صفا گوارائی مشرب کردار و گفتارش و آن سائلان نیوز بسوال
لب نگشوده که زبانش بعقده کشائی جواب باصواب گره از کارشان وا نموده
در سرانجام مهمات آقای ولی نعمت خود این معنی پیش دید چشم دانش اوست
که خیر نشانی جاودان در حریم عزتش بستر استقامت انداز دوازان بارگاه
ابهت پناه بطرفی نیاز داخلاق گزیده و شیم پسندیده ملکات فاضله و فضائل کا
آداب کریمه و اوضاع قویمه تمکین و وقار و ثقافت و اعتبار پای ظهور و بطون صاف
درون و برون غمخواری احباء و دلسوزی اصدقا نیکخواهی آقا و نگهداشت مراتب
نیکنامیهایش در همه کارها مجبول طبیعت و مفطور فطرت ارجمند اوست

للّٰه الحمد و المنّة که از جملهٔ اطوار بلند بختی اقبال و طالع مندی ذات فرخی آیات بندگان نواب خجسته خصال آنست که چنین پیشه پرست و پیشکار خرد دستیار به کارگذاریش اختصاص گرفت دانای نهان و آشکار ابد الدهر سلسلهٔ جلیلهٔ فیض پروری را باقتران این نایب و منیب برقرار و جانیان مدار دارا و سخن را بدجا گفتن بلندی مرغوب ست و ختم ثنا باشتمال آرزو و دعا مطلوب گو دعای اجابت قریب و سیر گاه دلارائی نخستین ام که نظر حرف و رقم نظاره اش واست و اشارت ابروئی گشایش تنگی دل را عقده کشا هرگاه وقت دعا خوانی در رسیده بیجو است طبع اخلاص سرشت باین شوق بیخودی فرا استمندانه جوشید که در زمزمه سرائی ترانهٔ دعا نوباوهٔ گلستان دولت ثمر شیرین بستان سرای سعادت نورس حدیقهٔ شادابی بختیاری نونهال گلشن همیشه بهار و الاتباری قرهٔ باصرهٔ اقبال بی زوال غرهٔ ناصیهٔ دولت ابد اتصال فرزند ارجمند بلند اختر و نور چشم شوکت فر نواب عالیجاه کامیاب ادامها اللّٰه شرفاً و فضلاً و ضاعفها دولةً و اقبالاً لاشریک انداز مرغوله ریزی زبان دعا و ثنا باشد و حاسدان دولت عدو جبین منفعلین را انبان الماس کار سرزنش رشک و غبطه هر نفس رخسار حال همیشه اشد داور یگانهٔ پاک فیض پیرای نامهای بلند آن دو پیرایهٔ جگاه بختیاری و کامگاری را تا فروغ نمائی کواکب تابان و انجم رخشان بانارت تجلیات ذات آفرینندهٔ زمین و زمان پایندگی گواز و گروه ملکوت را بسرودن نغمهٔ آمین نشاط افزای جانهای امکانیان گردانا د قطعه

تا که باشد شمع خاور بزم افروز سپهر
پرتو فیض مه و مهر جهان افروز باد

دامن دولت بهر سوئی که افشانی کند
گوشهٔ دامان حاجت ها گهر اندوز باد

همت والای شان شد دهر را آموزگار
روزگار اندر بهایش سبق آموز باد

هر شبی کز عشرت آرای تو و بیجوی عیش
هر زمان بهر ساعتش همسایهٔ نوروز باد

گر عدو را جاه کین آرد بساز و ضع دهر
تا بخشم چرخ خود از بهر او جانسوز باد

آغاز کتاب آئینهٔ حیرت نما که بصحیفهٔ والاقدری مسمی ست

بسم الله الرحمن الرحیم

دادار گیتی آفرین و نقش طراز ابداع زمان و زمین را ستایش و ثنا در خور ست
نقاش قدرت نیرنگش برنگ آمیزی رنگ ایجاد طلسم نیرنگ جهان را نقش آرا
بسته و نیروی خامهٔ حکمتش بطرازش زیبا صورتهای هدایت سر رشتهٔ نمایش
کیش نگاریهای نقوش جهل و غوایت از هم گسسته نقوش مقدسهٔ انبیا و رسل علیهم السلام
را که صورت گر تماثیل اتحاد ارشاد باشند چهره پرداز اظهار حقائق کونیه و الهیه
و شبیه ختم المرسلین محمد عربی و آل پاکش را صلواة الله علیهم وسلم در صورتخانهٔ شهود و آبگینه
های اجتماع کمالات ظهور و بطون معارف حقانی بر صفحهٔ وجود کشیده و تعبیه دیده‌وران
رموزشناس مستور نماند که هرگاه مشیت آفرینندهٔ زمان و زمانیان میخواهد که آثار و احکام
سلطنت قاهرهٔ خود را که مرتبهٔ جبروت عبارت از انست بچشم ظاهربین پا در گل فرو ماندگان
علاقهٔ عالم اسباب آشکار سازد امری شگرف و مقدمهٔ غریب بر روی عرصهٔ روزگار نمودار
گرداند که آبله پایان قدم فرسود نهائی تگاپوی خرد از صعوبت طریق دریافتش بنهانی از پا نشسته
معذور میگردد و حیرت آشنائی دیدهٔ بصیرت تماشای فروغ ادراک حقیقتش از کوتاهی
تیره و بیرونقی مجبور میباشد اما اگرچه در نظام کارکنان قضا و قدر بنا بر استتار سر مکتوم
حکمت بالغه پرده پوشی بر انظار ظاهربینان نظر دوخته شگرف کاریهای حسیات
فرو هشته حیران آیینه‌زار جلوه‌گریهای یزدانی جلوه‌گاه قدرت قدیر مهیا شده اما ارباب
باطن روشندلان آگاه درون را بشناسائی حسن منظر آن پیچیدگان و دلفروز مطلع از
آن سر تغیرات اوضاع نشئهٔ کون و فساد هم در نظر اعتبار امکانیان برهان
حدوث باشد و هم سریان این تغیر در اجزای گیتی نشست نگاه دیدهٔ معرفت
را به ثبوت قدم صحیح می‌تراشد فی الحقیقت اختلاف آرائی سفلی کائنات
در ادراک لطائف علوی آثار ضروری و خاکیان را در رسائی دریافت اطوار
آسمانیان عجز تفرقه پردازی حجب اعتبارات سرمایهٔ عذر معذوری ست
منشای سرگذشتی خامهٔ رقم طراز بار قوم این مرقومات آنکه در سال

یکهزار و دوصد و هفتاد و سه هجری مطابق ۱۸۵۷ عیسوی موافق سمت
۱۹۱۴ بکرماجیت هندی که درین اوقات نیر سلطنت غالبه و کوکب حکومت قاهرهٔ
انگریز بهادر بعروج گزین ذروهٔ اقبال و اوج گرامی پایهٔ کمال است در ممالک بیکران هندوستان
نایرهٔ جانفرسا و داهیهٔ هوش‌ربا از نهانخانهٔ کتمان بعرصه‌گاه بروز و ظهور چهره گشود و سیلاب خونین
در طرق و شوارع هر شهر و دیار بل هر کوچه و بازار و کل ارجا و اقطار برگشاد و افراد خلق
از وضیع و شریف و قوی و ضعیف و برنا و پیر و غنی و فقیر و اصاغر و اکابر و ادانی
و اعالی کارے برسر افتاد در واقع هنگامهٔ یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا گرمی پذیرفته
و نمونهٔ رستخیز بمصداق یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم رنگ جلوه گرفته مرآت انقلاب
هندی شیشهٔ لاجوردی رنگ عکس انداز تمثال سواد یوم یکون الناس کالفراش المبثوث گردید
و آبگینهٔ گردش پیروازی گنبد نیلوفری بصورت تابی بنیاد و تکون الجبال کالعهن المنفوش چشم ها را آئینهٔ
حیرت خوابانید قلم واقعه نگار در تمهید آرائی توضیح این واقعات هولناک از بی سازوبرگی اطمینان
بال و دور گردی طبع از زود دلی را حکند فراغ حال و عدم جمعیت اسباب و ورق گردانی تواریخ متقدم
که در تمهید بساط و آغاز نامه نگاری ازان گزیری نباشد سینهٔ شگافته سر تحریر و هم کار دنیا مساعدی
و فاقت نا انتهوا ای ما لا یدرک کله لا یترک کله بقدر ضروری علی سبیل الاجمال سخن در اقطار این را
خطیر محمل معهد ووه قدم در راه تسطیر این داستان میگشاید و این نامهٔ دلپذیر را که بتعجیل عکس نامی صورت
حیرانی ست بطراز تسمیهٔ آئینهٔ حیرت نما می آراید و هرگاه شیرازهٔ بندی اوراق این کلیته بحکم حضور
لامع النور میرزا والا قدر بهادر دام سطوة جلاله واقع گردیده منظور نظر استحسانش بلندپایگی گزید
نام دیگر صحیفة الاقدری هم سر لوح دیباچهٔ بلند نامی گردید سبب تدوین این کتاب
صدق نشان حقیقت آگاه را باین نکته دلخواهی بردن و توجه دردن را نقش پذیری اذهان
این گفتار دلپسند آرائش سپردن علامت صواب سنجی میزان خرد صدق اندیش و نشان
حق شناسی فهم راستی کیش ست که گوهر فطرت نواب معلی القاب فیض ایاب میرزا والا قدر نواب
بشیر میرزا بهادر ممدوح عالیجناب را حکمت بالغهٔ سرمدی در درج نخست تاب و تاب تجلی فروغ دانش
معانی و بینشی کافی خردی استدلال آئین و در وثیقی اصابت گزین شناسائی حقیقت جود آورگی

عرفان آبر و فهمیدگیهای رسا انداز و جیریت راستی نواز ذهنی جودت آشنا و تحدسی عقده و دقائق
و غوامض کشا جلوه افروز نشده وجو و گرد اینده است و در ره سپری غور بهر کار جهانی و بهر گونه معارف
کوفی و الهی فراخ گامیش بخشیده پیدا است که اینهمه کمالات نفس شریف بکسب و اکتساب و
انقیاد مشتاق درس گیری علوم و فنون دست نمیدهد بلکه اینها همه وهبی و عطایای غیبی باشند
که منظم افراد انسانی را در کثرت جاهای اعیان ثابته و نورانی منزل حقائق کلیه از وحدت مطلقه بتقاضه
باین صورت می بندد و از توطیه بندی این مقدمه مقصود آنست که فی الواقع و نفس الامر نفس اشرف
و اعلی نواب بلند فطرت در شناخت حقائق اشیا و دریافت دقائق کارها استعداد و یکه جنب
باخص نونهالان پاک گوهر و سران فرخنده سیر از قسمت گاه ازل روزی نگشته مخبو و مفطور دارد
و آنچنی بر ضمائر فیض اندوزان صحبت حضور آنجناب گردون قباب پوشیده نیست هر گاه
بمقتضای چنین رتبه سترگ دانشوری ها بسیار باشد که تواریخ و ادبهای ملوک پیشین و دواهما
حکمرانیهای خواقین حکمت و دانش قرین منظور نظر التفات والا میگردد هم در هنگام انجمن گورا
دلگزین بندگان والا خود بدولت و اقبال بر زبان توضیح بیان براهین ساطعه و حجج قاطعه
بتفوق و برتری پایه سلطنت انگریزیها در بعد دیگر حکومت های ملوک نامور یاد فرموده این آمده آرند
فرمان روائی را بالانشین شوکت و اقتدار طوائف شاهان متقدم و متاخر میگویند از بیست
که خیرسگالی و دوستداری و اخلاص صحیح و صداقت صریح بالکه معظمه خلد الله ملکها نصب العین
و بینشد چشم بصیرت کرده بوکلان روشن انصاف وجدانی را باعث ثبوت و اثبات محبت
پرستی آن شهنشاه مالکة الرقاب میدانند بنابرآن خاطر انورش بسکه در هنگامه غدر هنود
اطوار دانش و شجاعت و محاسن تدبیر و بسالت از صاحبان انگریزیها در مشهود و دیده
ادراک دید ترغیب پذیر فتن کارنامه اینواقعات در عبارت پارسی ایرانی با اشتمال
و انضمام نکات دانائیهای کشورآرائی بر سبیل اجمال اما بطریق استیعاب و استیفای
مقدمات آغاز و عواقب احوال بخاطر مبارک صورت پسند پید لاجرم نامه نگار بحکم ان الانسان
منبع المکان و [illegible] و لقیم و بر ابرازش و طرازش این نامه حکمت آساس نفس بیاید
نگر طراح بشیوه مورخین واقعه طراز ترسلاطین صاحب تخت و نگین مناسب انگاشته

آرایش آن بکار قلم نکته پرداز برگزید و کیفیت نژاد و آباے با شرح گذران ایام زندگانی
رقام این نقوش معانی پیرهن و نگارندهٔ این نگارین گلشن آنست که نیاگان اینکس از عظامی
سادات چشتیه اولاد خواجه قطب الدین مودود چشتی حسینی الحسنی بودند و بجامهٔ درویشی
و خرقه پوشی مشایخ مرتاض روشناس عالمیان مانده اند یکی از نیاهای احقر خواجه محمد صالح
نام از ولایت هرات بهند رخت عزیمت کشیده در دهلی سواد اقامت گزیده به اکرام بزرگداشت
سلاطین تیموریه آن والا مرتبت نسلاً بعد نسل و خلفاً بعد خلف تا پدر جد اینکس که خواجه ابراهیم نام داشت
و خواجه حسن و خواجه حسین دو پسرش در بلدهٔ لکهنؤ آمده از اولاد ایشان خواجه حسین جد نامه
نگار باشد اوقات پوست تخت نشینی را خوش گذرانید هرگاه خواجه حسین جد این حیرت زده
کارگاه شعبده مع برادر کلان خود بعنفوان عمر از دهلی برآمده در عهد دولت نواب غفران
مآب آصف الدوله بهادر وارد لکهنؤ گشت نواب مغفرت نشان آن آزاد مرد ولی را با ارتباط کل
و تعلق این هیچمیچ سراتکلیفی فرموده بلفظ برادر مخاطب نمودی و باختلاط و ارتباط دوستانه و
برادرانه بلا دخل تکلفات آداب سردارانه و امیرانه طریق انس و دلایش پیموده
اما آن شاه خواجه حسن برادر کلان جد محرر این سطور بدلق پوشی و بی علاقگی راضی بوده بجز
ریاضات روحانی و ورزش نفسانی منظور نظر نکردی و بیشتر از آرمیدگی کلبه درویشی بکام
فرسای بهاره نسپردی در عهد دولت آرائی جنت آرامگاه نواب سعادت علیخان بهادر
خواجه حسین جد نامه نگار رسم و وضع درویشان آزاد کیش یکهزار روپیه ماهیانه از خزانهٔ سرکار او و
با گوناگون مراعات تعظیم و اکرام نواب ممدوح الالقاب بمصارف خود متعلق داشته بانگ و
آبروی تمام بسر برده است و بالاتر از التفات نواب آصف الدوله بهادر غفران مآب
از تفقدات کریمانه جنت آرامگاه برخورده این آشفته درون در ریعان شباب بقوسی
گزین از لکهنؤ بشاهجهان آباد مراحل پیما گشته آنجا مدتی دراز گذرانید و تشوق طبیعت بمیل
کامل در سرکار انگریزی بکارگذاری امور فوجداری طرز آموز و به کارپردازی ها مانده
فراخ دستگاهی در شیوه کار آگهی بهم رسانید و در زمان سلطنت آرائی فردوس منزل
پادشاه اوده از دهلی بازگشت نموده در بیت السلطنت لکهنؤ آمده نخست بکار افسری

پولس های نظامت سلطان پور و پس ازان بسر انجام کارهای محکمهٔ امانت در دولت
خسروانی و بعد ازان بانصرام سررشته داری کچهری صدر الامانت و بعد ازان به
پیشدستی نائب وزیر که در زمانهٔ ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه مرجع کل مهام سلطنت
بود با ترقیات روز افزون و نکونامیهای اوضاع راستی مقرون پرداخت و هرگاه
نائب وزیر علیه از سر اشتغال شغل منصب خود دست کشیده پابدامن خانه نشینی پیچید
این کس نیز چند روز از اشغال متعلقهٔ خود داشتین برافشاند مقارن آنحال داروغگی
اخبار ملکی که خدمتی از خدمات جزئیه سرکار او بود دیگی از عاید مقرب الحضرة الخاقانیه
راجع گردید در آنوقت اینکس بمزید ابرام و استبداد مقرب الحضرة موصوف الذکر
بار انصرام نیابت آن سترگ منش بر سر کشید بالآخر در عهد اریکه آرائی سلطان عالم
محمد واجد علیشاه بهادر پادشاه بتجویز نواب مدار الدوله سید علی نقی خان بهادر وزیر
سلطنت و مدار المهام دولت خدمت اهتمام عدالت فوجداری ممالک محروسه بیرونجات
شهر زیر دست کچهری وزارت بر در دولت سلطانی نامزد نامه نگار شده انتظام
پولس های کل محالات ملکی و نظامت ها بکاربرداری ذات خاص راقم این صحیفه
اختصاص گرفت مگر آنچنانکه از بیمزگی و ناتوان بینی بعضی ارکین حسب دلخواه کمین فر آنجا
تکمیل گرائید که در قرب آن زمان کار این سلطنت بختم انجامید یعنی مدت چهار سال
بنده بتجویز متعلق محکمهٔ فوجداری بی آنکه عملهٔ پولس را در هر طرف ملک مامور سازد و
بوساطت آنها در ضبط و نظم تدارک واردات فوجداری بپردازد بمحض تصدیعه تحریری و
گرد آوری امور تاکید و تلقین و تا پایان رسیدن تدارک هر مقدمهٔ سنگین و خفیف
از سر بازخواست نگذشتن و عاملان را مع تنبیه شان بنا بر انجام رسانی کار گیر و دار
بی پروا نگذاشتن نفس ها سوخت و در صدد بستن درهای فتورات و بی انتظامی
و انسداد ابواب مفاسد بسیار انجامها سعی بلیغ با تشنگی کوشش کاوش گذشته
شمع کارروائیها افروخت با آنکه اشغال را دخل و مداخلت نامه نگار بخصوص امر فوجداری
بسیار ناگوار و آشوب ملکی که اهالی انگریزی شکایات آن دیگاهی خامه فرسائیها کرده اند

مرعوب طبایع بلهوسان زیانکار بود گر بهر حال اینقدر رو داده است بوقوع آمد که لا محاله عاملان
را با حضار مجرمین و گیرودار ستمگرین آباد گیها دست داده بسیار مجرم خون جراحت رسانی سپهر سیاه
و کتابهای ماهواری بابت مدت چهار ساله که بطرز جدول خلق تعیین نمانها مرتب میشد اکثر تفصیل
مدارکها معمور و برگشت و هرگاه در راه اهل دعا قبل احوال کرده ها نزدیکی و انگار حیال الحال
مملکت اوده بمالک مقبوضه سرکار انگریزی جا گزین خاطر نواب گورنر جنرل بهادر گردیده بود
بند و بست پولس سراز گریبان تجویز برآورد کرده بنا کرده بهار برشد چنانچه اشتهاری ونشانی از
کارگزاریهای راقم این صحیفه ظفر طراز دستور العمل انتظام فوجداری ملک اماتی و ضوابط
کارگزاریهای عمله پولس و افسران که هنوز پیش خود موجود دارد و قواعدیکه در دستور العمل و ضوابط
مذکوره نسبت بند پیرفته شایسته آمیزش با قوانین متمشیه سرکار انگریزیها در داشته است
و کلک قانون بند حکمت پسند مراتب پیش بینیهای نظام فوجداری و تدبیرات گرفت گیر
مرتکبان جرایم بدکاری در آن اوراق بوضع صواب اندیشی خرد انصاف آئین نگاشته
دیده وران اگر بنگرند بود که داد صدق بیانی و انصاف و استادی دهند چون بعد برهم خوردن
معامله سلطنت اوده نامه نگار باستیلای آلام گوناگون و شورانگیزی حوادث روزگار
مغلوب پریشانی حال و منکوب افسردگی بال بوده نتوانست که از سرکار دولتمدار انگریزی
استدعای ترتیبی نماید و بعد زمانه غدر برپا شده بیباکیها که بهجوم فتنه گریهای غداران بهم
راز شهرهای گوشه نشینان نان نجاتی بجودبای تلاش در زنجیر پا چارهای بسته داشت لاجرم از ناکامی
زمانه در انبیکاره گردیده کام طلب بجائی نرسید لله الحمد والثنا که درین احیان بواسطه لطف بالادست
اندازه شناسی و والائی همت و فراخی همت منشی صاحب معز خرد و ناقع هوشمندی منشی فضل حسین
صاحب آبروی عزت و ارجمندی کارفرمای مهمات دولت میرزا والاقدر نواب میرمیرزا بهادر
و احتشم بار یاب بارگاه دولت گردیده خمیازه آرای ملتجا بروزگار نامساعد ابرسانی این باده بها
نواز گشتند و بنا بر تفریح خاطر مبارک آن معلی جناب در گفتگو سرائی سخنهای این نامه از نفسهای
در ازنفسهای نطق بلبلان نوا سنج دم می زنند

آغاز مقدمه غدر زلزل آشوب

مطالعه‌گزینان مجموعات تواریخ ملوک سلف و خلف و نظارگیان بهارستان فسانهٔ داد
اساطیر سلاطین سابق و لاحق از روی سیر و تماشای نگارستان اسفار و اقعات کتب
سوانح و اوضاع خواقین سطوت آیات کیفیت انتظام گستری دانایان فرنگ لتسخیر
ممالک وسیعهٔ هند بزرانت دانش و فرهنگ و نظم و نسق اطوار ملکی بطرز یکه بهر اصلاح
کلیات و جزئیات مهام دولت فساد می ملحوظ دیده دریافت نموده و آراستگی فوج
و لشکر بقواعد جنگ و تهیئه آلات و ادوات پیکار از لوازم آتشبازی توپ و تفنگ
و تهذیب مقدمات قوانین عدالت و تنظیم سلسلهٔ قواعد حشمت و دولت و تصفیه منازل
و مقام از غبار فتنه و آشوب و رفت و روب مسافت طرق و شوارع از تطرق تطاول
علاید لکوب دریافته میدانسته اند که طریقه جملهٔ انتساق انگریزیه در هرگاه از انداز انتظام
گستری همه ملوک پیشین و پسین به همه وجوه گزیده و سرآیینهٔ عقول همه‌دان حکمای موجود
قوانین سیاست و متفقین ضوابط ریاست را انگشت بدهان گرفته نقصان اندیشی
کمال دانائی توانند نمود و اینهم معلوم همگنان و مشهود ادراک پیر و جوان ست که مرتبهٔ اتفاق و ارا
و اتحاد اوضاع مقرره این طبقهٔ علیه صدره و معنی بحد اتحاد امواج بحار دیگر و فی لمعات
انوار در رسیده سرمایهٔ فیروزمندی طالع این گروه با شکوه گردیده است زیرا که بالبداهت
ظاهر که شومی نفاق و شقاق نکبت و ادبار را مستلزم باشد و میمنت اتفاق و ارتفاق با
چون نخل برومند دولت به روز افزون بابرآرد چنانکه گفته اند سه بی دولتی از نفاق خیزد
* دولت همه ز اتفاق خیزد * ازین ست که سراسر وفاق ظاهر و باطن این طبقهٔ مقبول
اقبال مشیر اعتلا که پایهٔ فرمان روائی گردید و اختلاف و تباین اوضاع رئیسان ممالک هند
شورش دست بهم دادن آثار خفض و تنزل آنها از نیابت کامروائی گردید مسند آرا در ازمنه
قدیم و اوان پیشین رسم آن بود که هر کرا کشور خدائی جهان آفرین تارک اقبال سلطانی
و جهانبانی می افراخت بتدبیر مصاحبت و مصادقت تدبیر نگاهی دانشوران فرمانفرمائی
مملکت نمی‌ساخت و تا اینجا بعضی خواقین با تمکین غیر از آداب ملک‌گیری و کشورکشائی
نیاموخته اند و بعضی دیگر چند نفس کردار با آئین شناسی ملکداری در محضر استعداد

عنید و عهد بخلاف حکام انگریزیها در که در هر زمان و هر وقت شان و شکوه جهانستانی و ساز و
برگ مملکت نگهداری با خود ما جمع کرده زمانیکه دست به تسخیر کشوری میکشایند در اندک فرصت
بلا انقراض ایام طویله در نسق بندی مهمات سلطنت و نگهداری اطوار اطراف مملکت چنین
و امنیت عام را ممنون التفات اندازه و انتها مینمایند نیابران خردمندان به آتقت اسرار دانشم
همه صنف انگریزیها و ررا بوجه مداومت و مواظبت ایشان فرو آفرد آمد در کارهای معاشی
و بسبب داوقات شبانه روزی بر قانونی متین و هم استقامت و استمناست هر یکی
ازین طبقه حکمت سرشت در معاملات حکمرانی و جهانبانی بدایتی همین بهدست و هم جنب حکما
دانش قرین گفته اند بدین تقدیر عقل متانت گزین و فکر اصابت تزئین فیلسوف دقیقه شناس
چگونه این صنف خردوران حکیم طبع را مستحق کار جهانداری و سزاوار تعلق امر سلطنت و
شهریاری نتواند شناخت فی الحقیقت پادشاهی عطیه ایست از بارگاه آلهی که استحقاق
نسبی و آبائی درخصوص موروث اختصاص نمیتواند بود بلکه واهب العطایا در اعطای
موهبت سلطنت غالب اوقات بمقتضای رضاطلبی خود که منحصر در استرضای عباد و
بلاد باشد زنگ تفرقه و تشویش از آئینه دلهای خلق تواند زدود هر ایجیی بصفای
نیت و صدق طویت پادشاه کامگار در کار مراعات مدارج آرامش عموم رعیت
و تعمیم احسان و بذل و اکرام عطایا ان باندازه سبقی درجات آدمیان و تکریم و احترام
ارباب فضائل و شرافت از بنی نوع انسان و عدل پروری در قطع و فصل خصومات
جهانیان و تفضل و ترحم گستری در عفو تقصیرات گنهگاران کوشان ظل الهی حضرت
یزدان همین باشد وابسته است اگر این مقاصد عظمی و لوازم سلطنت کبری را شرح
داده آید و قوانین عموم عدل و احسان لازم نفوس مقدسه پادشاهان را بایین تصریح
که چگونه با اصناف خلق بملاحظه تفاوت درجات و تفریق اوضاع و حالات آنان کار
توان شد تا مرتبه عدل که عبارت از نگهداشت توسط حد و معدلت و احسان
محفوظ گرد و گفته شود کتابی دیگر تالیف پذیرد و آنچه درین کارنامه مقصود به رقم طرازی
اکنون باین تصریح گفته شود
خامه است طول لاطائل در گیرد لا جرم عنان اشهب میدان نورد کلک ... نگارش

طرازش رقوم واقعهٔ غدر غداران نکبت آثار و تدارک نمایان حکام رفیع المقدار معطوف گردانیدن سزاوار مقام شناسی ماست

شروع معرکه کارزارهای میرتهه و دهلی و تجمع لشکر سرکار ملکی ابتدا در آن اطراف

کوتاهی سخن هرچه از مذکورات سطوت و جبروت و شوکت و اقتدار حکام انگریزیها در زبان
خامهٔ فسانه پرداز مطلب طراز گردید بگوش ادراک اهل خبرت در رسید اکنون گوش سخن نیوشی
بر شنیدن این شگرف قصهٔ حیرت اثر و غریب ماجرای مهابت سمر باید نهاد و در صدد دریافت
حقائق دانائیهای اصلاح آثار و شجاعت دلیهای دافع مفاسد و مضار طبقهٔ جلیلهٔ انگریزیها در
می باید افتاد پوشیده نماند که در سال مذکور الصدر هرگاه کارکنان تقدیر را اعلان و اظهار
بسیاری از امور مخفیه حجب کتمان منظور گردید شکل وقوعی آن محذرات جلباب غیب الغیب
جلوه گاه شهود و بدین نمودارهای فتنه گری و آشوب پیرائی جلوه فروزی گزید که چون کار
توپ و تفنگ اندازی سپاه انگریزی بسرعت عمر کردن مقرر گردیده است از جمله
قواعد شتاب اندازیهای تفنگ اندازان یکی اینست که داروی باروت با گلولهٔ سرب
بمقداری متعین در پارهٔ کاغذی رشته بند نهاده آنرا کارتوس نام گذارند و هر یکی از سپاه
تفنگ انداز این کارتوسها پیش خود داشته در زمان سر دادن تفنگ سر بند کارتوس
از دندان بریده در تفنگ می اندازد و فی الفور تفنگ را سر میکند در آن اوقات حکام عالیمقام
ولایت کارتوس کاغذین را لائق پایداری ندیده کارتوسها بهمان انداز از چرم خام
دباغت کرده و چل خورش دیده مرتب گردانیده بعساکر تعیینهٔ هند فرستادند و حکم دادند
که همه فوج باین کارتوسها کار تفنگ اندازی بجا آورده باشند چنانچه ابتدائاً در لشکرگاههای
واقعهٔ مضافات کلکته آن کارتوسها بمردم فوج تقسیم شد گرانمردم از استعمال آن چرم خام را
بلب و دندان منافی رسم آئین قیود مذهبی گفته باعراض سر بر تافتند و حکام والاشان
فوج مجبور امتثال حکم سرکاری گردیدند تا آنکه ایستادگی تا عدم قبول این امر از مردم فوج بوقوع
گرائیده و نوبت بستیزه خواهی گروه هندوستانی رسیده هنگامه کارزار و شورش کشیده در آن حال

حاکمان دوربین بخیال جهل و نادانی آن ابلهان نکبت آیین در اثنای سرکشی به پاداشش خونریز
راضی نشده چند گروه را از آن نافرمانان معزول کردند و بعضی را از آن اشرار سزاوار سزای شهربند
بالجمله این خبر در اکثر مقامات ملکی و لشکرگاههای سرکاری منتشر گشته هر جا مردم فوج هندی اندیشناک
تعرض سرکاری و بجا آوری احکام گردیدند و گروه گروه باعراض و انحراف از امتثال امر سرکار
والا مهیا شده سزای خودها در پاداش انکار و نافرمانی ضروری دانسته ناگزیر اندیشیدند درین اثنا
بدنفسان شریر و ابلیس طینتان خباثت تاثیر این واقعه را دستاویز سخن سازیهای خودها
باغوای عامیان گمان کرده باین شقشقه بندی ابله فریبی ها پیش نظر کردند که حکام انگریزیه در پی
از سر گردین و ایمان بیگردانیدن و از قیود مذهبی وارهانیدن اهالی هرکه بنظر خاطر گشته است از
مردم افواج را در راه وارستن از قیود دینی رهنما میشوند اگرچه این همه ابله طرازی فتنه گران بود دیگر
هیچ مگر عوام الناس را که ساده لوحی و حماقت سزاوار دیده غفلت بر روی خود داشتند فرو هشته
آنچنین بدل درگرفته بدگردن از جانب آقایان مالک الرقاب با عداوت و اجتناب در قلوب
آنها جا کرد چنانچه نخستین در لشکرگاه ضلع میرته هنگامه کارزار با مردم فوج هندی و ولایتی گرم
گردیده همان آتش فساد در هر جا و هر مقام اشتعال گرفت تصریح این ابهام و تفصیل این
اجمال آنکه با وجود غبار آلودگیهای دامان خیال فریقین یعنی مردم فوج هندی و ولایتی از
کدورات مکنونه بموجب همان ناتراشی های مفسدین بدآیین که ملاک امر فساد و قوام امر
غدر و عناد باشند روزی از روزهای ماه صیام سنه مذکوره هجری مطابق ماه می سنه مسطوره
عیسوی در لشکرگاه میرته میان مردم سپاه هندی که سواران تفنگچیان بودند و گوره های
ولایتی بحث و تکرار مذهبی در میان آمده از طرفین کار بمباحثه بمنازعت کشید هر دو گروه
دست باسلحه زده تفنگها فیمابین زده و ضرب آغاز نهادند مقاتله عظیم و مصاف و ...
چون جماعت فوج هندی در تعداد افزون بود و آن جماعت کمتر ... یان در آن حین
ولایتیان جریده در میدان جنگ گرد آمدند و دست طائفه غلط فهمی و از خود رفته مستی
شراب غرور استیلا گشته بر کشتن و خون ریختن حاکمان خودها که در آن معسکر موجود
بودند دلیر شده و بجای زنان پاک سرشت و اطفال خردسال سرداران ولیشان را ناچاک خون

غلطانیده دست یغما بر امتعهٔ افسران خود‌ها و خزانهٔ سرکاری دراز کردند آنچه بدستان طرازیها
مردم آن اطراف قصه‌های غصه ستمگری و طغیان و جور پیشگی آن فرقهٔ شنیع و ارباب ملامت و نفرین
در کار بیباکی و سیاه دلی بخونریزی و جانستانی نسوان بی خطا و کودکان از گناه مبرا بگوش
خورده زهرهٔ سنگ آب میکند و جگر سنگین دلان با آتشگری آوخ و افسوس کباب می
درین مقام رقت قلب بجوش در آمده گریه زانی ست و حسرت دل لب بفغان کشاده ها بفرسائی
چشم حرف و رقم از بدا و در خون سیه گریستن نمناک ست و سراپای قلم را بدلفگاری غم
سینه حسرت چاک الحاصل آن خون گرفتگان گردن زدنی پس از انجام دادن معاملهٔ تقلب
و فارغ شدن از گرمی بازار قتال و سفاکی دماء مربیان و سرپرستان خود بدهلی زمین شتافته
اندرون شهر بهمان فتنه‌ها برپا کردند و کو بکو منتشر شده دستبرد‌ها بکار بردند هر جا که صاحبان انگریز
بهادر و زنان و فرزندان ایشان را با دیگر متوسلان آنان می یافتند بتیغ اشتلم می سپردند
و منعدا تبار را جگری خانمان‌های رعیت پائی کم بپایان نمی آورند آنروی تواتر معلوم گردید
که درانجمن شورشی عجیب و آشوبی غریب در بلدهٔ شاهجهان آباد پدید آمد و از شور شور
قتل و خونریز فتنهٔ خوابیده بیدار گشت نازم بر جگرداری و شجاعت شعاری صاحبان انگلیسیه
که هرگاه ناگهان چنین بلائی حیرت افزا بر سر آمده بساط آشوبی سترگ در جهان گسترده
حکام انتقام دران هنگامهٔ قیامت آرا با آنکه زمین و زمان و ارض و سما تشنهٔ خون این
سرداران والاشان بود به مردانگی جبلی و تهمتنی فطری اصلا هوش و هوش در نه باختند
و لوای اجتماع حواس در میدان دلیری افراخته چندی را از گورهای ولایتی و اندکی از
آلات حرب و قدرے سامان گوله و باروت همراه گرفته یک طرف بیرونی شهر کریوهٔ
سنگین برا امن استوار تجویز فرموده بالایش برآمدند و بر آن کوهچه حصار بنا بالا رفته
متحصن گردیدند تا زمانیکه فوج غدار ازانطرف گذری نماید راه اطراف انتقام حصار انتظام
تعبیر آن طاغیان خیره سر و ستمگران مدبر بستند و بهمدرین کشمکش‌های هوش ربا صاحبی
جلیل القدر تهور و شجاعت را توانا دلی جانبازی و جانسپاری را شایسته مردمی پاکیزه آب گلی
حکیم تدبیری دانائی تعبیری در مکان میگزین انگریزی یعنی سلاح خانه و آتشخانهٔ جنگ و پیکار

که باید از تیر بیتاب ازارک دهلی اندرون شهرپناهش قائم ست و آدوات پیکار و هر گونه آلات
کارزار در انجا بی شمار مهیا بود شتابید بشتافت و یکبار از فتیله سوزان آتشی بداروی باروت دمید و جمله
اسباب جنگی مجتمعه انجا را دیا آتش برانید و خود هم باجسد آتش درگرفته بهوای بلند نامی بر پیکر اهمه
ساز و سامان جنگ بدست باغیان نکبت نشان در نیاید و تصرف آنها در سامان مذکور آن گروه
خذلان پژوه را قوتی بمقابله و محاربه نیفزاید آری بازای این کارهای نمایان لایق عالم عالم تحسین و آمری
شگرف سزاوار جهان جهان آفرین نامش به دفتر شجاعت در حساب جانبازان عالی همت
و جرات دستگاهان والانهمت ثبت و مرقوم گردید و آوازه بلند نامیش در اکناف و لایت
و اقالیم چون صدای نکوئی نیکان گلوشها و رسید هر چند درین معارک آشوب افزا مشاهده و بتحقیق
دریافت شد که همه صاحبان انگریزیها در ارتجر و تاکلان و از بیتاب جوانان بلباس انگیزند بسلک
و جسارت پیرایه پوش و از غایت پُردلی و جرات در رزمگاه بشیخ نکگی خاطر و کشاده جبینی با شاهد آباد رگ
مرگ هم آغوش بوده اند اما اختصاص صاحب ممدوح الالقاب بذکرنا تفصیل ادای حق جانفشانی دست
دغاره خسارشیوه دستانی صحبه کوتاه گروه گروه تلنگان لفاوت نشان شقاوت پیوست ابنوه
و انبوه سواران جنگی لقب از باده نخوت سرمست از لشکرگاه میرتهه و دیگر جاهای نزدیک
و دور در دهلی گرد آمدن گرفتند و گرد اگرد آن کوهچه سنگ بست مورچلها قایم کردند آتش
جدال شعله زدن سر کرد شراره حرب و پیکار زبانه کشیدن آغاز نهاد جوق جوق سپاه باغی
و توپها توپ فوج سرکش بمحاذات آن حصن محکم بنا ایستاده بتقویت ضرب زنها و دیگر لوازم
جنگ که ملوک سرکار متعلق بود و آنها بدخل و تصرف تغلبی خود ها در آورده بودند اگرچه یورشها
بسیار نموده باشتعال نایره محاربه میکوشیدند مگر از لشکر صاحبان انگریزیها در با وجود
قلت عدد آنقدر برق باری و توپ اندازی بر روی کار می آمد که باغیان را پای
جسارت بیورش پیش تاختن کوتاه میشد و جز آنکه مقامات مورچال بندی را تماشاگاه عوام
گردانیده گوله و باروت رایگان پراگنده میساختند کاری پیش نمی بردند با این استعداد و بزدلی
و کوتاهی همت مردانگی از تیره درونی و خیره سری سرکاه حکام والامقام را متحصن و حصاری و بنگله
فاسد لا یتعلق اندرون شهر شاهجهان آباد خانهای رعیت و مهاجنان را دستخوش تاراج و نهب گردانیده غارت اموال

واجماعِ اینها نقود خطبه بنام شاهزاده والا گهر مسند نشین سراج الدین محمد بهادرشاه پادشاه معزول
دهلی را تکلف و تمهید سردار لشکر قرار داده آن پیر ضعیف السلطانی بر داشتند نامه نگار بوساطت
اقوال واقفین آنجا دریافته که پادشاه دهلی هرچند پایِ اعتذار و استنکاف درمیان آورده با جملا
اضمحلال بدن و ناتوانی اعضای تن از استیلای هرم و کلان سالی برای تفصّی و خلاص
از شمول این بلوی از انمیان کنار میجست الّا آن ناعاقبت اندیشان خسران مآل گوش بر جواب
معاذیر ننهاده مستعد پرخاش و اصرار و سرگرم رسانیدن آزار گردیدند ناگزیر آن پیر گوشه گیر
باقبال سرخیلی فرقه ناقص تدبیر تن در داده در انجام این اقدام کارش بجدّا افتاد چنانچه در جا
خود مذکور میشود و محصّل کلام آنکه قریب چهار ماه بلوائیان کوته اندیش که هر یکی قامت حال بکسوت
ابلهی و بیدانشی آراسته داشت بطرف گرم خیز جدال و قتال میبودند و کیسه تاراج گر بهای نان
رعایا در پای طعن و تشریب خلق الله بهره خود را میکشودند غیر ازین فکری و کاری بانجایش
نبود و جز خودسری و تباه اندیشی مشیر ضمیر شان نمیبود و بطمع لاطائل دست یافتن بتسخیر مملکت
و اخراج مالکان دولت که وهمی و سودای بیش نبود متکبّرانه و ابلهانه دعوی انا لاغیری بر خود
می چیدند و از آثار سایه های کمند سعی و کوشش بر کنگره حصار عزائم دور از کار بخود می پیچیدند درین
اثنا جابجا در بریلی و فرخ آباد و ملک اوده و مراد آباد و کول و اتاوه و بعضی دیار شرقیه مثل جونپور
و اعظم گده و گورکهپور و غازی پور وغیره فوجهای سرکاری بغاوت و نافرمانی علم افراشته
بجز تنبیه مربیان والاشان بکفر نمک بحرامی همت می بستند و هر جا صاحبان انگریز بهادر را محاصره
در آورده چابکدستی تا بومی یافتند بقتل و اهلاک ذوات حکام برخاسته از پا نمی نشستند غالب بدبختی
آن تیره درونان خیره سران بود که اراقت دم رجال و اماتت نفوس نسوان و کودکان خرد
واجب شمرده دست در آستین تقاعد نمیکشیدند و خانه بخانه جستجو نموده در کار ریختن خون بهادر
و پیر ابدان بیگناهان همه بسیار بکار برده بجد بحساب میکوشیدند چرخ جفاکار ستم انگشت ها
این طرز جدید جور و جفا دیده از ملال انگشت دست بدندان تحسّری گزید و از مهر و ماه کف های
افسوس بهم میمالید کارکنان قضا از مشاهده انداز بیباکیهای آن زیانکاران سراطوار بیبه کارهای
ناروا بال گفتگو کارهای ... آماده داشت بیک دهان خنده خندیدی و اندازه گیر قدر تماشای

تنگ بی پروائیهای آن ساده لوحان حیثیت اول رانگاه کرد بدی بالجمله آن صاحبان عالیشان
نهاد و ر که سر کوهچه سنگچین بی زین ها واگذیده بودند و دیگران از اطراف ممالک هاسنجار رسیده شریک
معرکه گردیده بودند پای همت وران ها من سرا پا امن فشرده واد مردانگی دادند و کسان خبرسان
پنجاب رو به گماشته در صدد استمداد و استعانت افتادند تا آنکه حکام فرمانروای پنجاب به
ازفلازیور در اضلاع لاهور ضبط و نسق تقدیم رسانیده و افواج آنجا را با انتزاع اسلحه بیکار گردانیده
بتوسط راجگان آن دیار مثل راجه پتیاله و راجه کپورتهله و راجه آلوه وغیرهم مردم پنجابی را نوکر
نوکر گرفتن و ملازم نمودن شروع کردند و پنهانی اندک گروه را فرستادن آغاز نهادند
بیشتر حکام حصارنشین غداران بدنهاد را غافل و بیخبر یافته بااین غلط اندازیها غفلت
شان افزودند که در مقام خود قرار و تخالی کردن جاهای استوار را بطور سخن زیرلبی شهرت داده
افسون بیهوشی در لشکر غدار میدمیدند و کمین وقت روزها و شب ها گذرانیدند همین که جماعتی
معتدبه از نوملازمان پنجاب رو به اندک زمان بسرکردگی افسران انگریزی که در تدبیر معرکه آرائی
و توزک بندی فوج و آراستن صفوف و دویدنهای پیش تازی دلیرانه وقت ضرورت آن
و تیغ زدن در هنگام پیاکی فوج مخالف بقصد بازی دادن شان و برسر آمدن بعد شکستن
زور دلاوری آنان مهارت کامله داشتند در میدانگاه دهلی با جانب فوج انگریزی رسید حکام
موصوف الذکر بکنوع تقویت ملحق شدن جمعی دیگر از فوج نوآموز و سرداران تدبیر سنج بهم رسانیده
خود از حصار برآمده این مردم غدار را از پیش برداشتند و همه آنها را تاب ایستادگی و استقامت
مورچالهای بیرون شهر نداده بمرتبه نخست اندرون شهر برگردانیدند تا آنها یکجا محصور فراهم باشند
قاعده دانان رزم و قانون شناسان عرصه هیجا و عزم میدانند که در مصادمه سپاه و لشکر بمحض
کثرت پیادگان و سواران کار جنگ نتوان ساخت بل تدبیرسازی سرداران کارآگاه و حزم
انتباه لوای ظفر نتوان افراخت لاجرم قانون کلی درینباب آن مقرر است که در مقابله دو لشکر
گرانقدر هر طرف که سرداران تدبیراندیش افزون باشند بدان طرف نصرت و ظفر چهره می افروزد
اگرچه در گروه مخالف شمار مردم بفراوانی و بسیاری کشیده هرگاه ظاهر است که بندی سپاه در
معارک جنگ هنگام جدال و محاربه اگر بکار کوشند انقدر بنمایند که از جان خود نا در گذشته

زهر ابتر مرگ بلذت شربت نوشگوار می نوشند القاعده چیره دستی و آیین کاردانی یاد ندارند
که در زمان جنگ انیدن فوج و لشکر با همدگر تصرفات و تدبیرات شایان از روی اجتماع حواس
بکار برده بجهد داشت لوازم توزک آرائی و ضبط و ترتیب یساق جنود و تنسیق یسال بندی صفوف
مبارزان کارها سازند بنابران بلوائیان ناحق کوش و ستیزان تباه هوش نه در معارک ستیز
آغاز و انجام کار را اندیشه کردند و نه در امر سپاسی مربیان و کارآموزان خود ها بفرجام شناسی
روآوردند بلکه از خرمستی سفاهت و مغالطه اندازی نشهٔ سیه بختی و حماقت بی اختیار رو بجاده
گوهلاک و مغاک بلا انگیز تیره خاک رسیدند القصه مرتبه دوم حاکمان تیزهوش از پریشانی حال و
احوال آنگروه خسران پژوه خبرها گرفته از دو طرف بیورش تمام و جوش مالاکلام حمله آوردند و
ابلهان مشتاق ضرب و شلاق را بزدن و کشتن از فرار و گریز یاد داده چون گله گوسفندان از دهم
غرش شرزه شیران هراسان کردند درانوقت ازان آسیمه سران تباهکار غیر از جانها بقتل سپردن
و در میدان رزم نشستن و ضرب گلوله توپ و تفنگ از دنبال خوردن کاری نگشاده و هیچ
سروریش تشویه بوده بجز خود نشستن با پای جبن و بزدلی از انعرصه آزمایش گریختن دست
به فرق ادبار آنها می نهادند انطرف حکام دانای آیین مصاف گروه گروه فوج پیاپی را با تحاق
انضمام فرقه فرقه گورهای ولایتی و چندنا افسر کاردان طبقه طبقه نموده صفهای پلتن و لین و چیپ
و راست برستهٔ آن نا آموزده کاران را بورش تجربه کاران چیره دست از روی حسن تدبیر
میگشایند و باری دیلانک فرصت جماعات بی حد و حساب باغیان که هر یکی از آنها مهارت
قواعد جنگ گوهر یکتائی میشناخت دران حربگاه بمقابله لشکر سپاه نصرت دستگاه رنگ
سپیج باخته جمیع سرکشان و گردن فرازان سر بصحرای هزیمت نهاده شکستی فاش یافتند و در آن
استقامتگاه مردی و مردانگی یکبارگی دست و پا گم کرده بسر منزل فرار شتافتند چنانکه طفلان بازیگوش
گمان ناسنجیده بی اعتبار انگیخته لختی خود ها را میر در زیر بازی قرار داده نوبتی دیگر از چوب کاری
ادیب هراس خورده براه گریز می شتابند اجمع بازی انگیز راهو لنای چیره دستی اقبال کیش
مانند چوب ادیب تهدید فرما شده آواره دشت ادبار ساخت و بیکدم فتح نمایان تفرقه کلی
در جماعت طغیان سرشتان بغاوت نشان انداخت کوس سطوت و شادمانی نواختند

صدای وا فتح و فیروزی بگنبد گردون پیچید و نشاط خرد هوشمند بساط جمعیت آرائی جمعیت درهم
سوی مملکت برچید شد را آهنگی طنبور انگریزی بنصر الفتح علم گردید و رعد صدائی دهل فرنگی در میدان
هیجا فتح الباب ظفر آشکار گردانید تو لد شش سازهای نی آهنگ ولایت فرنگ بصداهای بنگاله
فیروزمندی نفیر شیپور روحی و شغب کرناهای ترکی را نفس بگلو در گسست و سازنده نواهای شبابانه
نفیریت و مساز زنگی و می غنگ و تبیره عراق عجم شکست انیلرف زیر کوبی ساز بنان برزم
درالغرض باهای و طوق تقدیر سفیدی روی آبرو یکبت آورد و آتش زیر چاقی فرقه گمراه دران آزمایشگاه
مردان جرات و سستگاه داغ سیه کاری اندیشه تباه از رخ زردی شرم گریز بزدوده و با آنکه صاحبان
شجاعت و شهامت توامان دران زمان بدستور حکمت جهانبانی و قلعه کشائی و آئین ملکداری و
فرمانروائی جای بازیافته را محکم گرفتن و بدنبال فراریان تاختن و نبد و سبت آنجایگاه ترتیب دادن
مناسب ندیده اشتغال تعاقب مفروران توجهی نفرمودند گران ناتراشیدگان بیخرد هراس کوبکاری و
اندیشه سیلی و ستبرد حکام را بهمه جادنباله رو گریز خود را داشته و شعله قهرناکی قهرمانی را بسان
برق جانستان خرمن سوز هستی خویشتن دانسته منازل دور و دراز را با حالت سراسیمگی بپای تیز تک
می نوردیدند و در راه ها اگر با سگ و گربه یا شغال و روباه دوچار میشدند همچو وحشی از دام بدر جسته
می رمیدند بلکه از غایت رمیدگی مانند شوار و وحشت سرشت از راه راست کج خرامی پیش گرفته
جاده می پیمودند و نشیب و فراز تلال و وهاد و مراحل الاقدام سر قطع نموده افتان و خیزان سرگردان
بادیه فرار بودند بهر طرف که آن رهروان طریق فرار روی می نهادند صحرائیان بی سر و پا بهیبت ایغاری
مزاحمت بی تکلف با اسلحه از سر دوش آنها بر گرفته متصرف می آوردند و آنها بخیال آشتی یافتن
ورواداری فرار بلا تکرار همه رخت و یراق سپاهگری برزمین زده سبکبار از گرانی تا جان بسلامت
می بردند سبحان الله با این دل جبان و نامردی آشنائی قلب جبان بشکل سگان کوهی
و برزن بیابوی ناقوغاهای کلبی را بسبب غلبت ات با بیران آهنین چنگال به پرخاش و ستیزه و تهنه
خاک تباهکاری و خذلان بر سر روزگار خود بیختن و صاف ننگ نام آبرو بی ناموسی و بی ازرمی
آمیختن سست نبی خسران و زبان بلی تماشائیان مرآت چهره نما را بعکس صورت خویشتن تیغ عزم
جوقی آهختن از دست خود بگشادگی کوه باطنی تا تارنگاه دیده وری گسیختن سست الحاصل ایلیا آمدگی

بکلیهٔ اقبال عالم آرای ملکهٔ معظمهٔ اورنگ نشین دارای هند و انگلند کشایش ابواب متعلقهٔ حصاری
که باتفاقات اوقات آفت انگیز و مقتضیات بعضی حرکات ناسازگار سپهر حادثه خیز بدست تغلب
متغلبین فی تمکین درآمده بود صورت بست و نقش چنین فتحی همایون که مقدمة الجیش و تقدمهٔ بعض
فتوحات گوناگون باشد بکمال نشست حکام عالیمقام شاه معزول را که در آنزمان از شهر بدر
رفته بمرقد سلطان نظام الدین اولیا قرار گرفته بود بشهر اندر آورده و در ارک دهلی بحراست
دیده بانی و لایقی سپاه نظربند کردند و بعضی شاهزادگان شرکت گزین آن معارک شورش قرین
را از جا با گرفتار کرده بیاسا رسانیدند پس از آن چندگاه بنابر عبرت دهی اشرار جمعی بسیار
از شهریان را که بعواقب کار نظر ندوخته با فرقهٔ نکال دستیار هم آمیخته بودند در سیاستگاه انتقام
از شاخ صلیب آویخته با ختناق مرس سیاست از قید تن خلاص کردند آندم قیامتی دیگر در آنجا
نمودار محشر قائم گردیده و در بهارستان دهلی سواد سموم خزانی آفت تازه وزیده بر هوشمندان
خبیر و دیده وران بصیر مخفی و مستور نماند که کارگزاران کارگاه تقدیر را در جلوه نمائی این قدرت
قاهره که در نشئهٔ شهود در عالم اعتبار انقلابی عظیم پیش آورد مصلحت آن بود که چندی از صفات
جلیله و اطوار نبیلهٔ حکام انگریزیه با وصفات گزیدهٔ شهنشاه ثریا بارگاه ملکهٔ معظمه وکتوریا بهادر
خلد الله ملکها و سلطانها بر دیدهٔ عالمیان آشکار گردد چنانچه از آغاز تا انجام این واقعهٔ هولناک
آنچه بر روی کار آمد نمایانی محامد جلیلهٔ ملکهٔ معظمه و جملهٔ حکام انگریزیه بادرست نامه نگار نقد توان
ذهن روشن سواد و توانائی فهم معنی ایجاد و نیستا هم آن شمائل کریمه را برمی شمارد و بطراز ایجاد
نقوش و حروف این توجیهات بر لوح آنکلان می نگارد اول فضیلت شجاعت این طبقهٔ
علیه که از اعلی فضائل انسانی باشد بر کهین و مهین روشن و مبرهن گردانید زیرا که بهیچ جا
در هیچ مجموعهٔ تاریخ و اقعات ملوک ماضیه در حالت بهم شدن تمام عساکر خسروی از خاقان
زمان و پرخاش جوئی آنان رنگین کردن دست و تیغها از خون مربیان مطلقاً بهر اسپیان
حاکمان تهورنشان با همه قلت عدت لشکریان در مقابلهٔ کثرت خصمان و پای ثبات فشردن
در هر محلی و مقامی بکارفرمائی تدبیرات نمایان و بهمین این بسالت مردانه چهرهٔ فیروزمندی افروختن
بمدافعهٔ کینه خواهان شقاوت ورقوم نیست و در این معارک شورش با همچنان از حکام انگریزی در مقابله

افواج شفقی بی تامل بظهور در آمده قطع ابادی تغلب اشرار بشمشیر جوهر دار تدبیر شجاعانه حکمرانان
انتقام گیر بوقوع گرائید و دم خدای دانای نهان و آشکار صفت عفو و رعیت نوازی ملکه معظمه
را بجهانیان آشکار گردانیدن منظور فرمود و چون هیچ یکی از خوانین پیشین بمجازات اینچنین جرائم سنگین
و ذنوب شدیده سزاوار بهزار نفرین کرانگرد تا گروه مردم مقاتلات عظیمه پامال کمال ارتکاب
سرزند و پادشاه جهان بر تعذیب و تدبیر آنها بهمه وجوه دستی یافته و قدرتی داشته از سر نخوا
درگذرد و آنها را بحال شان بگذارد و چون پاداش رسانی کسانیکه بهدایت نفس توسن از روی
تحقیق صریح بخون حکام جلیل الشان رنگین کرده بودند همت بگمارد و [illegible]
از پیشگاه جناب ملکه معظمه در عین غلبهٔ شورش انتها بعد قلع بنیان فساد [illegible] گیری انتقام کشور
امر بلند قدر و حکم نفاذ اثر بصفح جنایات و آمرزش سیآت همه مجرمان سوای کسان مذکورهٔ بالا
لمعه صدور و بارقهٔ نفاذ افگنده ساحت افروز آرزوی خاطرهای بیم ورجا گزین عالمیان گردید و صیت
رعیت پروری و احسان گستری آن شهنشاه کجکلاه بچرخ برین رسید سوم شان و شوکت
قهرمانی و حشمت جهانبانی و کشورستانی و فراوانی گنج و خزائن در دولتگاه خاقان دوران
و بجان اطاعت پیشگی و یکدلی نوعی صنف دانش نشان وانمود پذیرفت که اینهمه هیچ پادشاه
سابق و یکی از سلاطین ولایات و اقالیم لاحق روزی نگردیده و تنقیح احوال کسی از شاهان عالم
و معمورات ربع مسکون چنین کرد و فر سلطنت کوکبهٔ پیشین نگاه دارد و ازین بیشتر از ابلهان کوته نگاه
همه دانشوران کارآگاه رتبهٔ سلطنت و شهنشاهی ملکهٔ معظمه را بالاتر از مراتب سلطانی خواقین
زمان می شناسند تا کجا در اطناب این تقریرات دلنشین تر زبانی و عذب البیانی را همعنان
سخن طرازی گردانیده فکر سخن آرا را از تذکرهٔ خواهیم کار بعذر و لاشوب باز دارم تا گریز به بستان
مطالب باز مانده که از آن جمله فتح و ظفر سهر گیر و دار مملکت اوده نمایان ترست کلک مشکین سنج
بنوا در می آرم **شرح مقدمات معارک جنگ مملکت اوده وغیره** چون پاره از کیفیت
و کمیت ملک اوده و معموره لکهنو قبل از شروع سانحهٔ مقامات اثر لزوم نشده بسمت اظهار رسید تحسین
باجمال کیفیت اجمالی آن نفس ملکیش و ثانیاً معارک آنحال تبیین واقعات باقیه در من تقدیم
مشهور آفاق ست و موسد اتفاق که ملک اوده هر گاه در عهد سلطنت محمد شاه پادشاه

که خاتم خلافت ملوک تیموریه گورگانی باشند بایالت نواب سعادتخان بهادر و پس ازان بکار گذاری
نواب ابو المنصورخان بهادر تعلق گرفته بعد ازان تحت حکومت استقلالی نواب شجاع الدوله بهادر
خلف رشید و پور امجد ابو المنصورخان بهادر در آمد بو تا فیض آباد آمد رچه از گرد آمدن هر قسم
اشخاص هر نوع آدمیان و رجوع بسیاری از اکابر و اعاظم ذیشان و حضور اکثری از میرزایان
ایران سرداران توران و تشییع و رواج هنرهای گوناگون و نشر کمالات و مزایای مجد و شرف
مشحون ده فروغ مدارس افاضه و استفاضه فنون و علوم و بخشش فواید و عواید طرق و رسوم
کثرت هجوم خلائق از تجار خیر مدار و اجتماع امرا و عمائد نامدار صاحب اعتبار زیب و زینت مدینه
که نیاز مندان و آزمندستان هر طرف صوبجات هندوستان ازین صوبه زرریز و بلده مردم خیز
بایکبار دیدنی و تصدر زبان ستایش ستودنی بیشتر ازان رونق و زیبایش دار الریاست
لکهنو از عهد سعادت مهد نواب فیض مآب آصف الدوله بهادر و نواب الاخطاب یمین الدوله
سعادتعلیخان بهادر جنت آرامگاه و غازی الدین حیدر بهادر شاه زمن بادشاه
خلد منزل و محمد نصیر الدین حیدر بهادر شاه جهان خلد مکان و محمد علیشاه بهادر پادشاه فردوس منزل
و امجد علیشاه ثریا جاه بهادر جنت مکان تا زمان عشرت اقتران پادشاه کامگار سلیمان جاه
محمد واجد علیشاه سلطان عالم مرتبه جلوه بها و فروغ دریافت که باعتبار تعمیم بذل و احسان و تخصیص
فراوانی ذخائر زر و گوهر نایاب و تکلفات استعمال لباسهای پاکیزه و موزون و تصرفات
در ترکیبات اطعمه لذیذه لطافت مشحون از ملک سبز و سیاه باج میخواست و باعتبار جلوه ادائیها
حسن خورشید طلعتان نازک ادا و خوبرویان دلربا از مصر و کنعان خراج میگرفت و باعتبار جمعیت
ارباب فضل و براعت و مجمع دانشمندان مستوعب مقدمات جلائل صناعت بر یونان تفوق و فضیلت
لهذا اینجا که هر کمالی را زوالی و نقصانی در دنبال ست و رنگ بهار را شکسته رنگی خزانی لازم حال
تخت نشین تقوری که در عشرتکده لکهنو دولتگاه مملکت اوده رو نمود آنجنان که نواب گورنر جنرل
دلهوزی بهادر فرمانروای کشور هندوستان جو تکیه بر کمین و همین تحقیق نیست با باحت و اشارت کورت
آف دایرکٹرس یعنی ارباب حل و عقد کمپنی انگریز بهادر انتفاء مرضیات آنطبقه و الا را به عهود سابق
ترجمانی داده ازین علت که حضرت سلطان عالم بهادر سالها باشتغال مشاغل نغمه و سرود رنگین

اصل مقصود می آغاز و حریرین بساط اوراق سانحه نقش طرازی ماهو المطلوب سطراز دار ینجا بدرد ورای
خامه سیاهست و سواد دلکشای گهسار نامه کارستان رزم داستانی را گرمی هنگامه سیاهست و سیاسه سخن را
صوت بلند رنگین بیانی با همرنگ صداهای سرود خوانندگان بخا[illegible] و چگامه سرای آب ضمیر آگاه دلان
خبیر منطبع خواهد بود که همگاه در جمله سابق الذکر حادثه جانگسل و واقعه هایله تمرد و بغاوت گروه
لوم و شناعت یعنی جنود متغلبه بیوفائی علامت سزاوار نفرین و ملامت حیرت نمای دیده خبیر
عالمیان و شکست انداز کاسه آرامش جهانیان گردیده کشمکشهای دل آشوب و کشاکش جانفرسا و
دلکوب بوجود آورد و در روزی چند بمهابت و قهرناکی حکام عدالت فرجام و بی بنا امیهای خیالات
باطله سرکشان نکبت انجام اهمیت بلاد و راحت عباد و یکسر رخت استقرار از جهان بسته نهانخانه
بی نشانی شتافت اولا هرچه تیمارک اندیشی و غضبناکی حکام معدلت گستر شجاعت فر خطه دهلی
و لواحق و توابع آن بظهور انجامید بیشترک تصریحی کافی مرتسم الواح صفحات این کارنامه گردید
وانچه در اضلاع دیگر مثل کول و فرخ آباد و سنبلی و مراد آباد و بعضی اطراف شرقیه مانند گورکپور وجونپور
وغیرها باندک تردد وتگاپوی صاحبان عالیشان بهادر بسزای کردار باغیان تباه کار گوشمال
شیکیان آن تیره روزگاران سیاهکار و قرار بر فرار گزیدن آن بیخردان و عزلان [illegible]
و بارساهی موکب اقبال سرکار دولتمدار و نهر همت نصیبی های سرداران بغاوت نشان آنقوم بدکیش
و بدا طوار نقش پذیرفته در جنب معارک دهلی زمین و مملکت اود امری خفیف و کم نما ست
که در اندک زمان سرزنش واقعی و پاداش واجبی از دست گیرو دار حاکمان معلی شان نصیب آن فرقه
اهلی شعار گردید از انجا که شرح وکوائف انهمه و یارشا یسته آن نیست که غیر از اجمال نگاریها
تفصیلی مبسوط از نقش پردازی رستام خامه واقعه طراز و اطلبید لاجرم معامله کشمکش های لکهنو و مضافات
ملک اود با نشما هم بندی از واقعات کا بپور که عمر باچنین مقاتلات عظیمه چشم روزگار ندیده و سالها
هیچ فسانه هولناک گوش زمانه نشنیده نقش پذیر جریده نامه میگردد فرا یاد ضمایر ارباب بصایر
باد که همگاه غدر انگیزی فوج بیوفا در میرتهه و شاهجهان آباد نبوعیکه رقمزده کلک نگارنده طوامیر
افسانه و آثار گشته جوان تیرگی دود و تمامی شام ظلمت زا و تاریکی شب یلدا اطراف ملکی را فراگرفت
و در بلده خاص لکهنو نیز که در کل محالات ملک اود اگرچه تا آنزمان فتوری سر از گریبان نمود نکشیده بود

تا صاحب عالیمقام حاکم خرد در کامل التجربه جان لارنس صاحب بهادر چیف کمشنر دانای رموز
انتظام باتفاق مستر گبنس صاحب بهادر فنانشل کمشنر و مستر امانی صاحب بهادر جوڈیشل کمشنر
و میجر بنگ صاحب بهادر کمشنر لکهنو و دیگر صاحبان عظیم الشان کارفرمای حکومت بلده لکهنو
وغیره تا بهین طرز انتظام سیاست ملکی و تمدنی قرار دادی سزا و مناسب بر روی کار آورد و پیش از ظهور
فتنه و فساد و کین نفاق اهل بغض و عناد برعایت قانون حفظ ما تقدم و سلوک مسلک پیش بینی
منجمله افواج موجوده شهر که در مقام منڈیانون قرارگاهی داشتند فوج ولایتی را از شمول و آمیزش
هندی سپاه ممتاز گردانیده بحکمت عملی و تدبیرات نهانی همه خزینه زر و جمله ساز و یراق جنگ را
بحفظ حراست و دیده بانی ولایتیان متعلق کردند و هندی فوج را بظاهر دلداریها بکار برده از
از دخل و تعلق در محافظت خزائن و آلات حرب جدا نموده راه فکر ضروری سپردند یعنی مکانی
وسیع الفضای منیع الارکان را که در عهد سلطنت سلاطین اوده مستر صاحب [illegible] بهادر بنام
بیلی گارد مشهور بود و بالحاق مکانی مشتهر به مچهی بهون که در اماکن قدیمه سنگین بنا واقع شده بجهت
اقامت و استقرار حکام انگریزی و دیگر متوسلین و وابستگی خاص گردانیده خزانه و اسباب حرب را
همانجا نگاه داشتند بعد از آن بچابکدستی کارگذاران هوشیار بیک چشم زدن آن هر دو مکان را بحوالی
حصنی حصین و حصاری محکم و متین برآراسته با پست دیوارها را از بالا بیرون توده توده گل انباشته و
آن به دیوارها تیرهای کلان استوار نموده توپهای اژدر هیبت بجاهای مناسب نصب ساختند
و همه لوازم جنگ ادوات حرب از گوله و باروت آنجا مهیا کرده بیرامون هر دو مکان حصار آثار
خندق زدند و بعجلت و شتاب اکثر عمارات پیشگاه آن مکان حصار نشان را بر انداختند تا فراخی
باندازه زد و ضرب گوله توپ و تفنگ مسطح کردند تا در قرب و اتصال آنجایگاه پناهی برای فتنه
اعدا و فتنه نمایان بیورش [illegible] نقصان و غارت نماند و بهر طرف برودی حملات مخالفین بسته [illegible] از
[illegible] بکار زار و [illegible] همین استحکام مبانی حصار بکار آمده یورشهای سپاه
کاری پیش نبرد و اگر [illegible] گرده بلکه تیغ تدبیری نقش سلامت این جماعت
رعایت [illegible] را از [illegible] و نشستن [illegible] خود [illegible] کلک [illegible] نگار [illegible]
همین که [illegible] فرصت [illegible] کار ساخته شد [illegible] استعداد تمام و استحکام الا کلام

آماده کارزار با گروه اشرار گشت آنوقت از استمالت فوج هندی که در معنی غدر باطن را شعار خود
ساخته بودند در ظاهر هم سر باز زده روی التفات برتافتند و دو هزار سپاهی را که در زمان حکومت
محمد واجد علیشاه بهادر بود گروه اختری و نادری نامزد بودند و حکام انگریزیها در آن هنگام همه را به نوکری
ملازم گرفته کارهای حفاظت شهر و خزانه و بندیخانه وغیره با آنها متعلق نموده بودند اندرون شهر
در کارهای بیرونی حصار را مور متعلق داشتند اما فوج جنگی متعین لشکرگاه مثل پلتون رامع قدری
از فوج ولایتی تا آنزمان بدستور سابق آنجا مقیم بودند از سوانح این ایام آنکه یک شبی ازین شورش افزا
روزها سپاهیان فوج هندوستانی متعین مثل پلتون بنگلها کوره های ولایتی پرخاش جو آورده یکایک
در خانهای صندل پوش و خس پوش لشکرگاه آتش در زده به توپ و تفنگ در میدان جنگ با فوج
ولایتی معرکه نبرد آراستند همه شب نبرد و خورد درگذشته با بامداد آن فرقه شریر یعنی سپاه هندی دل
از جرات در باخته هزیمت یافتند و بقصد کینه کشی تا جانب ضلع سیتاپور شتافتند حکام انگریزی
تعاقب آن شورش بختان خسران عمل ضرور نپنداشته بتیقن حزم و هوشیاری و ضبط عنان نگرانی و خبرداری
دامن بر میان زدند طرفه آنکه آنشب بعضی اوباش شهر بغوای و تا نقش شیطانی بقصد انتهاب و غارت
بازارهای بلده فراهم آمده شورشی دیگر انگیختند باری فی الفور از دست بازخواست عمله پلیس کارهای
سرجنگ نصیب ذلت و خواری گردیدند و اکثر آن گرفتار آمده بسزا رسیدند با آنکه هر سو آتش فساد فروزان
و زبانه زن شده نوبت بنوبت هر طرف ممالک را در می گرفت اما حکام والامقام هر جا به جسارت
و دلاوری تمام دلها جمع داشته و خاطرها از جا نبرده بکار کوشش و تدبیر از پا ننشستند و دل بلکه ناگون
چاره اندیشی تامی بستند [illegible]
شریک مفسده می شنیدند [illegible]
و اضلاع ملک [illegible] شورش [illegible]
سپاهیان [illegible] اضلاع [illegible] ایشان [illegible]
سپاهی از [illegible]
شهرت گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]

آن مهالک بر کنار کشیده بجناح استعجال در جاهای محفوظ و هم در شهر لکهنو شتافته اندرون حصار
متحصن گشتند چون بعد آن خیره سران سراپا اعتساف و آن دشمنان جان انصاف بی باکانه
در همه اضلاع ملکی تباراج زرهای خزانه دست ستیز و گشاده گروه گروه در قرب پهلون
و سلطانپور با خزانه و توپخانه و آلات حرب جمع آمده لشکری گران قایم کردند و در استعمال چند کس
از افسران سوار و پیاده لائق سرگلی خود ناگمان نموده زمام اطاعت خویشتن بدست فرماندهی
شان واسپردند از انجمله احمد الله شاه نام مردی درویش صورت سبزه سرای علامات گوئی که
در آغاز عملداری سرکار دولتمدار ممالک اوده از سمت مدراس اول به لکهنو وارد شده تا بنیاد
از لکهنو رخت بربسته بفیض آباد بار کشاده و آنجا مقیم بوده چون مرتکب هجوم فوجداری شده زندانی
اسیر گردید میگویند که در آن اوقات سخنی شطحی باین مضمون بر زبان آورده بود که قریب شده که
حکام انگریز از دست و تیغ مردم هند بزمین خواهد ریخت و خونیان هراسی بی سر و برداشته
فتنه ها خواهند انگیخت لاجرم فرقه سفیهه بدو ازان آن شطحیات سر برده زبان کالیده گفتارش را
از قبیل انبا و اخبار غیب و از جنس تکشف روحانیش از خطائر قدسیه فرا گرفته و زینهار باور
گرویدند و هم او را سر عسکر راس الرئیس طاقتدار تا انجمن گفته بناشته القیا وش روزی چند بر
وش احوال کشیده بس ازان منزل بمنزل مسافت راه در نوشته در قلمرو بهانم نواب گنج
باره بنکی ده فرسخ از لکهنو بار را و بار انداختند و آنجا چند گاه استقامت داشته بفکر سرانجام در
از کار پرداختند آنطرف سرخیلان فوج باغی لشکری آراسته بتاخت و تاراج شهر لکهنو و مقابله
گزیدن با حکام حصارنشین فکرها می اندیشیدند و آنطرف حکام عالیمقام هیچ سراسیمه بخاطرها
نیاورده انتظار مقابله آن فوج نابکار میکشیدند مختصر آنکه هر دو طرف خبرهای تدبیرات و کارسازی
جانبین بسرداران و سرگروهان خود با دستور جنگ آزمایان پرخاش جو رسانیدن
در جاسوسان هر دو سو بانگیری شتافته از هر گونه کوائف سامان شد بهای طرفین بسر کرده کار
لشکر جنگ گفتگو با پیش برده دل آغاز نهاده جاگان کاروان کارشیح قبل از هفت سپاه باغی
بصوب لکهنو مد اشت تا عهده کارآزمائی بنظر پیش دید فرموده چند از بهادران فرنگ
با سامان توپ و تفنگ و همه لوازم جنگ برسم پیش قدمی در قریه علیگنج آزودی دریائی

که لطف شهرست فرستاده مورچال قائم گردانیده بودند تا پنجشنبه یک قدری دور از حصار
پیچ جنگ درمیان آمده بقسطاس آزمون وزن گرانسنگی پاسنگ سرتی بنیرو آمادگان فوج
نعیم سنجیده نشود زیرا که محصوران حصن گزین را بعد حصار بند گردیدن دسترسی بدریافتن
اندازهٔ کار سنجان محاصر نباشد از آنجهت جماعت دلاوران سرکاری را تجویز هنگامه کارزار
یکساعت با انبوه غنیمان در میدانگاه نبرد و ضرب آویختن و علی العذور از انجا بر گشته ملک شکر
حصاری درآنجین قرار دادن اقتضا و الحاصل وقتیکه لشکر غدار از مقام جنیت عبور کرده در علیگنج
رسیده بلکهنو متوجه گردید نخست منقلای افواج باغی که چند تا افسر و جمعی از سواران جنگی و ثلثه
از پیادگان آزموده کار بکیرده سرکار رد ولتمدار فوج پیشین پیش پیش می آمدند با تفنگ داران معسکر اقبال سرکار
متقابل دو چار شد و یکبار مورچال نشینان کمین آئین سرکاری توپ اندازی آغاز نهاده
آتشباری بر روی کار آوردند آنها بیک ناگاه اجل را بر سرهای خود در ترکتاز دیده همین که
گروهی از فوج منقلا نبرد و ضرب ساچمهٔ توپها مقتول و مجروح شدند همه جماعت منقلا از هم
پاشید و توزک آن فوج درهم شکست مگر بعضی افسران کارآگاه آنطرف بقانون دانایان
روش پیکار بازی بر هم خورده را قائم نموده و در میدان رزم پا فشرده باز توزک آراسته بعضی
مردم پراگنده را پیوسته و صفوف پیش و پس و چپ و راست و درمیان مرتب نموده
پاشنه کوب یورش کرده بر سر مورچال نشینان ریختن بخاطر آوردند درآنحال اینچه از پیشتر
قرار داده بودند بطور جماعت فوج سرکاری بمصلحت آموزی عقل دوربین و صوابدید چشم
انجام گزین طرح دادن در بازیگاه معرکه و رخ تافتن از بساط هیجا قرین صواب دانسته جا
بر آنمردم خالی کردند اما آن کوته باطنان خیره سر خوشوقت و خوشدل شده بگمان خودها
درآنعرصه بازی برده بودند ندانستند که کارشناسان مدبر را چه مآل بینی در اندیشه هوش آرا
متمکن بوده است چنانکه خامهٔ نکته طراز بالهام ملهم عقل متین بالای این سطور جا داده توجیه نگاری
آنها عاخود بکام تحریر پیموده بالجمله پس از وقوع آنمعرکه اولین سرداران فوج سرکاری برفتار
دلیرانه آهسته آهسته بجانب استوار رو نهاده بسلامت با حصاریان پیوستند اگرچه بعضی کسان
این فوج ظفر موج زخمها برداشتند و چندی بکار سرکار از جان دریغ نکردند مگر آن سفیهان زودرنج

دمرود و لاغر به گشتن فوج سرکاری را از انتقام فوز عظیم پنداشته بید صدعه دغلبازان متعاقب آن به زور آزمایان تهمتن
اندرون شهر درآمده گرداگرد حصار هجوم آوردند و در اطراف مکان بیگارد مورچالها بسته هنگامه کارزار گرم کردند
از این شور و شیر با اندازه جنگ حصاریان زبانه ضرب و حرب آنچنان شعله زدن گرفت که کار به محاصرین تنگ شد
روشن سوادان بیدار درون و پرتوگیران انوار نیرنگ طرازی ارادات ذات بیچون و بیچگون که دلهای
ایشان مقتبس اضوا اسرار سرمدیه و دیده چشم بصیرت آنان مشکوة مصابیح استتار ازلیه بیا
میدانند که حکمت سنج مصالح عالم در کارگاه اسباب و آثار وقوع هر حادثه را وابسته بعلتی و سببی
داشته و قلم قدرت صنع آفرین در کارخانه شهود رقم تغیرات گوناگون بر صحیفه امکان و صحیفه دوران
نگاشته ظاهر افعال اختیار نمای بشری را پرده پوش رخ باطن مشیت گردانیده و چهره باطن
تقدیر را نقاب آرائی حجاب فکر و تدبیر ظاهر انسانی پوشیده اگر یکی را بپاداش کردار زیانکاری
نکوهش عقوبات در دنبال گذاشته دیگری بپاس اطوار بایسته از خرمن مراد حاصل خاطرخواه
برداشته از همینی و الا نگاهان حقیقت نگر دریافته اند که علی الاکثر رشته ایجاد و سلسله آثار مبادی عالیه
لامحاله بعلل و اسباب صوریه متعلق تواند بود و لهذا نمود خاصیت اشیا و تصرف آن در کارگاه
دنیا پرده نهان و خفا از روی مقتضیات قدرت خالق ارض و سما تواند گشود و ما نحن فیه بعضی اوقات
بلا وساطت وسائط سببی امری شگرف صورت نمای مرآت ارادت ازلی میگردد و بنابر اینست
که انظار تماشائیان نیرنگهای بهار ابداع سراسر محو دیدار تماشای جامه زیبایش کثرت نباشد بلکه
بلند حوصلگان فروغمندان تجلیات نورستان سراپرده افق بیهمتایی قدم فرسودگان تنگنای
عالمیت و نابینایی تجلی بر وحدت یکتایی بیهمتا برتر اشد فی الجمله آن کوته اندیشان تیره روزگار
در سلک و استراق شهر لیسان حشر بلغ منتشر و پراگنده گشته در اماکن شهریان و دکاکین بازاریان
تاراجگری را رواجی دادند و غارتگری پیش نهاد نمودند عموم آشوب خونریزان حد کشید که بنظر
از فرقه‌های غدار در اندک سخن مردم شهر را ضرب تفنگ زده کشتن کاری سهل و بی تکلفانه امری
بغایت آسان و بازیگرانه دانسته بتحلیه خصومات سابقه و افتراندیی توسل انگریزی شریفان قوم
و عزت داران بلده را آبرو و سنجاک برابر کردن فعل سرسری می انگاشت بلکه به پیرنانش دستبرد
با هر کسی ناحق و ناروا آویختن عین صواب می پنداشت آری غرض اصلی آن حرام نوشگان

ای حرام‌خواران ۱۲

بنیان گیر بلایا باعث درهای کردار زبون نهب و یغما بوده و لیس معاذ الله و در آن از منشیه حوادث قرین بلا
تلاطم عظیم در هر محله و بازار شهر نگسسته دن بساط فتنه زائی متوجه گردید و تزلزلی مقیم هر کوچه و برزن
دکاکین آشوب افزائی فرچیده جور و فساد بهر سو کوچه گردی نمودی و در آنکه ظلم و بیداد در هر باب همه قسمت
موجود بودی احمد الله شاه هم که جمعی از جهله و قاحت سرشت بی آزرم را همراه گرفته بدعوی سلطانی
گردن افرازی را کار بالا میداد و بتبختان گزاف و لاف همنائی تا پیدنی بذات خود زده و در کفه
میزان عجب و خودبینی خویشتن را وزنی تمام داده در ابتدا احوال قصد آن نموده بود که رتق و فتق
ملک و دولت را رجوع بخویشتن گرداند و سکه نام خود بروی دینار و درم نشانده خطبه خلافت بجوانکر
باری باختلاف پسندی آرای افسران فوج و سر باز زدن آنها از قبول اینمعنی نقش مدعایش
بکرسی نه نشست و انصرام عزم ناورتش صورت نه بست از جمله واقعاتیکه تحریر عاقبت اندیشی
حکام دور بین قبل از نزول بلاهای شاهانه رعایا بوقوع در آمد آنست که حکام مسبوق الذکر محمد مصطفی
علیخان بهادر شهزاده ولد پادشاه جنت مکان که برادر علاتی محمد واجد علیشاه بهادر است
و مرزا حیدر شکوه بهادر یکی از نبایر میرزا سلیمان شکوه بهادر خلف شاه غفران پناه شاه عالم بهادر
تخت نشین آخرین او وارث تیمور گورگان و محمد حسن خان بهادر یکی از اخلاف باقیمانده
نواب یمین الدوله سعادتعلیخان بهادر جنت آرامگاه را در حصار نگهداشتند و نیز اکثر قوم جواهر
گران بها و دیگر اموال خاصه سلطنت او را که تحویل کاربد وازان ملازم شاه اوده در امکنه
سلطانی مخزون بوده برداشته در حصار محفوظ کردند تا سپاه آرایان فوج باغی آن اموال را بغارت
نبرند و از پیشان نامدار شخصی را بسرداری نامزد گردانیده بالاجبار در عدد خالفین سرکار
قیصر ند الملخص بشروع شهر که پانزده هزار تقریباً مردم فوج باغی در شهر لکهنو جمع آمدند و بیشتر از آن
بتوالی و توارد بحساب شرکای این فوج غدار و هم گرد ها گروه سپاه زمینداران
و تعلقه داران مملکت اوده به ترکیب باغیان شقاوت شعار هجوم آوردند شمار آنمردم از حصر نهایت
در گذشته تا چند ... به سبب افزایش انبوه بلوائیان کار محاسبه بمحاسب عقل تنگ میشد
بعد بر هم شدن معامله هنگامه شاهجهان آباد و شکست خوردن باغیان نکبت آثار در انتقام
عظمت بنیاد همه آنها سه دیگر فوج های گریخته هر طرف در لکهنو رخت ادبار می کشیدند و پیمان

مقربان بیگم موصوفه در باب بر داشتن آن نوخاسته بوستان ریاست بسروری دست خیلی انبوه
خود با مطارحه نمودند و ابواب گفتگوهای طولانی بر رخ ساده لوحی کشودند آن نورسیده
بهارستان دولت خود از دریافت سیاه و سفید روزگار نا تجربه کار بود و اتالیق و مهربانش که
غیر از شیوهٔ نا عاقبت بینی زنان ناقص خرد هیچ نمی اندیشید بافسون و فسانه سرو پکان لبادهٔ اغراض
فریفته تن بقبول ریاست تغلبی در داد و تخت بحکم خود را بمعاونی فوج خسران موج در جلوس گاه
پدر والا لیش فرستاد بتاریخ یازدهم شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۶۳ هجری پاره از شب گذشته
جلوس آن شهزادهٔ والا تبار غافل از گرم و سرد جهان بیدار بر مسند ریاست او و صورت وقوع
گرفته صدای شلک سلامی بلند شد و همان دم ندای تمکن او بر چار بالش سروری گوش زد
اهل بلده از سوقیان و حریم نشینیان گشته عواقب بینان زمانرا باعث تشویش شد و سحرگاه لشکر سیاه
سامان سندهٔ ملوکانه منظور حواشی دولتش گردید و ممو خان نام داروغهٔ سرکارش کار پرداز
حکمرانی قرار یافته در کارهای آماده کردن ادوات و آلات جنگ و همه سامان گرمی هنگامه
جدال و قتال بنهایت اهتمام کوشیدن شروع گردانید بعد از آن افسران فوج که دران ایام
برکات احمد نام رساله داری متوطن بریلی معروف و مشهور بود و تجویز بدر الهامی ناموس
دانش اشتر گنجایش کردند و تمام اکثری از حضار آن هنگامه و بعضی شهریان نام آور فال ها
زدند عاقبت کار قرعهٔ این تجویز بنام شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر که در عهد سلطنت
حضرت فردوس منزل کارگذاری وزارت به بلندنامی سرانجام داده از آن باز مورد گوناگون
احسان و اکرام آلائی سرکار دولت پایدار انگریزی بود برافتاد و آن آرمیده طبع آزاده
نخواست ریلا اراده کشمکش های جانگداز در افتاد و بهادر مسبوق الذکر از راه دور اندیشی و
دخیرکیشی این همه کارخانهٔ بی اصل را بازیچهٔ بی اعتبار دانسته هرچند بلطائف الحیل خود را کنار
شود مگر جان بردن از انمهلکه باعتبار گونه توسل انگریزی نصیب اعدا ایش بود ناچار و فنا
پذیرای تجویز آن بد ضعفان شتگار گردیده جان بکف شریک هنگامه و زیر جاوی بالا هنگامه
آنگروه خود کامه شد میگویند که آن بهادر والا فی سرشت باراده ران خود چنین گفته که اگر
بقبول مشارکت فرقهٔ گمراه نمی پردازم اینک خانمان و اهل و عیال من عرضهٔ تاراج

و دخصال میگوید و هرگاه بنابر صیانت حال خویشتن درین زمان شرکت و همعنانی غداران
اختیار میکنم آن روی ندارم که با اهالی دولت انگریزیه بهادر غایبانه درآمیزم و در خصوص این
این اشتراک مصنوعی صنعت کاری بهانه انگیزم بالاجبار از سر حفظ جان خود درگذشته ام
و برای وقایت آبرو و نگهداری ناموس خویش که سر دست ازان گزیری نیست تلف زندگانی
راضی گشته بهر حال میرزا ابر جلیس قدر بهادر شاهزاده رئیس ملک قرار گرفت و شرف الدوله
بهادر نایب و مدار المهام مقرر شده ممو خان داروغه بکارپردازی کل مهمات جنگ و همه امور دولت
مالکانه و مختارانه اعتبار پذیرفت با آنهمه کلانان فوج غدار در نفس الامر مرجع و مبدای حکمرانی
بودند و هر یکی ازان سپاه خذلان دستگاه بلا تکلف و بیجا با هر شور و شورشها می افزودند چنانچه
بتقلید و تشبیه معمولات حکام انگریز بهادر در هر هفته دو روز برای کمیٹی یعنی جلسه مشاورت کونسل
مقرر کرده صد در صد پیاده و سوار و افسران آن اشرار عموماً بتغییر تشخص و تعین جمع آمده بازاری
دیگر در مکان حکومت آراسته و آن هیبت انداز بهای سخنان فضول و بسیار و پاجیان امن و امان
کاستندی آنگاه ان ملک او و متعلقه داران آن مرز و بوم را با نفاذ احکام شدیده با جماعات سلحشوران
طلب کرده همه آنها را شریک معرکه گردانیدند و بغلغله اندازیهای شور و شغب بسیار مرغان
هوشهای هر گروه را از مرتع دماغ شان رمانیدند در آنحال اگرچه هزاران هزار سپاه جرار
دائره وار مرکز حصار دهلی گارد را باحاطه تغلب در آورده حرکات سبک سری بسر دادن تفنگها
و انداختن توپها سپه شوده بیکار بعمل می آوردند اما بدستیاری چنین غوغای دور از کار
و جوش و خروش ناهموار که جز سبب گرانی گوش گردون سود کاری پیش نمی بردند اگرچه
از دلیران سپاه ولایت انگریزی جوشان و خروشان از اندرون حصار بر آمده بر سر
مورچال نشینان تاخته نعره هیاهوی می زد و آن دل باختگان بازیگاه مردانگی یکباره بار تصور کرده
از نام و ننگ برخاسته فرسنگها می گریختند و دست از جگرداری شسته آبروی مردمی بر خاک
خواری می ریختند بلی بارش باران گلولها و ساچمه توپ اژدها پیکر و ریزش اقطار تیرهای تفنگ
جانستان از ابر سپاه بالای دیوار حصار کار پهلیاران باکثرت تار جان و تن سپاه مشتاق بکمال
می نمود و هر اندازه ضربت گلوله توپ و تفنگ قصدوران خرمن خرمن هستی شورش سنجان

می بود خندهٔ سرشار عقل پیر کار بر وضع ساده دلیهای آن سفهای کین سرشت بیجا نباشد که با وجود چنین زبونیها اطوار شان وبال پریشانی در یاد داشت و نکال تشویر و پشیمانی در کار رعیتی در تمام از دست سفاکی پلنگان گرگ طینت روباه خدیعت ناله و آه مصیبتا و غلغلهٔ یا رب نا بلند گردیدی و از کردار ناهنجار مشیران دولت بر چنین قدری که آخذ مال رعیت عموماً و خصوصاً مباح کرده خانه خانه را دست خوش نهب گردانیدند از دل و زبان هر کس فریاد و واویلا بیرون خرامیده بچرخ رسیدی دانایان حقیقت شناس او ادیدار این طرز حکومت بدین سخن سعدی گویا شدند که بیت

از رعیت شهی که مایه ربود ✤ پای دیوار کند و بام اندود ✤ و حکمت نشانان فطانت دستگاه بملاحظهٔ چنین روش فرمانروائی باین ابیات حکمت آیات ترنم سرگشتند که

کار ممالکت تباه بود ✤ که در آن طفل پادشاه بود ✤ گر زنی حکمران شود در جای ✤ جای را هر فتنه باز پای ✤ جاهلان گر شوند کارگزار ✤ ملک و دولت بدست فتنه سپار ✤ چون در آن مقام سرشته طور جمع آمده عالم عقل خلق را چگونه کار بزاری و معامله به تباهکاری نکشیده باشد از انصاف نباید گذشت که مادر شهزادهٔ چنین قدر و نیز شرف الدوله بهادر این افعال دون نشان ناواقی مشرب را ناپسندیده طبع هوشمند دانسته همه اوقات در نکوهش و ملامت فرقهٔ گمراه زبان کشاده با تقباح آن کردارهای نکوهیده حکمها میراندند و از لوحهٔ تمناهای صلح و آشتی سرکار و لنهدار حرفها میخواندند با آنکه بعضی از یگان ملک هم در نیابت جلسه شوری هم زبان شده لآلی سخن اندرز از درج نطق بدامن تکلم می افشاندند اما آن کاسازان تقدیر بسکه پنبهٔ انگشت ثقل سماعت در گوشهای آشوبیان فتنه گرانداخته بودند سخنی از صوت غفلت می شنیدند نه تنبیه ربانی همی ترسیدند بالآخر دانشوران مغلوب سید انشی ماهی آنکه ده نقصان پژوه و تجزیهٔ تباهکاری پیشه و خسران گزینی دلها دنشده مطیع و فرمان پذیر جهل و ناتراشید گیهای اشرار گردیدند و در انجام معامله فراوان زحمت کشیدند آلبا یکی از اهلکاران آن دولت بدفرجام میر واجد علی داروغه مردی دانشور و پخته کار باشد که آغاز ترقیاتش مرآتیش بحسن انجام انجامید و بهتر از اول در آخر زبان معتمد و معقول سرکار مغلی گشته نیز اوش سحاب اکرام سرکار عالی نخل ثروتش در بستان اقبال بتازگی قد کشید توضیح این ابهام آنکه میر واجد علی از سادات کرام و شرفای والامقام متوطن قدیم بلدهٔ دار الخلافهٔ لکهنو این والا شناه از پیشتر به اداره رنگی سرکار سلطانان مغل صاحب تر اقیاند و تشت حضرت مغل با ...

داروغهٔ موصوف را مردی دانشمند دیده در آن اوقات سر بر دستی مهم خانش نواخته بود لهذا
داروغهٔ موصوف کرهاً و جبراً بکارگزاری تن درداده هوشمندانه رفتار می‌نمود از ینجهت هم در اثنای
معارک گیر و دار و هم در عاقبت کار اموری که از خاطر فهیم و دوربین او در آن هنگامهٔ شورش و شر
بظهور آمده مستحسن عقل مآل اندیش و گزیدهٔ دانش حکام نصفت کیش گردید چنانکه در مقام تذکر سوانح
ایام جنگ بیلی گارد بر چشم ناظرین اوراق تشریح آن پیدا و آشکار میشود ان شاء الله المستعان وعلیه
التکلان القصه غوغای محاصرین بی تمکین و شور و شغب بلوائیان مستوجب هزاران ملامت و تعزیر
هر جای شهر و هر موضع ملک را فرا گرفته غدر کلی در جهان برپا نموده بود و هجوم مردم سپاه نوملازم که
بحکم کارپردازان آن دولت تباه عاقبت فراهم آمده بسربازی و جان فشانی عهد و پیمانی در میان نهاده بودند
بر کثرت فوج باغی افزوده بود و انبوه ماتحتین تابع تعلقه داران و راجگان ملک اوده که بالاجبار بحسب
امر قهری بر سر معرکه رسیده شرکت و کومک اهل بغاوت گزیده بودند نیز از اندازهٔ انحصار تجاوز
داشت تا بجائیکه منطقهٔ قیاس سیاهه نویس حواس رقم تعداد همه حاضران بساط هیجا را به فرد بقیاسی
می نگاشت آری شمار از آنمیان بکنار رفته و عدد حساب برگ درختان و قطرات باران در گرفته
در هر مورچالی از کثرت آدمیان نمود لشکر مور و ملخ نمایان بود و هر سوی میدانگاه از بنیان رزمی سپاه
بار انداز قوافل لاتعد و لاتحصی می نمود همچنان تقسیم غنائم یعنی نقود و اموال تاراج تنیده از رعایا و رؤسا
از حد اندازه افزون و از حیطهٔ حساب بیرون واقع میگردید و در هیچ کاری کار بقیاس فهمیدگیها
نمی کشید در اثنای این گیر و دار معارک جنگ و زد و خورد کارآزمایان عرصهٔ نبرد دستر صاحب
بهادری از حکام اضلاع مع چند صاحبان انگریز دیگر و خاتونان عالیقدر ولایت زاکه از آنجمله یک خاتون
والا تبار و عظیمة القدر باشد از علاقهٔ محمدی مرسلهٔ لونی سنگه تعلقه دار تعلقهٔ متهولی که اولاً مبرده
پیمان امان دادن با آن والامرتبگان بست و در چنین شورش سپاه بخانهٔ حصار بند خود جا داده
پس از آن عهد نادرست خود شکسته جماعت موصوفه را مقید و بند در آورده در لکهنؤ بدیشان [illegible]
فرستاده بود بدربار حاکمان متغلب رسیده در زندان سیاست محروس شدند و مردم فوج جنگی
در اضرار و ایذا رسانی آنگروه بیچاره آستین تمرد بر بالیدند در آنوقت میر واجد علی داروغه [illegible]
(ای به تمرد مستعد شدند ۱۲)
خاتونان بلند مکان را از مجلس جدا کرده بمجلسرای رئیس فرستاده با غیبان را بابلابه و لابه [illegible]

نشاید که یکی از زنان از آن نسوان محبوسه بصدمات جانستان از جهان درگذشتند الا آن خاتون معظمه
مع دختره دیگر اندرون شکوی حرمسرا براحت گذرانیده از دست درازی غداران اهرمن سیرت
مامون و محروس ماند و بعد از آنکه فیروزی عساکر نصرت مند از کانپور بلکهنو واقع گردیده باغیان ستمگستر
جماعت صاحبان محبوسین را بقتل رسانیدند چنانکه شرح این داستان بعد ازین رقمزده کلک
واقعه نگار میگردد داروغه ممدوح الذکر کاری نمایان بتقدیم رسانیده آن خاتون معظمه را در محفه
پرده دار سوار گردانیده بنام نهاد مخدره شکوی سلطانی در یکی از محلات شهر بمکان رئیسی ساکن
مختفی و مستور ساخت و در وقتیکه فتح لکهنو بوقوع آمد آن خاتون محترمه بسلامت حال با گروه حکام
ظفر فرجام ملحق شد ازین رو داروغه شیخ المرتبت بجلدوی الصرام همچو کار سترگ در دل حکام حق شناس
جای خیراندیشی قائم کرده انچه اشارتی بالای این مسطورات بتوصیف دانائی داروغه نیک نهاد
و منت گستری حکام نسبت باو حواله خامه گشته است همین اسباب حصول آن مقصود مهیا گردیده بعد
ازین خبر آمد که در کانپور که نسبت دو چهار فرسخ از لکهنو مسافت دارد فوج غدار هنگامه آرا شده صاحبان
انگریز بهادر موجودین آن مقام را محاصره کرده اند و نانا راو نام رئیس قدیم ملک دکن که از اولاد
پیشوایان دکن و از مدت دراز ملک مقبوضش بدست انگریز بهادر درآمده تا گرفته بطریق شهربندان
در قرب کانپور بمقام بتهور واقع ساحل گنگ راتبه خوار سرکار فلک اقتدار بود سردار لشکر نموده اند
او بکین سابق سر شورش برداشته فتنه ها انگیخته است و دقیقه از دقائق تدمیر و اهلاک و استیصال اهالی
انگریزی و نفوس عائله صاحبان انگریز بهادر فرو نگذاشته خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته
الواح فهوم زاکیه یاد که چنانکه در هر بلده و هر قصبه و بسیاری از مقامات مشهوره ممالک هند که از وجود
کم و بیش فوج سرکاری خالی نتوانند بود فتنه ها برپا شد در سرزمین کانپور هم بعد وقوع آشوب ملک اوده
فسادی پیدا گشت نمیدانم که چند تا گروه سپاه هندی و چقدر جماعت فوج ولایتی و کدام کدام
صاحب انگریز بهادر آنجا بوده اند اینقدر شنیده ام که هرگاه مردمان سپاه هندی موجود آن مقام با فرنگی
و نمک حرامی برخاسته گشت و خون ایشان ... صاحبان انگریز بهادر مع جماعت ولایتیان خود
در جای مضبوط و مامنی مستحکم که از پیشتر ترتیب داده بودند شتافته یا در آن دائره استوار بحکمی فشردند
چنانکه هر دو سو کمینگاه زد و ضرب قائم گردیده هنگامه مورچال بستن و ... و خندق زدن ...

مشهور ۱۲ ... ازمو جال ۱۲

نبردون گرمی پذیرفت و از هر طرف تواتر مبارزات میثاق افگنی و تفنگ اندازی التهاب گرفت
پوشیده مباد که واقعه نگار درین کارنامه ضبط مطالب با توضیح منظور نداشته که روزنامچه نگاری را
مانند زیرا که طرز روزنامه نگاری دیگر است و انداز واقعه طرازی دیگر در طرح وقائع طرازی در سپهر
بیان و سپرد داستان شیوهٔ شیوا بیانی و رنگین داستانی در روش دقائق آفرینی نهیبهٔ استدلال
و لب برهان اندیش نصب العین دیدهٔ ادراک می باشد بخلاف رویهٔ روزنامه نویسی که خبر سادهٔ
وقتی یکی تقریر یا بعدم مراعات بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نمک خوان آن گفتگو و پیرایهٔ فصاحت
آن گفتار نگردد پس درین وادی پیک خامه جهان پیما صحاری و براری واقعات و بحار و جبال حکایات
و تلال و وهاد عبارات و نشیب و فراز تر و خشک منثورات را بگام دقیقه سنجی ها در نوردیده مسلک
کلیات رقمی پیش گرفته است که همه پست و بلند طریق جزئیات پی سپرده تکاپوی رفتار سبکبار ذات
و سراسر جادهٔ تفصیل فرسودهٔ اقدام اجمال تا نرا اندازد و پلی روزنامه نویسی گذرگاه نگاه عامیان
که انظار خاصان را در آن راه گذری ملائم طبع بلندی گرا نباشد و فسحت آباد وقائع نگاری سیرگاه
خاصان ست که دیدهٔ استبصار اولو الالباب از تماشای متنزهات آن فروغ اندوز جلوهٔ فیض نشان
ابداع میگردد الحاصل در بلدهٔ کابینور و قصبه که مفسدان ولاار سر شورش بلند کرده حاکمان انگریز را با
قلیلی از دلاوران ولایتی حصار بند کردند و بمعمول خودسری و فتنه گری فطری در آن بلده هم کوبکو
جور گستری شروع نمودند نانهار او مصدر الذکر که بدرخواست گروه اشرار بکر بسرداری آن قلعه
باغیه محکم و حیثیت بسته بود در کابینور بحکمرانی گرائیده و بکین سرکار والا و نگونساری توسل داران حکام
دولت استاد امن سر چیدا انواع مراتب سر خاشش با همه انها بتقدیم میرسانید و در جمیع اوقات و
جمله ساعات بکار سازی همین فکرها می کوشید اتفاقاً درهان احیان جماعتی از صاحبان عالیشان
با کوچ و اهل خودها از کنب فرخ آباد که فوج شوریدهٔ آنجا این جماعت را گرم کارزار دیدند با عدین قرار داد
صلح گونه خواسته بودند که مع اهل و عیال و همه اثاثات از کنب مذکور برخاسته راه طرفی گیرند براه
دریای گنگ کشتی سوار عبور کرده بساحل مچهو لنگر انداختند بالفور آن غدر آشنایان و وفا دشمن
انجمن جوش زبان شناخته بمحاصرهٔ آن جماعت پرداختند هرگاه لشکر شریر بحکم نانهار او سردار ناقص تدبیر
پیرامونش آن جماعت مظلمه را در نوردیده آهنگ زدن و کشتن پیش نهادند صاحبان اسلحه شان

التجا پیش آورده با نانهارا و مذکور تشبث بذیل زبانداران دربارش گفتند که تا جماعتی دلاور فته ونقصد حفظ ناموس
از دامنگاه فجار بهر بدرجسته ایم روی ستیز و در بیم شوری با کسی نیاریم از سر خون ما در گذرد و ما را بگذارد تا
زنان بیگناه را مع طفلان پاک از خطا بسلامت بریم که با معذرت آوران زنهار خواه کین اندیشیدن
آیین مروت سرداران ذیجاه و رسم نوئینان کارآگاه نباشد چون فوج غدار درین هنگام باطاعت تو
حلقه در گوش کشیده اند اگر از تعرض و پرخاش ما دست بداری آبی بر روی نکار مردمی عنوان آری
آنخونخوارۀ بیرحم گوش التفات بسخن عقل پسند جماعت مسطوره ننهاده فوج غدار را بنا بر آرافت
دم مردان و زنان و اطفال ایما نمود و بهان دم ارواح لطیفۀ آن عجزمندان بعیافت بضربات گلولها
تفنگ ظالمان از قفس ابدان خاکی شبان برآمده و از اشباح عنصری انزعاق پذیرفته در آرامشکدۀ
فنا برآسود و از آن بعد راو مذکور با بهر دارایان تحصن گزین مطارحه درمیان آورده با تعیینی قرارداد
نمود که بسلامت از حصار بدر رفته راه الهآباد پیش گیرند بلکه در ظاهر بسوگندهای شدیده و ایمان
مغلظه زنهار پذیری منظور کرد مگر در باطن سینۀ پر کینه را بجز برت برآموده گرداز دمارشان برآورد
یعنی هرگاه آن جمع نیکذات بمقتضای صفای سریرت بآیین سروران و سرداران بعد توکید
عهد صحیح و توثیق کلام بایمان صریح بی اندیشه بیرون برآمدند و از حصار به ایمن شدند این فرقۀ جهول
آن گروه قلیل را مغلوب بکثرت خودها گردانیده بدلاسا اسلحه از دست شان گرفتند و بعد از آنکه
از نیش گشتا و ناهمه ها را در بند نظربندی اسیر کردند آری روزیکه نانها راو سردار شعله خوی کینه جو قهر
بکشتن آنگروه امان گرفته امر نمود فلک عربده ساز دندان کین توبرهی بکارش فرو برده خوش
پاداش سریع برای آن غوایت سرشت بیباک آماده فرمود توضیح این ابهام آنکه دو سه روز
آن بیدادگران اشتلم کار جماعت ملهوفه را اسیر داشته یک روز بهر غرض جور بنیاد آن بدنهاد آورده
و هنگامه هجوم تماشاییان گرم کردند در آنهنگام جماعت صاحبان والاشان و خاتونان حرمت
نشان با دلهای پر درد آه سرد و نالۀ گرم از جگر بر می کشیدند و از غم و غصه بی اختیاری خودها
می پیچیدند هر چند با عجز نالیهای اضطرار سخنان خردپسند بر زبان رانده و حرفها در کارشان کرده
رقت قلب و نرمی دل از طبع سرکش آن ناعاقبت اندیشان سنگین دل می جستند اما بسکه
سینۀ سوفی سرشتی آن اشقیا آتش جور افروخته بود لبسان موم در تاب آن گداخته زبان بان

دست از امید خلاص می شستند یکبار نانهار او سردار بدکار حکم قهر بار ورداد که همه آن بیچارگان
بجان در آستین را بزخم گلولهای تفنگ از هم گذرانند و بر خاک غلطانند جلادکیشان تیره باطن و
گردن زنان خیره سر بفور آتش دستی پیش آورده شهای تفنگها را بمقابل سینه های آنجماعت بیکس
گذاشته و آنجهر تیر تفنگ سرگذار گذشته بیکدم جانهای آن طهوفان را از کالبد افسرده در ربوده و اجساد
بیجان را افتاده روی خاک نمود درآنوقت بمشاهده طرز سفاکی آن خون آشامان شوریده مغز
شوری از نهاد حاضران برخاست و غریوی قیامت آشوب از طبع بینندگان بلند شد بدگدازی
ناله داد و دیده چرخ بیدادگر خون گریست و بجابکوی شیون انصاف چشم گریه ناک سپهر همچنین
وضع بیباکی را بنظر عبرت باز نگریست شوخ چشمی بشت کشیده بر دهن آن سردار بیچیاره زد
وگفت که من از همجنسی بی آزرم خوئی تو دامن برچیدم و رخ در نقاب شرم کشیدم صحبتیانش
ازین کردار زشت دلها از وی بدکردند و ملامت و نفرین بزبان رد کردند [illegible] برنیامد که بپاداش
این کردارهای نکوهیده روزی آن جفاکار گردید و در کفر صفتی گوناگون بذلت و خواری رفیق جان
گشته کارش بخسران و زیان انجامید تشریح انجام اینکه نانهار او مرقوم الذکر بدستور استدراج و تغلب و استیلا
بی سر و پا از خود بر آمده باندازه مستقلان غدر افزا بجگرافی دلیغای اموال رعیت سرکاری دست
دست برد کشاده در عوض امن گستری رعیت نگهداری سر رشته صلاح اندیشی از دست گذاشته
بارادتهای فاسد و تباه آبروی مردمی بباد داد از کانپور شرق رویه تا فتحپور بقرب سرحد اله آباد
بی زحمت جنگ تصرف او بهم رسید و غرب رویه هم مقامات متعدده محل دخل او گردید بمستی بیجی
او در از خویش برده ساز و برگ ریاست کامرانی بهم آوردن پیش گرفت و سرخوشی نشه [illegible]
و ناعاقبت اندیشی را سرمایه و بایع آرائی خودبینی و رگ گردن دانسته از خود رفت کاشانه قرارگاه
خود را که انبوه گزنده خویان حشرات الارض نمودار حشرگاهی بود بارگاه سرورانه اندیشیده
بآراستن مجامع امیدواران و ترتیب دادن [illegible] شان [illegible] دیگران بال جنبش [illegible] مردم [illegible]
و کاردان را باعلان قدر افزائیها یاد کرد تا آخر کسان نابکار [illegible] فرمانها نگاشت هر کس که
بدهنش دست آویخت گرد شور و شر از خاک طینت ناپاک خود انگیخت آن جفاکار دل آزار
در جاهای خود نبود و انجمن از ارتکاب بد و نقضها اشتغال داشته و تغافل از پاداش افزاره بد کرداری

که پیروزی آشکار با ولیای دولت قاآنی روزی گشت و از فتحپور تا کانپور همه محال بدستور
تحت فرمان روائی کارکنان دولت خاقانی درآمده کوکب اقبال عدو مال از افق تاپید غیبی درخشید
در کانپور سامان و یسیاق جنگ بقصد یورش لکهنو مهیا و آماده ساختن پیشنهاد فکر حاکمان فرمانروا
گردید در عین اهتمام ازبازگشت شبرنگ قلم بگردش گاه تسوید مقدمات معارک جنگ لکهنو ناگزیر است
و عنان تافی سمند تیز کلک فدر عرصه تحقیق کوائف زد و خورد عساکر جمعه ممالک اوده و رونق افزائی
ساحت تحریر محررات صافی دلهای آگاه منطبع باد که در لکهنو بضیعه بالای این داستان نامی
لازم التذکره نگارش پذیر خامه واقعه نویس گردیده گرم بازاری معرکه جنگ هنگامه گیر و از قضای آسمانی
میداشت و شوره بختان غدر انداز از رگ گردن استکبار سر بسیر نهی براوج دعوی سلطانی گیتی افرا
هرگاه خبرهای فیروزمندی و ظفریابی حکام انگریزیها در سواد دهلی و فرخ آباد و کانپور و دیگر مواضع
غربیه و جنوبیه و آمادگی اسباب و مواد یورش لشکر انگریزی در کانپور بعزم نهیب و دست انداز
ممالک اوده و لکهنو بگوش هوش کارپردازان دولت برجیس قدری رسید و سرخیلان فوج بغیر را
این طنطنه جانکوب و هوش گداز شگافنده پرده گوش غفلت گردید بمقتضای طریان حالت خام
خیالیها چنین سودای تدبیر پختیند که بر سواحل و گذرهای رود گنگ جانب کانپور و بیسواره فرسان
طوائف سپاه را با توپخانه نکبت نشان ادبار بار تعیین سازند تا آن تباه کاران راه برا عساکر
انگریزی بربندند چنانچه صورت این تخیل و دراز کار چهره نمای آئینه وقوع گشت علاوه بر آن بنام
تعلقه داران آنطرف ها در باب حزم و بیداری و سد راه یورش موکب سرکاری فرمان ها تاکید روان
کردند بارحمی سوای اینقدر زعکی سرویا که حجاب نادانی و خود فراموشی در پیش دیده دانش آنها
فروهشت دیگر هیچگونه پروا نموده بهان شعبده گاه بود و نابود کارستان فنا پذیر جدو بامستانه ونگو
میداشتند بنازم بدستی آن خراباتیان خرابستان بیهوشی را که تا آنزمان از سرکوبی و تدبیر سازی
نصرتیان لشکر انگریزیها در حسابی بخاطر ها در نگرفته بهجوم عامیان و انبوه شوریده سران شورستان
بی تمیزی را حصار امن و امان اندیشیده بودند تا آن در آنوقت خبردار شدند که رسوای کوچه و بازار
شدند بالجمله آنقدر فرصت دست بهم داد که حکام والامقام در کانپور یسیاق لشکر جنگ ترتیب دادند
بعد ازان در کمتر ایام آنسوی دریای گنگ جانب اوده از کانپور لوای موکب سرکاری در جنبش آمده

سپاهی لشکر نصرت پیوند بجا فظتین این سوی گذر گنگ نمودار شده و آناً فاناً کشتی های جنگی در دریا عبور
نموده از آن کشتی ها بمجامع فوج غدار گلوله های آتشبار که بگوله بم اشتهار رسیداد فرود آمدن شروع گردید
فوج پاسدار گذرگاه بمجرد روانگی سفائن جنگی و گلوله باری ها و نمودار جنود ولایتی بگریز اگریز
جا بر آن گروه اقبال خالی کردند تا بیجه بیدغدغه و بلا زحمت محاربه فی الجمله عساکر نصرت مآثر بساحل
این سمت دریا نزول اجلال فرمود هر قدر لشکر سرکاری قدم پیشتر مینهاد سپاه باغی فاصله بفاصله پستر
گام میگذاشت تا آنکه در جای آن دلباختگان پریشان بال یکساعت ایستادگی را کار بسته اندکی بقصد
مقابله توقف می نمودند شراره عالم سوز آتشبازانه فوج دریا موج سرکار عالی خار و خس وجود اکثری
از آن اخترسوختگان را پاک می سوخت و فروختار وبال بدنفسی ها کالای شکسته بهای جرات
آنان را در بازار مذلت و خواری می فروخت بالآخر آن جماعت تا از هم پاشیده و متفرق گردیده از مهلکه (یعنی فروشنده و بیع کننده چیزی ۱۲)
جان بردن غنیمت شمردند و متوکلان خبر دار یعنی مخبران حاضر آسخانی الفور از ین ماجرا به ولنگاه
رئیس قوم غدار خبر بردند هر گاه لشکر سرکار والا با همه سامان بی انتها مسافت بمسافت مرحله پیما
شد هرجا پولس فوجداری قائم گردید و صدای امنیت و رفاهیت در آذان رعیت رسید
ضلع اوناو مع نواحی و اطراف آن بهمین نظام بخشی حکام از پیچ دست غدار ناهنجاران امانی یافت
من بعد جیش منصور با شوکت و جبروت بسرکوبی غداران جانب لکهنو شتافت چون در لکهنو
بدریافت این واقعه هول افزا تلاطمی عظیم برپا شد افسران فوج باغی بطلب کارپردازان شاهزاده
برجیس قدر بهادر سپرده و لشکر جمع آمدند و آنوقت به نگارش متوجه گشتند که ای افسران مذکور انبوه
که سپاه زمینداران و نو ملازمان جمعیت فراوان نموده بمحاربه لشکر انگریزی شتابند و فوج غدار
همه در شهر بوده آماده پیکار باشند مگر کلان تران ریاست متغلبه با افسران کو رنجت نا پیش آورده
بستیزه گفتند که لشکر سرکار دولتمدار با ساز و سامان گران و سرداران و جنگجویان عالیشان
و شئون خاص ملکه دوران متوجه تدارک شایان است اکنون هم نو ملازم و دهقانی سپاه چه مجال
دارند که بمقابله و مقابله آن عسکر اقبال رو آرند در این وقت چنانکه شما با گروهان قواعد آموز
جنگ معرکه سبزوار آرائید وجهی دیگر معرفایه تسلی و تسکین ما نمی تواند بود الغرض بعد اللتی واللتیا بعضی
افسران پیاده و سوار مع تابینان خود ها شامل گروه پول پلٹن و غیره معرکه آرائی پیش دیدند و نیز ارا

بلکه بعید و بیشمار سپاه نوملازم و برقستانیان جان بکف همراه اینها شتافته گرد کمابیش از
در دولت سلطانی عالم باغ نام باغی ست بنا کرده نواب خاص محل صاحبه بانوی محمد واجدعلیشاه بهادر
پادشاه اوده آنجا سپاه باغی مقام گرفت و بمسافت یک تیر پرتاب محاذی آن باغ لشکر
انگریزی استقامت گزیده بود و خیام احکام عالیمقام نصب گردیده وقتیکه در مقابل لشکر ظفرپیکر
جمعیت باغیان طرح اقامت انداخت از جانبین صف آرائی بسر برده کارزار آمد و لشکر انگریزی پیشینه
مقرر قول و التمش و جرانغار و برانغار و هراول و چنداول را بتوزک تمام راست کرده نخستین
تهمتنان لشکر بحکم حاکمان شوکت فر توپ افگنی آغاز نهادند و از جانب افواج اعادت نشان نیز
بقانون انگریزی هنگامهٔ توپ اندازی گرم شد چند ساعت معرکهٔ کارزار از توپ انداختن گرمی داشت
و صداهای رعد انداز توپها بالای فراز چرخ گردون سر می افراشت از شتاب اندازی توپچیان
برق افگن مهرهای ضرب زن با بنفش توپخانه‌ش خنده می زد و چاشنی باروت بصاعقهٔ سبکتری
میکرد کثرت دود تفنگ و توپخان هجوم کثیرالدیم در فضای هوا نمودار گردانیدی و بارش گلولهای
متوالی بلافصل و انفصال سلسلهٔ اقطار امطار بر روی آب رسانیدی از خونهای کشتگان سیلابی
شده در آن میدان بسیع روان بود و سرهای مقتولان حباب بحر فنا می نمود و تسلسل سلسلهٔ باران
گلولها معاملهٔ ابر بدر ار موسم برشکال آبی میکرد و تزود توپچی باشیان کار فرما گلوله بیدریغ
برق را بدست تغلب می فشردند و بیت چگونه آتش فشانیهای توپهای رعد صدای برق انداز کره
هرابر زمین سبزه بود و اخگر زار جحیم در آن حرگاه انگیزی های تابش جانفرسا نگاه بینندگان را
از تاب اضطراب بیتابی می افزود سرداران لشکر سرکار معلی که کارشناسی دقائق حرب و پیکار دست
بدامن متانت آویخته داشت در کارفرمائی یورش با توزک و اهتمام نگهداری آئینه ان نگاه نمودند که
نصرتمندان و لاوران عسکر اقبال دست از کار توپ اندازی برداشته تفنگ افگنان بر خصمان زدند
و حملات سردانه پیش نهادند هر چند هراول فوج غدار که آنها نیز در قاعده واقف جنگ آزموده کار بودند
درین هنگام دست و پا گم دلیری زده پا در عرصهٔ نبرد فشردن دلها دکر ندا ما بغیر از خیال هیچکاره جانبازی
هیچگونه تدبیر سرداری و سرخیلی معاودن و پا در پیشان نگشته یورش دلاوران سرکاری تاب و توانائی درنگ
نگذاشت آخر توزک آنان برهم شد و همه تا منتشر و پراگنده گردیده شکست خورده گویا ابتدای ظفر

همین بود که در هیچو سم آن حصن تا چیره گشتند و بعد ازین رزم طلبان لشکر سرکار با بشارت و فرمان حکام عالی‌مقدار
رستمانه جوق جوق و توق توق بلا ملاحظه توزک هندیان را بهر سو انبوه ما انبوه و لشکر باغیان را بضربات تفنگ
زدن و کشتن آغاز کرده خون هزارها مردم ریختند و برینهم اکتفا نورزیده با هر توق دشمن افواج باغیه را بتیغ دریغ
بهم آمیختند آتشفشان کار تیغ رانی انجامیده هندیان که در کارزار شمشیر زنی دست و دلی قوی دارند همه
بازیها اکثر ولائتیان را در خون خوابانیدند مگر آن شیر مردان قوی بازو هم اگرچه شمشیر و تیغ بدست هیچ و نا
نداشتند بحربه زاغ غول بندوق که در هند بلفظ سنگین با علان نون آخر معروف است زدن پیش آوردند
چنانچه از پاسی روز بر آمده تا پاس سوم روز چندین ساعت بخوبی آن هنگامه گرمی پذیرفت و درین اثنا
خود حکام عالی‌مقام انگریزیها و بعضی سرداران آن لشکر فیروزی اثر بر پشت اسپان تیز عنان سوار
بوده با تیغ بازان هند بتیغ زنی می آویختند که همه سرداران تیغها در کمر بسته داشتند آری با آنکه صاحبان
انگریزیها در کار تیغ زنی مشق نمیکنند و این حربه را در مقابل حربات توپ و تفنگ هیچ میدانند لیکن
در آن حربگاه سیوف با کوه شگاف و دست و بازوی زیب آرای مصاف آن اولوالعزمان با اجساد
و اشباح مخالفان کار خونریزی تیغ ابروی ترک چشمان با جگر عاشقان و آتش سفاکی شمشیر غمزه بیباک
دلبران با جان دلریشان بوجود می آورد و خرمن هستی اعدا را به برق جانسوز دم صمصام
خون آشام می سپرد از ختام عالم باغ تا دروازه دولتخانه سر جلیس قدر بهادر معرکه کارزار تیغ و بندوق
گرم بود و متصل واحد بر جا بنا از میدان حرب در خوابگاه مرگ می غنود و این زمان اکثری از فوج خاص و لا
که نقش غلامی شهنشاه انجم سپاه ملکه وکتوریا بهادر خلد الله ملکها مانند قزلباشان ایران بر تن داشته
بگوره نمبری زبان زد السنه خلق بودند هم بآب شمشیر مردم انبوه سیر شده از جانها دریغ نکردند و وجه یعنی
آن بود که اینها بجوش تهور از نظم لیبال صفها بر آمده متفرق و از هم جدا گشته بودند اما کسانیکه جرگه بسته
پیره بندی ۱۲
زیر فرمان افسران و سران خود ما در لشکر اعدا ارج نهادند آنهمه برهنمونی و قائدی لیپاولان یعنی گوئندگار
رهبر برابر خط مستقیم اندرون بلده لکهنو در آمده بدر بر دولتسرای رئیس مصدر الذکر در رسیدند و آنجا هم
با نقصان توپ و تفنگ یکبارگی سرا شدند در آن هنگام این صورت عیان گردیده بود که لک دو لک آدمی
از لشکریان غداران تبهکار مردم آزار و گومکیان و بلوائیان آنطرف بل بسیاری از تماشائیان
شهری بهم آغوشی هراس و پریشانی راه گریز جستند و این سپاه رزمخواه شجاعت انتباه چون اغنام را

دریا در بحر دغا بازوی شناوری کشاده صف بصف وا می رسیدند و بکشتن و در خاک و خون انداختن
حیرت زدگان بیمناک بدل و جان می کوشیدند باری حکام والامقام مع بهادران شیر دل تا بیلی گارد
فوج باغی را زده اکثر اماکن شاهی مثل موتی محل و چتر منزل و فرح بخش و محمد باغ و دلکشا و سراسر
میدان رمنه سلطانی را با فضاهای این امکنه بحوزه تصرف خویشتن در آوردند و مورچلهای خودها
محدود و محکم نموده قدم در آن جاها باستحکام فشردند متحصنین بیلی گارد در آنحال با این فوج ظفر موج
متحد و مختلط گردیده از بیلی گارد تا عالم باغ و از عالم باغ تا کانپور راه راست با اهتمام در قبض و دخل لشکر
سرکاری مضبوط شد و اصلا علاقه گذار اعدا درین راه باقی نماند آنوقت تا پدید آمدن اقبال عدو
مآل شهنشاه دوران ملکه معظمه سریرآرای سلطنت یورپ و هندوستان حصار گزینان بیلی گارد که
همه اوقات از شور و شغب محاصرین مستوجب نفرین بجان آمده روزانه و شبانه ساعات اکل و شرب
و نوم و یقظه و راحت و آرام را بکمال دلتنگی می گذرانیدند ازین دغدغهها وارستند و چنانکه بتفسیر
مورچالهای فوج باغی هر طرف بیلی گارد قائم بوده محیط آن مرکز بود درین زمان یکطرف سمت قیصر باغ
در تعلق باغیان باقی ماند و سمت دریای گومتی سراسر تا راه کانپور از مداخلت انگریزی پایدار گردید و چنانچه
درین اطراف مورچلهای فوج انگریز بهادر قرار گرفت و از سوانح این هنگام آنکه بروز داخل شدن
نمبری بسرکردگی حکام جلیل القدر در شهر لکهنو فوج باغی مستر آر صاحب بهادر و محمود خان کوتوال را
که سابق ذکر دستگیر شدن آنها بدست غداران زبان زد نامه واقعه طراز گشته است بضرب تفنگها
از هم گذرانیدند مخفی نماند که بعد ورود این مقدمه عظیمه و قرار گرفتن طور دیگر در کارهای ریاست چنانکه بوضوح
مرقوم گردید چند روز آنکه در مواضع مورچلهای طرفین جنگ توپ و تفنگ برپا ماند بلهوسان
تیره درون نجاوت نشان با آنهمه استیلا و استعداد غالب دستی عسکر نصرت مند سرکاری هنوز غلبه را
بدستها و بهجوم جماعات و کثرت حشرات صاحب طوق و علم پیدا داشته هزیمت دادن لشکر سرکار را
امری قریب الوقوع گمان می کردند و لهذا انتظامیکه در اول حال یورش بیلی گارد [illegible]
بتقدیم میرسانیدند درینحال هم خیل خیل و سنجق سنجق بر بیلی گارد و عالم باغ و دیگر تهانجات استقامت
طبقات افواج بحر امواج سرکار عالی تاختند با هم مجادله دریا بتهییج آتش و شرر [illegible]
کار آنها عهد استوار می بستند و در هر یورش بجای خودها می گفتند که امروز [illegible]

خواهیم کشید و از وجود دهقانان اثری نگذاشته بغیر استیصال کلی از آنسو در جایگاه خویش بازپس نخواهم
مگر هر مرتبه غیر از خجلت اندوزیها و بازگشت حرمان نصیب آن ناهنجاران سیاهکار نتیجه و ثمره ندامت دهقان
بمراد ایشان هم دوش و هم کنار نمی شد تصدیق بیانی و در است گفتاری سوگند که بلوائیان یافته و رالیغی فرقه
خود سر و طائفه مست و نتیجه هر گاه از مقابله لشکر سرکار فارغ میگردیدند زبان لاف بگزاف بیهوده و تهمت
می آلودند و زمانیکه با تنی از فوج ولایت دوچار می گشتند از بس هراس خوردن و حواس در باختن سر
از پا باز نشناخته و بالا را از پستی و فراز را از نشیب جدا و ممتاز نساخته غیر از رو گردانیدن و پشت نمودن
بمقابله ولایتیان هنر بیزاد و در قرارگاه نمی آسودند آری اگرچه اینهمه تاثیر نگون طالعی و واژونی بخت خوابیده
بختان سیاه باطن است چگونه تشییر مردمی سابق آن جماعت سر ننگی لباس درین اوقات اثر بزدلی
و روباه بازی بر بست و اگرچه اینهمه وبال خاسر طبیعتی و خیره سری خودسران حرمان اهل است جدا
گردن بانکاری بر عطف و امان احوال آن مردم خسران عمل نشست پیداست که در اوایل حال آن
خیره چشمان خصم جان انصاف بصلح و صلاح با کسی تن در نداده و مرا از جمعیت خود ها و مالکیت جهان
دم زده تنفسی را نگذاشته اند که دلش نشد خوفی و عربده جوئی نیازرده باشند و بپای شوریده مغزی
جاده دلازاریهای کهین و مهین نسپرده درین آوان چه بلا پیش آمد که دلهای آنان یکسر مغلوب خوفناکی
بیحساب و منکوب نکبات ترس و اندیشه قهرمانان عالیجناب گردید تا آن مجازات شناعت بیرحمی
و خدا فراموشی اشرار شقاوت مع قساوت اطوار برای آنکه در دار آخرت بگرمی آتش تاب دوزخ و آزار
پشیمانی جاوید توانند سوخت در چارسوی این پنجی سزا آنست که بد نفسی های دلآزاری و بی اندامیها
وضیع غداری شان خود بخود آدث خانه آفت بار گنبد نیلوفری بار گران آفتی بر دوش حال کشد یعنی
بسی نماند که غالب قوتی اقبال دستیار چیره دستی بازپرس تدارک ستمگریهای چنین اشقیا بخیرد
و وجود نا مسعود مخبل دو دو از کار اینها را بصدمات گرز گرانسر قهر و غضب از هم ریزد چنانچه فرقه بد مست
غدار را از دست سزا رسانی حکام معدلت آثار چه عجز نالیهای تباهکاری که دست التفات بهم
نهاده و چه آفت های ناله وزاری که براه دلداری آن جفا پیشگان بگشاده لوحش الله سلسله
سخن از کجا بکجا کشید و گفتگوی داستانسرای وقائع معارک حیرت افزا چگونه بد از نفسی های نمکین ادائی
گفتار لطیفه آمیز انجامید بلی شوخ ادائی محبوب پری اندام مقصد نگاری بجلوه طرازی حسن تقریر دلربائی

عشاق سخن را آماده و از نگاه خاطر شکار شیوا بیانی تیر جگردوز شمشیر پیکاری برگشاده است نظر بازان را
بر این حال دانش آرا جان باختن سزاوار است و زخم پیکان دل عقل و هوش را بان خدنگ
پیکان فشان در ساختن در حلقه خسته و زبونان سرمایه عزت و اعتبار مخلص کلام آنکه حکام انگریزیها در
بعد دخل یافتن به نیروی دلاوریهای شیری در مقام عالم باغ و تصرف مواضع متعدده پیرامن نواح
شیاطین خانه جاگرفتن و صاف کردن شاهراه بیلی گارد تا کانپور از آمد شد و تردد فقط لفتین کمی
هر چه در باب بیرون آوردن صاحبان محصور بیلی گارد مع خواتین حرمت آیین و اطفال خرد سال
فکری اندیشیده بودند بدین عنوان بانجامش توجه فرمودند که شبی بار بسته و همه متحصنین را با جواهر و اموال
و اثقال و مردم نظربند آنجا همراه گرفته بحراست چند گروه از سپاه جنگ خواه بعالم باغ و کانپور فرستادند
و بلا اندیشه روان کردند صبح آن هر گاه لشکر باغی از این خبر آگاه شد آن لاشکان باطل نهاد بانگ فتح نواخته
گشایش قلعه را اشتهار دادند تا بنا بعضی گروه شتابا عقب آنجماعت تاخته و راستاهی را قصد دست انداز
و انتهاب نمودند همینکه با آنجماعت پیوستند زمان ضربات توپ و تفنگ بمهافی آن هرزه تازان چشیدند
ناچار خایب و خاسر برگشته خجلت بر خجلت کشیدند آخر کار هشیار مغزان دولت سرکار
که فتح بیلی گارد سخنی غلط و باد در هوا بلکه آن مقدمه دشمنانه خفیه و ظفر لشکر کشور گشا است فی الواقع
کار ساز جنگ نیپال را مهمی مقرر کرده بودند که خود محصور بوده باغیان کوتاه اندیش را آنجا
باستیصال و تهذیب آنها همت گمارند گران سیه مستان کیفیت عاقبت اندیشی مجانین هوش شراب
نخوت بیجا بوده و از کردار شورشها بازنیستاده بفرط شادمانی و نشاط غلط و چنین تخم گنجید دشمنان
دعویهای لاطائل بر خود می چیدند بعد از آن پیرامون عالم باغ مورچال بندی تا قائم نموده با خلیج
مقیمان آنجا ستوه ساختند که آنرا کاری سهل میگفتند و در حقیقت صورت حال چنان بود که تدبیر سنجان
دانا اول لشکر سرکاری عالم باغ را محلی شایسته اقامت و مابین راه کانپور و شهر لکهنو دیده با جمع
و انبار سامان حرب و ضرب و فراهم آوردن اسباب پیکار که با سانی و تیسیر تمام از کانپور بلا مزاحمت
اهل خلاف می رسید حصاری استوار و حصنی مرصوص و مشید ساخته از آن حصار آهنین و چهار دیوار متین
هم تا بایید و یاریگری فوج کین خواه کمین نشین خود که در اماکن مذکوره بالا متفرق محاصر باغیان بود
و هم محاربات غوغائیان سیاه پیکار که بر سر عالم باغ هجوم آورده شور و شغب آغاز می نمایند

کارنامهای ساختند معهذا بسیاری از نوملازمان دولتگاه ریاست تعلقی بخبر رسانی و گوئیده گری سرکار معلی مامور بوده پی بهم در عالم باغ وقتاً فوقتاً باریافته از حالات زیانکاری انتشار و ناهمواری اطوار باغیان خبرها میدادند و انواع کار ابتلا و نصرتمندی انجمعی ترتیب و نظام درستی گرفت چندگاه بسکه باغیان نکبت دستگاه را اینقدر فرصت و مهلت روزی گشت که به عالم باغ دفعات تنها یورش بردند و نتیجه کودکان خرسک بارگاهی لغو خاستافتند و گاهی گریزان شده شهر اندر رو آوردند باینها خوشدلی وقت گذرانیده و بسیاری بسرور گرائیده میگفتند که مثل بیلی گارد عالم باغ هم خالی شود و بهری وار در آن جای خالی خریدن نصیب ما میگردد و این نمیدانستند که اوضاع بیدانشی و شوریده سری اینها خود دشمن جان ایشان ست و آنداز دانشمندی و تالیف گستری اهالی سرکار عالی نقشای برتری پایهٔ عزت و شان بر واقفان دقائق خردسگالی نهان نیست که مراعات و نگهداشت لوازم سنجیدگیها و استمالت و دلاساگری دلها که از حکام انگریزبهادر با عام و خاص میان بمناسبت اوقات ضرورات واقع شد مورث اینگونه فوائد عظمی و عوائد کبری گردید که مردم هندی نژاد از شریفان و رذیلان با مخالطت قبائل و جنس خویش کاریکه ساخته میشد پی نصرت و فیروزمندی حکام منیع القدر و کارهای دولت سگالی انگریزبهادر بجان کوشیدند و گردن اطاعت بامیدکرم طوق نیکخواهی دولت انگریزی کشیدند و آثار بد وضعی های تیره بختان بی سعادت قطع انجمعی است که خود کارگزاران و نوکران آن دولت بی بنیاد از طرز آشوب گستریهای آنعهد بستوه در آمده و از عاقبت اندیشیهای خشک مغزی شوریده طبعان تنگ آمده در باطن از خلط و آمیزش آنها کناره جسته و ناگزیر دیده از نیکخداشت احسان آنطرف بربستند تصریح این بیان آنکه بسیاری از هوشمندان دیار اوده که بعضی ازان شهریان و حاضران در خانه رئیس باشند و اکثری از تعلقه داران و راجگان و زمینداران مملکت اوده بوده اند ناسزا طوری انجمع اهرمن پرستان عفاریت سرشت بجان آمده و در جواب خفا تن برجوع حکام انگریزبهادر دادن ضرور نبید اشتند و در جه بدرجه بوسائط کسان نیکخواه این دولت قوی البنیان در پرده نهانی با اهالی سرکاری در آمیختن و سررشتهٔ هواخواهی انجمع آشوب انگیز از هم گسیختن واجب و متحتم انگاشتند چه آشنایان معلی شان انگریزبهادر در اتفاق از آنها مید و ستیاری اقبال بیزوال دانسته و در تدبیر همه مردان بساط شورش مفسدین از بنیاد

خارجین فتنه گریهای معاندین خبیث قرین کوشش های فراوان تبقدیم رسانیدند و باهنگ قلع اساس
استکبار و قطع ایادی تغلب آن فرقه ستمگار بعجلت هرچه تمامتر جهد بسیار در گرم ساختن هنگامه کارزار
بر روی کار آورده رتیبه تدبیرات شایان در سرزمین لکهنؤ دوانیدند در آن حال معامله هر دو لشکر
باین روش اتفاق افتاده بود که در هر مکان و هر موضع و مقام هرگاه سرداران انگریزی با جمع قلیلی
از رزم جویان ولایتی دخل خود ها نموده تمکن میگزیدند لشکریان باغی انبوه انبوه فراهم آمده هر چند شبها
و کوشش بسیار بجا می آوردند و دقیقه از دقایق قوی زوریها فرو گذاشت نمیکردند اما تجلی باز ستاندن آنجاها
از دست زبردستیهای جرات اندک گروه ولایتی متعذر و محال می فهمیدند آخر کار کام و ناکام غیر از فرار
چاره ندیدند انتشند و جز بگریز دل نمی بستند الغرض جا ها در یک سمت قیصر باغ سراسر مورچالهای فوج انگریزی
قائم شدند و هم در بعض مکانهای قدیمه ملوک سابق او ذ مثل چهتر منزل و محمد باغ و پادشاه باغ و غیره هم گروه
گروه ولایتیان مع افسر خود ها جای گیر گردیده بی تکلف با حشرات باغیان که لک و راک اندرون
قیصر باغ و همه اماکن ملحقه بکردار مور و ملخ تراکم داشتند روز و شب رزم آرا گشتند از آنجا که عدادان جرم
در ملک او و بکثرت و عداوت بیکله لاتینایی هجوم آورده بودند و در شهر لکهنؤ انبوهی از اندازه شمار افزون انجا
داشتند همه آنها در عرصه هیجا شور و شغب می افزودند لاجرم صاحبان عالیشان بهادر بتحکیم
لازم دیدند که یک گروه فوج کارشناس جنگ علاوه از آن جریک شهریاری بطریق فراهم مک
صاحب ملک و دولت همراه و همعنان گشته انجاعات شوریده را درهم و برهم سپارند تیاران
نیپال مهاراجه جنگ بهادر سپهبد افواج آنجا اختصاصی در سرکار ابد قرار دار و بواسطه همبستگی یکجهتی
بیگی ممالک کوهستان شمال روبه بفرستادن فوجی از قراجیرمک ایما کردند مهاراجه عظیم القدر
و اتیمار امر حکام اقالیم گشتا افزونی پایه افتخار و اعتبار و اشناختی الفور فوج جنگی خود را با استعانه
سربار ببر کردگی بیگلر بیگی موصوف الذکر از بالای کوه فرود گردانیده بلحوق عساکر نصرت مند سرکاری
حکم داد چنانچه صاحب انگریز بهادر که تا درون آن فوج رفته بودند مع لشکر مذکور سرگشته نخستین در گورکهپور
با عانت فوج انگریزی معرکه آرای انتقام پرداختند من بعد مظفر و منصور جانب لکهنؤ شتافته
افراختند توضیح این ابهام آنکه میر محمد حسن خان کلی از سادات بارهه که مردی شجاع و صاحب
مشهور بود و در زمان خلافت محمد واجد علیشاه بهادر شقه داری علاقه بهرائچ بخود متعلق داشته

رشیدی دران اوان بهر ساعت قرین هنگام کامگار شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر نایب شهزاده
بر چنین قدر بها والایات گورکهپور نامزد او گشت در کار فرمانروائیها بنوعی سخت گیری پیش نظر کرده
و بار رعایای گورکهپور گونه درشتی و سختی ولی بر روی کار آورد از همیت رعیت آنجا از و دل بد کرده استظهار
داد پیشی حکام معدلت فرجام می کشیدند و قتیکه لشکر سرکار معلی مع فوج کوهی بنواح گورکهپور عبور کرد
رعیت آنجا بتظلم و فریاد خواهی شتافته خلاص خودها از دام حکومتش خواستند اگرچه مردم قلیل
از فوج سرکاری آنجا معرکه آراسته داشتند اما بوجهی کاری پیش نمی بردند هرگاه این حکام مع لشکر
کوهی در رسیده و لیسبزادهی متوجه گردیده بساط کارزار گستردند بیکبار و معرکه جماعت همراهی محمد حسن را
شکست داده باخانه کور آواره دشت فرار ساختند و آن مقام را با اعظم گده و جونپور تحت انتظام
سرکار معلی در آورده طرح امن و امان انداختند بعد از ان در نظامت سلطانپور که در حصه های ملک اوده
بنگالی شهرت وارد دا آنجا سیر مهدی حسن خان برادرزاده محمد حسن خان کارپرداز حکومت بود
توجه عسکر اقبال واقع گردید با آنکه در آن نظامت فوج غدار بکثرت تمام جمعیت داشت پیش از
ورود والویه سپاه سرکار معلی بمحض آوازه توجه لشکر فیروزی اثر همه آن زیانکاران گریختند و مهدی
بیز طرفی راه گرفت مگر از لشکر سرکار والا احتیاطاً چند ضرب توپ سر شده گلولهای توپ تعاقب
گریزندگان نمود همه حال علاقه سلطانپور در کل از وجود مردم غدار و اهل خلاف سرکار دولتمدار
پاک و صاف گردید و آن خس و خاشاک از میان رفته شد در آنحالت جیوش منصوره قدری در
منزلگاه فراریان آسوده بعد از ان پیشتر کوچیدند و مقام بمقام براه گشتایین گنج و حیدرگده قطع منازل
نموده با لشکر ظفر قرین سرکار عالی که بمحاصره باغیان گرمجوشی داشت در آمیختند آنوقت یورشها که
از جانب افواج سرکار دولتمدار بر محصوران لکهنؤ واقع شده دلهای آن قوم غدار را بهراس و نامردی
آشنا کرده است تا کجا گفته آید انجمله روداد بود که باغیان از سایه خود رمیده تنها می نسبتند و بمیدان مقابله
یکتن از سپاه منزلگاه سرکاری وحشی صفت از میدانگاه می رمیدند در آنحال این حالت گذشت
که مورچالهای سرکاری و میدان پیش گردیدی و هر جمع و جماعت باغیان پیشتر گرد ابتدای آمدم سر بیابان

خاتمه داستان فتحمندی عسکر اقبال انگریز بهادر و هزیمت خوردن لشکر باغیان نکبت اثر

پوشیده نماند که هرگاه قانون بندان قضا و قدر بآیین طرفه کاریهای گردش چرخ گردان فی ضمالله

سلہ فرجام یعنی اخروانجام یعنی لائق اینجا یعنی شاکی مراد از لائق معدلت باشند ۱۲

حیرت نماییهای این آبگون طاس دوری نشان که بهر گردش شبانه و روز تازه بازیهای نوشیوه
انگیختن کار اوست و در هر بام و شام رنگ شعبده‌های تازه بتازه ریختن شعار او و انجام دادن و
بپایان رساندن آغاز هنگامه قیامت آشوب منظور کرده چند نوع آثار صوریه و معنویه از
داوریهای کردار و اطوار زمانیان نمود آورد و یکی آنکه جام هوسهای خام و ناتمام انگریز و بدفرجام
بباد افراه سیه مستی‌های نشه خود گاهی از شورابه کافر نعمتی سرشار گشته بشکستن گرائید دوم
از اموال غارت و یغما و فکر جان بردن از مهلکه قتال جانفرسا همه آن اشقیای لیام را در
هراسانی کشید سوم در مقابله پیل زوری شجاعت و تدبیر حکام اقبال غلام بیشه طینتان بد انجام رای
مجال قرار امکانی دارد چهارم مجامع باغیان هرزه کار کالیوگی اطوار که در گمرهی [illegible]
بیگانه و [illegible] های خود رو جوشیدند چگونه از [illegible] زنی دستبرد ناظوران [illegible] و دولت انگلشیه
حاکمان نظم گستر اقالیم و اولکه دولت فرنگ‌رانی [illegible] پنجم آنکه در ماندگان کوی نجرذی را نه قاعده
پیکار آزمائی بپا و مانده نه استعداد و مواد تایید سرداران قاعده آموز [illegible] اعتبار [illegible] بوده که در
معارک جانگداز کاری توانند ساخت و در بساط هیجا نرد استقرار رو بروی غائب بازان لشکر [illegible]
جهاندار توانند باخت بازی انیمه ناشکست و انهزام فرار جماعت باغیان از آسمان مهیا کرده
و مشیت خالق زمین و زمان و جاعل کن فکان برای فیروزمندان شجاعت همه وجوه سامانهای
فتح و ظفر ساز گردانید لاجرم کارفرمایان لشکر اقبال از هر طرف بتاختن قلعه گشائی مورچالها
و غایت کشمکش ها در روز و خورد بکار آورده جماعت کثیر باغی را نه و یا لا نمودند [illegible]
راه گریز برایشان کشودند زیراکه در چنین زدن و راندن جمعی کثیر از غنیمان [illegible] عاقبت [illegible]
و در بعین همین باشد که همه اطراف را بر اعدا نبسته راهی بنابر فرار خصمان وا کنند و گشایش
مقصود مقدم دانند الحاصل حکام عالیمقام انگریزی بکوری و اندازی در مقامات [illegible]
حصار رشید استقامت باغیان قرار گرفته آنها را و مضائق کشاکش زبونی و تنگ گردانیدند که
مردم کثیر ایجاهای خود با خیر از رستا به صورت مرگ بی اختیاری در آیینه خیال عکس پذیری دیدند
صدای تکاپوی های اجل بر سر های خویشتن در گوش هوش نمی شنیدند بلا تعلل در آن لشکر
پدیدار گردید که هر نفر از کهتران و مهتران آن فرقه بغاوت نشان و هم هر یکی از اهالی دولت میرزا

شهزاده حیرت سامان با بیهوشی و سراسیمگی هم‌وش و همعنان و با غم و غصه فراوان دست و گریبان شده بر بستر خاک اضطراب مانند بسمل خسته دل تپید و در آن اوقات هر هر گروه فوج غدار جدا جدا بار ادبار بسته راه گریز پیش گرفتن شروع کرد و هر خاطر آشفته بیاس و نومیدی جاده سپیر دتا بجائیکه کار بیداد از لشکر انگریز بهادر محاذی قیصر باغ از اندرون پادشاه باغ که بدست این اقبال‌مندان مستحکم شده بود گلوله‌های آتش بار که بگوله بم مشهور است و این گلوله از صنعت کاری چینیان و رومیان و انگریزان باشد که از آله دهن گشاده چوبین و آهنین بواسطه زور باروت آنرا با وج هوا سر دهند تا گلوله مذکور بالا رفته و از میان تنگنا فته صدای هولناک رعد آسا بلند کند بعد از آن پاره پاره بر زمین فرو د آمده هر پاره آتشین در سوختن و نجاک برابر کردن هستی آدمی و حیوان کار صواعق شعله فشان میسازد چنانکه بیشتر هم درین اوراق اجمالا ببیان آن بعض حواله خامه شده است و بالجمله این حربه از لوازم قلعه گیری و انتشار اندازی کثرت با ده بر زمین قیصر باغ مع مواضع ملحقه آن فرو د آوردن آغاز داده سه شبانروز جمله جماعات مخالفین را زیر و زبر گردانیدند و در نیمه حصه فوج باغیان گریخته و از شهر برآمده باطراف متفرقه راه سپردن پیشنهاد خاطر ساختند دلا جمعیکه از نبرد آرایان معسکر اقبال اندرون حصار شهر قیصر باغ در آمد چند تن از سپاه و الا باشند که بالای برجی از بروج قیصر باغ برآمده و آنجا بچکی جا گرفته جماعات باغیان را که پائین آن اجتماعی از زیاده تیاب بگلوله‌های تفنگ زدن پرداختند و یک شب و روز را فرونتر از روزهای گذشته پراگنده و دل از قیام سر کنده ساختند بعد جمعی دیگر توپ افگنان از جانب حضرت گنج بیورش حصار شهر قیصر باغ پیش تاخته معرکه توپ و تفنگ تبانگی آراستند در آن روز باغیان نیز ساعتی چند توپ اندازی کرده با لاخره در آن معرکه شکست نموده و شکست دنبالگیر کردند و شهزاده برجیس قدر بهادر را با مادر مهربانش با گروهی از جاهلیان پالکی سوار از آنمیان برآورده نخست بدرگاه حضرت عباس علیه السلام رسانیدند پس از آن قدر حسین آباد سری کشیده در نیچال شرف الدوله بهادر هم از همراهی بیگم و شهزاده والا تبار جدا گشته بخانه خود جا گرفت دیگر هم موصوفه بکید و گروه فوج غدار را که توپ ها با همه سامانش هنوز بتصرف داشتند و بکمپوکی نصیر آباد معروف بودند طلب نموده بحمایت آنها یک شبانه روز در فضای بیرونی حسین آباد قیام نمود و هر گاه افواج ظفر کاری بفتح حصار شهر قیصر باغ علم افراخته و در آنجا دخل تمام حاصل کردند بسیاری از سپاه باغیان گرد اگرد قیصر باغ بهجوم آورده گرم ساز هنگامه جنگ شدند و یک روز دیگر شور جال شهری واقع گشته هم در مقام

قیصر باغ و هم در مقام پل آهنین کارزار فتنه بار در میان سپرد و لشکر برقرار مانده و هر دو هر گاه پیشکر
اقبال غلبه نموده تسلط از کار رفته بود و باغیان دل باخته یکلی هزیمت نصیب شدند و مخذولان و سرگردانی فریب خورده
اعلام فیروزی انتظام سرکار معلّی در مکان امام باڑه که ساختهٔ نواب آصف الدوله بهادر مغفور نصب گردیده شقّهٔ رایات
اقبال پرتو ظفر بر ساحت بلده انداخت و پرچم لوای سلطنت قهرمانی جهان را با نوار فرمانفرمائی روشن
ساخت کوس و نقارهٔ شادمانی فتح و نصرت صدا در داد و دبدبهای اهل خلاف زلزلهٔ پریشانی در افتاد
بسکه بر نزدیکی شام الویهٔ نصرت سرکار را بد پایدار افراشته گردید و مقارن آن فراش دوران نشان در دامان
نیلوفری شب در پیش قصر مینا نگار سپهر فیروزه رنگ بر کشید بنا بر آنکه حشرات غداران در تمام شهر منتشر
و پراگنده بوده اکثر شهریان و دهقانیان را بحیله و تهدید شریک خود ساخته و اینده در هر کوچه و بازار جا
بگرفتند و وسعت آبادی لکهنؤ بر همگنان ظاهر پس ضبط گستری اطراف شهر و اندرون بلده لامحاله مقتضی
اخراج جماعات مردم از احاطهٔ شهر گردیده و بدستور قلعه گیری عموم قتال با بلوائیان خبیث مآل [illegible]
ضرور متصور گشته هم بفوج ظفر موج برای قتل عام غداران حکم شد و هم از مقام امام باڑه که در میان شهر
واقع است سر کردن گلولهای آتش فشان وقوع گرفت چنانچه شب همه شب رعد صدای توپهای
گلوله بار و بارش گولهٔ بم در هر طرف بلده آشوب آثار و تابش برق شرر خیزی آن گلولهای خونخوار
زمین و زمان را در تزلزل انداخته شهر را بزلزال و ترسان و بیهوش و حواس [illegible] بفرار [illegible]
تا سحرگاه کمتر جائی بود که بعضی آدمیان از اناث و ذکور بدرماندگی و عجز و ناچاری آنجا گوشه گزین نبوده باشند
وگرنه جمله اماکن و جاهای شهر از وجود نسوان و رجال تا اطفال کلان عمر و خورد سال خالی گشته امرای
کبار و عظمای نامدار و شرفای ذوی اقتدار و اداني و اعالی دیار از مردان و زنان همه کوه و کان و دشت و صحرا
هر سوی بیرون شهر شبا شب بادیه پیما و ریگزار گشتند و بشوخی اطوار باغیان شوم سرشت رئیسان والاقتدار
و شاهزادگان گردون وقار که مخدرات سراپردهٔ حرمسرای آن گرامی مرتبگان از پرتو شوق آفتاب جهانگرد
همواره محجوب داشته اند و نیز اشراف حرمت دثار بلده که پردگیان خانهٔ ایشان در زیر آسمان رخ گشاده
را اعداهم فی شرحی [illegible] داشته اند پا برهنه پائی بحالت اضطراب جان در تن گداز دست از خانمان شسته
پیاده [illegible] الدور [illegible] در هوا شدند هر چه از مصائب [illegible] قرسا و نوائب حسرت افزای
و مردم شهر [illegible] گروه گنا [illegible] بمصیبت گذشته است در آن بعضی زبان و ادای آن بکوتاه بیانی [illegible]

الامان از سهولتهای شیخه و لکوب گوله بم و شعله زنی آهن پارهای سامان ساز ماتم که بهر بانگ دلخراش و لب
جگر پاش سینه های شگافت و مغز سرها میکافت آری باغیان خداگیر بازای افغان کثیر مرتبان
مالک الرقاب خود ها فتنه آشوب را انگیختند و جمهور انام را بجمیم از غارتگری و تاراج اموال آبروها
ریختند و در انجام کار بهزیمت از میدان کارزار تیغ نزده و تخمین تمام سلاح مردی کشاده و دست گزان
گریختند و باین وجوه بسی از شرفای روزگار که جز عزلت نشینی و حفظ مراتب حرمت نگهداری پیشین دیده
خاطرها نداشتند دست بدامن تباهی خانه برانداز آویختند بیاد افراه اینگونه ستم کیشی های ظالمانه
و ابلیس نفسی های کورانه لایزال در زبانه وبال سینه تخی توانند سوخت و آتش غیراز فروزان اخگر
نفرین و ملامت و خرابی کده گور نتوانند اندوخت فسانه نیوشان نکته شناس را این گفتار زیانبیده
و اضطرابرا آهنگ افزای سامعه بادکه دران حادثه جانگسل بر آمدن ارباب لکهنؤ از شهر با انواع بیتابی
و حالت ابتر و در قصبات و قریات مضافات این بلده که متوطنین و قاطنین آنجا ها همواره از پیش دولتگاه
پایدار بوده و از خرمن فیض این بلده فاخره دامن آرزو ها بلآلی و نقود بر آموده اند رسیدن و نیاز مندانه
محتاج افلاسی گوشه چشم مهربانیهای اهل قریه و قصبه گردیدن ظرفه نیرنگ بازیی گردون نیلی پوش در نظر
اعتبار چشیم عبرت بین آشکار ساخت و اعجوبه لعبا اقتدار مقامر چرخ زنگاری عبایه بر دوش در پیش نگاه حیر
انداخت آه از گردش و لاانزار فلک شعبده کار که بیکدم صد هزار بازیها در عرصه وجود آورد و دشواه غلطاز
کعبتین سهر و سهر بش نگرد به شیشی گکلعب بازی بازی در بساط سرخ و سبز گیر و دار خصل مراد برد و همدران بازیگاه
گردیی سبز بر هشت و زرکیسه در باخت و طلقه نقش زدن اختر خرو نیها در ساخت الله الله بهوش آمیده
اوان چو شنیدن بساط فرحت آرای وقایع طرازی فتح لکهنؤ و حرف زدن و نفس سخن سرائی آمد
پایان رزمگاه که آغاز فروغ دولت و آوان بهار گشت سلطنت پایه بوسان سریر گردون سپهر
بیاد ملکه معظمه مالکة الرقاب اقالیم وسیعه جهان تاج بخش ملوک زمان و انجام شورش ملکی
عذر نهاد این نکبت نشین ان است آنچنان از تشنگیهای آب طرب شادخواری در شارستان و فور مسرت
قوطه زنان شکر کنیت در شهد و بکیفیت صهبای خرد ربای غایت سرور و حبور از خود بیخبر که بفراموشی کاری
خانه نسیان دستگاه ضمیمه مقدمات جنگ آخرین از یاد فرو گذاشت این زمان که نشه سرشاری آن به شادکامی
درمزاجش هشیار نگارشته طراح کلک را در مقام بر آوری مطالب روزشناس ایستادگی گردانیده الفرامو

بیاد آمده در جلوه گاهِ توضیح جلوه گر گردید ملخص آن بیان اینکه از روی افواهِ عام شنیده شد که فیروزشاه
نام مردی جوان سال از نبائر و اولادِ سلاطین تیموریه که در حین آغازِ غدرِ هند از سفرِ حجاز برگشته بشهرِ دهلی
رسیده بود ناگاه با فوجی از غداران دوچار شد هردم آن فوج او را منسوب بملوکِ دهلی و از نژادِ امیر تیمورِ
گورکان دریافته بسبر ورمی خود دامنش گرفتند و او را بالاجبار بسرخیلیِ خویشتن نامزد کردند تا کام آن مرد سپاه و
وبجبرِ همرکابیِ غداران اختیار نمود و سبر گاه در موقعی با فوجِ انگریزی جدال واقع گشت فوجِ غدار بعادتِ
مالوفه گریختند و آن مردِ آشفته درون از حلقهٔ آن دیوساران برآمده بفرخ آباد رخ نهاد چند کس از آن تباه کاران
که با دشت پیمایان بادیهٔ سرگشتگی بودند عقیبِ فیروزشاه در فرخ آباد آمده بجماعاتِ فوجِ غدر انگیز اشتعال
خبر دادند که اینکس شاهزاده از نسلِ تیمور است آنها فی الفور تو بها بسلامش سر کرده با عزاز و اکرام در برگرفته
و احترامش پیش آمدند و دیگر بارش سردارِ لشکر گرفتند و در وقتیکه غداران فرخ آباد هزیمت خورده منتشر گردیدند
و نوابِ رئیسِ فرخ آباد که نامش بحافظهٔ محررِ این عجاله نیست با حالِ سراسیمه آوارهٔ صفا و زد و در دشت شد
این حیران تماشای اطوارِ آسمانی یعنی فیروزشاه با تنی چند از سپاهِ خذلان انتباه بلکهنو بار انداخت مع خان
داروغه سرکار برجیس قدر بهادر بنده وراندیشی او را در مکانی فرود گردانیده از سواری و آمیزش کس ناکسم
منع کرد و تا روزیکه معرکهٔ قیصر باغ پیش آمده کارهای ریاستِ لکهنو سپهم گشت و هر روز فیروزشاه نیز با گروهِ
غداران همعنان شده بذلِ داد و آنها در قدری ترک تاز بکار بردن کوششها نمود آخرکار در حالیکه همه سپاهِ
عدو آن دستگاه بگریز رو نهاده بیگم صاحبه با برجیس قدر بهادر را مع لحقه اش از شهر بیرون بردند چنانکه بالا
رقم زدهٔ کلکِ معنی سنج گردیده است فیروزشاه مصدر الذکر با گروهی خائن و غادر طرفی شتافت و مدتی مدید از نیپال
ایام گذرانید جابجا از و دلیری سرزده بدست فوجِ سرکار گرفتار نشد آخر هر طرف سرگردان و در صحاری
و براری قطره زنان مانده مفقود الخبر گشت اکنون بدلیل شکر الحمد الله که بالای این اوراق حقائق در روش پیشتر
لباسی وطانات گوئی و ترهات سرائی و تهوررانی او و فرمان پذیری اکثر لشکریان باغی با عتقاد حقائق
و صفاتی باطنش بل ادعان بعضی بر ولایت و کرامتِ او و حکم راندنش در امورِ باغیان و مهمات
شاهزاده برجیس قدر بهادر ریختهٔ کلکِ دو زبان گردیده عنانِ جنبشِ قلم برمی تابد بموضوعِ خواطر
دستان نیوشش باد که در اوائل محاصرهٔ دهلی گارد ناسپرده با جمعی بسیار از پیاده و سوار در آنجا کشاهی
قیام ورزیده بهم سرانائی برجیس قدری بهم بر جملهٔ افسران و نامیان فوج غدار حکمران گشته و همین ایام

نادان مجز خاطر جوئی و فرمانبرداری چاره نداشتند زیرا که علاوه از وجوه مسبوق الذکر بارها در معارک
جنگ هرگاه مورچال گزینان فوج غدار از چیره دستی محاربان سرکار والا مغلوب شده نوبت به ترک کارزار
آنها به سرانجام رسید یکه بمیدان شتافته تقوا عد سرگردگان کارشناس جنگ و صفوف آرایان عساکر
و خا آهنگ کارنامها ساخته بازیهای بهم خورده را قائم کرده است بنابر آن دیرباز اطاعت و انقیاد
امرش ناگزیر حلقه گوش اجابت اهالی مرقوم الذکر مانده و در ازمنه اخیر شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر
سرگروهان فوج باغی را از جانبش دل بدکرد تا همه نسق شدن مهام دولت از طور عیش انحراف و اعراض
ورزیده او را از مکنه سرکاری برخیزانید نه آتشعنی بسیار بر خاطر سفاکش گران آمده در کمین بود و در روزی چند
متصل فضای چهنت و بکنید در کاروان سرای شهری منتظر دبر آشود و در هنگام هزیمت نصیبی افواج باغی
و فرق طاغیه از معرکه قیصر باغ و غیره و فتحمندی عساکر اقبال شهریاری آن در دلیش سالوسی مشهر دلیرانه
در سرای آغا میر شبا شب بفراهم کردن گریختگان سپاه طغیان سرشت تکاپو و جستجو پیش آورده اکثر
گروهان راه فرار گرفته را بتوفیق جبری و لابه گری بسخنهای شطحی دلداری نمود و گفت که شما همه سر دم
و گمراهی اینطرف و آنطرف گردش کرده سرداری کسانیکه در درگاه کبریای الهی نفشندان تقدیر خطبه
خلافت بنام شان نخوانده اند بر سر خود ناخواستید و غافل از آن میباشید که بقول شاه نعمت الله ولی
شاه غربی منم و همم او در قصیده خود از شاهی و فرمانروائی من در سراسر گیهان خبر داده اکنون سران
و سرخیلان بی اصل بدست انگریزیها در تباه و خراب شدند و نوبت بمن رسید هر گروهی از شما که همراهی
من کند فلاح دو جهانی روزی اوست و هر که جان ازین قتال می برد از دست باز خواست من
نجات رستگار نخواهد شد الغرض انقسم حرف و سخن ابله فریبی بچرب و نرمی زبان با فرقه ابلهان در میان
نهاده بسیاری را از آن قوم شائسته نفرین و لوم متوجه گرده منقاد خود ساخت و چند ضرب توپ با هم
سامان آن از حلقه فراریان بجو و کشیده به پیکار آرائی با لشکر اقبال قرار داد این خبر بکارپردازان لیساق
انگریزی هم رسید لاجرم بامداد شب بر فتح و ظفر از سمت عیش باغ اعلام فیروزی ارتسام معسکر دولت
با فتشون قزاچ یک کوهی بعزم سزادهی آنجا عنه بادر هوا سر برآورد و احمد الله شاه با علقی عاقبت تباه
بنجگاه تو جنبه گروه سر دو جماعت در عرصه گاه عیش باغ مقابل شده صف آرا گشتند بعد تسویه
طرفین مبارزان انگریزی میمنه و میسره و ساقه و جناح و قلب تعیین سرداران نبرد آزمای

حمله آوردند و بنه غنیم زدن شروع کردند احمد الله شاه شوریده سر فوج دلباخته خود را هر چند بگاه جنگ
مگر هیچ از دست شان بر نیامده جوق جوق به بستر پا نهادن و توزک شکستن و دل بستن آن آشفته روزگار
انجمله دیده در انچنین متشددانه گاه با حرب آوران لشکر اقبال محاربه بجا آوردی و گاه اسپ خویش عنان
در صفهای لشکریان خود جهانده از بر تافتن زمام میدان داری امتناع بکار بردی الا زمان زمان پای
پس گذاشتی و پیش تازی سپاه رزمخواه سرکار سیا مقدمه به هیچ کار خویشتن انگاشتی تا آنکه از مسید انگار
عیش باغ بشهر در آمده قریب سرای آغا میر بکریان جنگ آراست بعد از ان آنجا هم تاب ایستادگی
نیاورده تا بهمان روز در میدانی واقع میان محله مسعود نگر و رستم نگر بجنگ ایستاد هرگاه لشکر سرکار معلی بر
دست بردن و از پیش راندن گشاده مهلت قرار و استقرار جائی باو ندادند ناچار بمحافظه دائره درگاه
حضرت عباس علیه السلام شتافته آنجا را محکم گرفت و دو روز و شب در انتقام بازار کارزار گرم نمود
در اثنای اینحال که روا داری و در هم پیوستگی بشهریان در افتاده بسی از مردم شهر در خانهایشان می نشستند
و بسیاری سر در هوا میگرفتند شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر ایل و ایماق خود را جدا کرده و بعضی
اقارب خویش سپرده تنها گم کرده راهی در بازاری بدست غداران بدنهاد افتاد و آنها بهادر ممدوح الذکر
را شتافته گرفتار کرده و نزد یک احمد الله شاه بردند آنمرد فی الزمان اصلاً پاس شرف سرداری بهادر
موصوف الالقاب بخاطر نیاورده با درشتی و ناسزا گوئی پیش آمد و در نظربندی شد و رشتیابانش نگهداشت
ترو زیکه اسباط قرارش از دست افواج سرکاری سیم خورد بهادر مذکور الالقاب را بضرب گلوله تفنگ
از هم گذرانید الملخص سوم روز لشکر سرکار رد الا از هر سو مقام استقامت احمد الله شاه را محاصره نمود
پوزش را کار بسته اتوقت هرکی از جماعات همراهیانش از هم پاشیده و سر بار جه زنده متفرقه دیگر کیها
گریزان شد و شاه احمد الله هم اسپ را جولان داده جنگ کنان از شهر بر گشت و باطراف بیرونی
روان شد تا هنگامیکه عساکر سرکار معلی بنظم گستریهای خاص بلده لکهنو فتح گیر و از هنگامه آرایان
همراه بر جیس قدر بهادر که بعد بر آمدن از لکهنو آنروی دریای گاگرا اقامت گونده و بهرایچ در مقام
بونڈی رسیده طرح اقامت افگندند و انتخاب بسیاری از باغیان و سپاه راجگان و غیرهم از هر سو جمعیت آنجا
باز شورشها سر انگیختند چنانکه بیانش پیش می آید متوجه و مصروف ماندند شاه احمد الله هم از گسیختگان لشکری
آراسته در اطراف خیر آباد و محمدی وغیره دیرگاه غدر راند از عمارات جگری و دل آزاری های ایشان

شهر لکهنو که در آن طرف تا وارد وقت بوده بودند پیش نهاد حتمی چند بار بمصادمه بعضی فوجهای سرکاری
که از جانب بریلی کلان بعد تنبیه و تخریب خانهای در خان تهیه انجام مراجعت کرده گوشمال تادیب وسزا رسانیدن
فرقهای غارتیان بمقامت خیرآباد منظور داشت در سیم شوریده بوضع گروه بوربا ولی سرکاران شولیده گرد آن
گشت انجام کار بسر زمینداری علاقه دار ضلع بریلی تاخته قصد انتهاب کرد او از اندرون چهار دیوار
گلولهای تفنگ را بهمانیش فرستاد تا تقاضای آلهی ضرب تیر تفنگی سرگزار و جگر دوز بدرون سینه اش
رسانید و فی الفور آن ضرب کارگر طایر جانش را بصحرای عدم پرانیده نام شوریدگی نشانش از جهان
سترده گردید وقت است که ختم سخن فسانه طرازی مهر دهان ناطقه سخن پیرا و نحتی از حرف و رقم
پایان پذیری این گفتار زیب صحیفه لطافت پیرا شود من بعد پاره از ملحقات این داستان که عبارت
از تذکره اکثر نامداران بگدان هند باشد بپرداخته جادو نگاری خامه سحرکار بدایع نگار گشته دلهای
معنی سنجان را بشیوه گری اعجاز و امن نخو دخواهد کشید هرگاه فتوحات متواتره در ضمن فتح لکهنو
بپیشگاه اقبال عدو مال شاهنشاهی رابوسه زده عزت و امتیاز جاودانی در گرفت و غنایم بیشمار
بدست لشکریان سرکار دولتمدار افتاده بعده در روز حکم امن گستری در شهر انصرام پذیرفت بصلای
عام خیرخواه پروری و عدم تعرض و مزاحمت از رعایا و لشکری بشرط اطاعت گزینی وطاعتگری فرقه
فرقه وفرد فرد خلایق در خانهای خودها برگشته آباد شدند و بگونا گون عواطف حکام عالیمقام دلشاد
شدند پیش و پیش احوال کسانیکه اندک و بسیار در کارهای نیک اندیشی سرکار دولتمدار سعی و اهتمام
بجا آورده بودند و هم گروهانیکه بسبب توسل نمکخوارگی یا باحتمال خیر سگالی اهالی دربار ملکه معظمه شده از
از دست جفا پیر دازی فرقه غدار ستم ها کشیده پای استقلال و ثبات از جا نبرده منظور نظر آفت اثر
حکام عالیمقام گشته این هر دو گروه را بعطای صلات و ادرارات و بذل انواع تفقدات مستمال
و مرفه الحال گردانیدند از انجمله میر واجد علی داروغه بلند قدر والا مقدار دانش و بینش و ستیار را درازا
نیکخواهی دولت و محافظت جان خاتون محترمه ولایت با عطای یک لک روپیه انعام و افزایش پایه اعتماد و اکرام
باوج گرفتن کارش رسانیدند اکثری از وثیقه داران و راتبه خواران خزینه احسان که از بیم خوردن وضع حکومت سرکار دولت قتدار از نوع
با تباهی بسیار دچار گشته بودند از سر مورد احسان و مهبط امتنان سرکار معلی شدند الا آنمردمانیکه شریک خصمان بد سرانجام مانده
در نابکاری دوش بدوش بودند و در خیال خائب و خاسر بگرانجانی پیشانی حاضر آمدند القصه بکشمکش بر و بکار ربهای محاکم

داوری علی قدر حال درآمده مستوجب مواخذات سزا گشتند قاطبهٔ رعایای شهری عموماً بضرورت
اعلان سطوت قهرمانی بدین تادیب و سرزنش خاص گردیدند که نشیمنگاه خانهای سکونت هر یکی از روی
حیثیت عمارت با وجود لحاظ مایه داری و ناداریهای قدری پول و آنچه تعیین محصلان داخل سرکار
شود چنانچه همینی بوقوع آمده منشی رامدیال کارپرداز سرکاری تحصیل آن نامی برآورد شرح این
سرگذشت تا که بر کسان ناداران جاریده و ستمبردهای فرقهٔ غدار جفاکار چه گذشت سزاوار انتقام شوند
که نمی شود در ترقیم خواتم کارهای غداران عاقبت وخیم طول لاطائل تواند افزود محصل مقال و ماحصل
واقعات حوادث اشتمال آنکه حکام اقبال انتظام انگریز بهادر بعد فتح و فیروزی تمام بلدهٔ لکهنؤ را مستقر
و مقر فرمان فرمائی گردانیده چندروز از نظم و نسق مواضع بیرونی ملک آود اغماض عین مناسب انگاشتند
و شوریدگان و خودسران بغاوت توامان را که در اکثر جاهای بیرونی شهر با زمینداران و راجگان مملکت
درآمیخته آنها را لشکر فرمانی سرکار معلی رهنما شدند بحال شان گذاشتند و این قصه سراسر با واقعه بابری
مشابهت دارد که هرگاه محمد بابر پادشاه نبیرهٔ صاحبقران امیر تیمور گورگان بجمعیت ده هزار سوار
بقصد تسخیر ممالک هند ایلغار کرده از دریای سند گذشته بر سر لشکر کارفرمای هند ریخت و در ظاهر مقام
پانی پت فرمانروای هند با انبوه لک نفر سوار و پیاده و پنجاه زنجیر فیل جنگی مزاحم آن شاه کشورگیر شد
پادشاه کشورگشا بآئین ترکان شعله خو حصار ارابه بسته در پناه آن آهنین دیوار پیکار آراست از
شروع نبرد نموده بکوشش و جانفشانی کمانداران خاراشکن و تفنگچیان کوه شگاف و تیغ بازان لاو خا
لشکر مخالف را بهمزده بهادر و مظفر و منصور گشت و کارفرمای هند بدست سپاه ترک در حالت فرار
کشته شده همه افواج او شکست خورد و این چنین شاه ولایت ستان خود در شهر دهلی اریکهٔ سلطنت را
بجلوس میمنت مانوس کوکبهٔ تخت کیانی و جمشید و محمد همایون شاهزاده را با گره فرستاده نسق بنای بلده
گردانید یک مدتی دراز با آنکه نزول بلاهای قحط سال و وبا شهرها و قریه ها را مورد آفات سماوی نمود
دار تنجیت بعضی سرداران لشکر شاهی رخصت گرفته بکابل و ماوراءالنهر در مواطن خود مراجعت کردند
شاه جهانداد از استقلال لوای اقبال [illegible] ترک سلطنت بعدل گستری و احسان پروری آراسته
داشت و کسی را از والیان ممالک هند بدرگاه خود طلب میکرد و نه قصد انتقاض [illegible]
دربین اثنا بعضی سرکشان چیره زور فوجها فراهم آورده در اطراف سرزمین هند غدر گونه برپا نمودند

بپاس بندگی و رعیت گری دیرین خاندان سلاطین اودیاهی میرزا برجیس قدر بهادر شاهزاده را از
معارک درمیان دیده از حق جانفشانی در گذشتن خلاف کیش و آیین راجگی و زمینداری اندیشیدند
دیرها با عساکر نصرت مآثر جنگها کرده و نبردها آراسته مجاهدات گزیده و مساعی مشکوره چنبدیده
حکام انگریز بهادر تباه و خراب و غرقه گرداب زیانکاری های بیحساب گردیدند ضیق وقت و فرصت نیاد
که از روی مجلدات وقایع نگار اینکه بحکم حکام در ارد و زبان همه واقعات را بطرز روزنامه نگاشته
جزءا جزءا و نقیرا و قطمیرا هر نوع معارک خرد و بزرگ را بضبط تحریر درآورده اند تفاصیل این معاملات
گیرودار درین اوراق تصریح کاشف پذیرد تا گزیر این همه حالات را با یجاز نویسی چنانکه درین کارنامه
شیوه خامه واقعه طراز محرر این عجاله واقع شده منوط گردانیده روش فرجام نگاری
واقعات پیش میگیرد دلاف زدن دوران و تجبر زمان در عهد ملکه معظمه مدار گردش سازگار گردون
گردان شهنشاه کجکلاه یورپ و هندوستان بیجا نباشد که در همان اوان میمنت قران اشتهارنامه
عدل و ترحم عنوان از پیشگاه علیه داوری بحکم عفو سیئات اهل بلوی از مجرم و غیر مجرم سوای قاتلان
انگریز بهادر بارقه انداز ساحت نفاذ و لمعه افگن فضای تشییت گردیده بجهانیان ازین تجویز مستثنا ساختند
بارگاه شاهنشاهی آگاهی دستداد که حکومت ممالک وسیعه هندوستان از دست کمپنی انگریز بهادر
برآمده خود و متوسلان ملکه معظمه فرمانفرمای این کشورستان را تکفل و تصدی پسندیدند و داوری انام
این اقلیم فسیح الارجا بنفس نفیسه گزیدند چنانکه ازان باز تبدل و تغییر مناسب در قوانین معدلت و بهره
نظام ملک و دولت چهره نمای مرآت وقوع و ظهور گشته بهمه اطوار عدل و داد و رعیت پروری بابلغ
برو روش نواهر عبارات قوانین مسطوره گردیده است بالآخر هر گاه بیگم مصدره الذکر مع سپاه طغیان
و عدوان دستگاه و فرزند عزیز خود میرزا برجیس قدر بهادر بهرسو گردش نموده آخر روی بجرد جانکاه
رخت کشیده و در مقام بوندهی با مردم کثیر لشکر شکست تاثیر آرمید آنجا باز رگهای حمیت و غیرت با
در جنبش آمده و خون در تن آنها جوشش زده ساز و یراق سلحشوری رسامان آتشی نها تجدید اسرع
انهمرتبه دیگر بجانفشانیها آماده و گرم ستیز شدند تا آمد او ایام حکام عالیمقام در ضبط و نسق و قلع و دفع
مفاسد آنطرف دریای گاگرا توجه گماشته آن فرقه تباهکار را مطلق العنان و در بادیه خودسری سرگردان
گذاشتند در انجام کار بعد ازانکه تمام ممالک محروسه سرکار را بدقرار از فتنه ها پاک و مامون گردیده

بیدار بختان در ظلال عواطف خسروانه برآسودند و تیره کوکبان در سیه خانهٔ خسران و نکال غنودند
نواب گورنر جنرل لارڈ کننگ بهادر و دیگر حکام جلیل القدر عظیم الشان که در معارک قیامت سامان
و تهلکه گدازندهٔ مغز استخوانهای عالمیان از تدبیرسازیها و شجاعت دلیها کارنامها ساخته در زبان ها
حمد و ثنا و تحسین حرفی نگذاشتند و هم بسیاری از رئیسان و کارفرمایان اطراف ممالک هند که حاصل
احوال را از لباس طوع و فرمانبری سرکار معلی عریان نموده بقدر استعداد معین دولت شدند
مورد انواع تفضلات ملکهٔ دوران و مهبط اقسام امتیازبخشی و اکرام سایهٔ یزدان گشتند در لکهنو
خبر آمد آمد کمانڈر انچیف بهادر یعنی سپه سالار و بیگلربیگی کل افواج ظفر امواج سرکاری گرم گشت و ورود
رایات اقبال لایزال و نزول الویهٔ نصرت اشتمال عساکر ظفر مآثر بسر کردگی آنها در صاحب جلالت
کز سطوت و بهبر و تش ترک فلک برخود لرزیدی و از تطبش و تپش بهرام گردون در خانهٔ وبال
تحت الشعاع خزیدی تزلزلی در ارکان جانهای اعدا انداخت و علم فتح و فیروزی کامل بر اوج
فرقدان افراخت از کاردانیهای آنصاحب لشکرآرای کشورگشا در لیاقت بندی و توزک آرائی
جنود مصاف گزین تا کجا گفته شود ادنی مرتبهٔ مهارت و استعدادش در کارسازی محاربات اینست
که بمیدان نبرد از شش تا دوازده صف برآراسته در عین هنگامه بندی کارزار از بیش تازی و پس روی
و غالب دستی و مغلوبی سپاه جنگ رانگاه بهمه گیر نگریسته قواعد جنگ بانیدن و دوانیدن و برگردانیدن
بی تامل بکار می برد و بیش طلبی غنیم و پهلوکوبی او از فوج کمین که در زبان ترکان تقاپوچی و یورالچی
نام در است بلاتکلف و توقف سراسر برروی کار می آورد الغرض صاحب عالیشان کمانڈر انچیف بهادر
با چیف کمشنر بهادر ملک اوده و دیگر حکام عظیم القدر و لشکرگران و آتشخانهای شعله فشان از لکهنو
کوچیده بر گذر بهرام گهاٹ که فرودگاه لشکر اعدا در محاذات و موازات آن واقع شده بود خیمه و بارگاه
زدند و نکبتیان غدار با صغای این آوازهٔ زلزله انداز دلها در هم و بر هم گشته نخستین بفرار احرام بستند
و ثانیاً بتحریص و برانگیختن راجه بینی مادهو سنگه و اعقاب راجه گونده و راجه بوندهی که آن هر دو بدار
خود ها پیشتر از دست فوج سرکاری طعمهٔ اژدر توپ و تفنگ گردیده اند و دیگر راجها و زمینداران کهین
فرومایه که بجانبازی گرم تر بودند نیز از طرف گذر مذکور فراهم آمده بامتناع و مزاحمت این فوج ظفر موج
از عبور دریا آماده گشتند از طرفین توپها سر شدن و میان دریا گلوله باریدن مقدمهٔ گیرودار جنگ

و کارزار گردید درین اثنا بحکم کمند نجیب بهادر سفائن دریای شیر با وسعت و محکمی ترتیب یافته
سرداران جنگ طلب با سپاه رزم‌خواه و توپهای رعد اشتباه بر آن مراکب آب پیما پا نهادند
و توپ و تفنگ افگنان عبور کردن قرار دادند هنوز این هزبران قوی بازو و دلاوران
تهمتن پیکر تا ساحل آن طرف نرسیده از روی آب آتشباری می‌نمودند که غنیمان نیم جان توان
بر داشت مهابت و صولت لشکر گرانقدر نجود نادیده جوق جوق و فوج فوج چنانکه گردانیده بودند
راه گریز پیمودند در آنحال از جانب معسکر اقبال یورش مردانه و حملات رستمانه پیش آمده [illegible]
شهریاری با آراستگی توزک و احتشام تعاقب فراریان نمود و پشت دادگان عرصه جنگ را
عرضه زد و ضرب توپ و تفنگ ساخته سراسر میدانها را با انبار کشته‌ها پر آمود و طرفه هیئت که با
خدا گیر از جان سیر شده گریزان بودند مگر از ایشان دست در آستین نه کشیده هرچه پیش می‌آمدند با
دراز دستیها بکار برده بر طبق مثل سائر انیم بالای تکم و بال بر و بال در ذوات خود نامی افزودند
حضرت بیگم والده برجیس قدر بهادر مع فرزند عزیز و خاصان و ملازمان و جانبازان راه کوه شمال
پیش گرفته دره‌ها و عقبات آن را در نوردیده بالای کریوهای مخفیهٔ کوهستان نیپال رحیل آورد
و تا آن سرحد لشکر سرکاری باغیان را رانده و زده و گریزانیده چند روز بقصد اسیری مفروران
در آنحد و اقامت داشت من بعد راجه جنگ بهادر سردار لشکر نیپال بیگم و برجیس قدر بهادر را
با تنی چند از ملازمان خاص بشهر نیپال برد و از آنجا که مهاراجه نیپال و راجه جنگ بهادر سپه‌سالار آن
از عقیدتمندان و اطاعت پیوندان سرکار دولت پایدار انگلیسیه اند امر عالی نواب معلی القاب گورنر جنرل
بهادر برای حراست و شهربند داشتن شاهزاده و مادرش نسبت بمهاراجه ممدوح الذکر عز نفاذ
پذیرفت در آنوقت جیوش منصوره با عالم عالم فیروزی و اقبال مراجعت نموده حکام عالیمقام
بانتظام و انتساق مملکت اوده مشتغل گردیدند و بساط امن و امان در وسعت آباد شهر برای رعایا
و برایا با رونق و زیب تمام برکشیدند تشنگیهای فکر بدیع کار بزلال کوثر مثال مضمون طرازیها
مقدمات مابعد این واقعات دامن همت از دست نگذاشته گرم روی طریق گفتگو تا پیش نظر
میسازد مگر از تنگی اوقات مهلت درین راه بفراخ گامی قدم کشادن متعذر دانسته بتحسین قطعه
مدحیه بثنای ظل الله فی الارض ملکهٔ معظمه وکتوریا بهادر خلد الله ملکها و ثانیاً خاتمه این نسخه دل

که پایندگیهای این اقتدار — بافلاک پاینده شد همقران

بنازد چرا عهد وکٹوریا — کز و جز تفقد نیابد نشان

خصوصیت خلق دارد نگاه — عموم است احسان او در جهان

چگویم تفضل چه مقدار هست — زبسیار اندک نگوید زبان

ثنایش نگنجد بظرف سخن — دعا خواندنش گشت ورد دهان

خدایا شهنشاه وکٹوریا — بذات خود و جمله شهزادگان

طرازندهٔ لوح اقبال باد — جهان طرف بند دراز و جاودان

بشیرانچه زحمت کشم از سپهر — پژوهش کند خسرو خسروان

نوازد باکرام و احسان خاص — شوم فارغ از درد و رنج نهان

ازین پایه پستی کشم سد باوج — سپاسی گزارم بصد شوق جان

رسیدن بدرگاهش این نامه ام — زبیدار هی شه زند داستان

خاتمهٔ صحیفهٔ والاقدری

که هم بنام نامی صدر آرای چارپالش دولت جاه میرزا والاقدر بهادر ابهت پایگاه آراستن پذیرفت
این همایون صحیفهٔ گلزار آیین از سر دمیدن باغ باغ شگوفهای نازنین و گلشن گلشن
گلهای نزاکت آفرین پروای نگاه اندازی روستا سرشتان صحرا اسینه ناتوان بین
بندار و که اینجا شوق پر در بیضه هم بافته بلبلان تفرج پذیر گلدستان بلندی فطرت
و اشتیاق عندلیبان ارم زار ارجمندی فطنت بجاست تماشا دیدن روی آرد این
جایی است که روحانیان معانی دلنشین حظیرهٔ قدسش و اشناخته اند و ملکوتیان خیالات
خلوت گزین در صحبت گاه اعیان کلیهٔ انجمنی ساخته نوی طرز ترکیبات متانت و رزینت
و تزئینش چون کارنامهای موزونی کلام ابوالفیض فیضی حقیقت مقرون و کارستان خیالی
صحائف کریمهٔ شیخ ابوالفضل آگاه درون چراغ افروز راه جستجوی ترکیب بندان مقالات
نگارین است و بادهٔ خمار شکن میگساران عشرتکدهٔ اختراع مضامین بهارین تازگی رنگ
شوخ رنگی حرف و مضمون نکته آرایش بزنگ نیرنگ کاری بهار بیخزان کنایات جاذبهٔ

و شگفتگی گلستان عبارات سحر بیانان سرمایهٔ گلشنگری طبع رنگینی پسند گلشن فکرتان و دستگاه
چمن سامانی اندیشهٔ سیر رنگ بهار فطرتان ست دانایان آداب انشا فقرات و ایافتگان
رموز امتزاج و ترکیب کلمات که از زیر تنگی سنجیدستان معرفت ذوقی دل را آتشکدهٔ انوار
جلیه نموده اند خیال فرمایند که نثر نگاری و انشا طرازی اگر بسادگی باشد و اگر به پرکاری
سخنور رسا لتاهی دراز و مدتهای دیر باز با وجود یاوری جودت ذهن رسا و خبرت
انتها و صواب سنجی خرد موشگاف راستی آشنا و دریوزه گری بارگاه افاضات خاصهٔ شیوه
بیمتا و بهم آمدن استعداد وافی بسیر و نظر کتابهای اساتذهٔ فن و تمکن طبع به پیرایش ترکیب
نو و کهن بگوناگون تغییرات اوضاع مختلفهٔ منثورات و رنگارنگ تبدلات اندازهای متعدد و
مرقومات مشق ها بکار برده در ترویق دیباهای انواع مراتب نثر از خطوط نویسی و صحایف نگاری
و خطب و دیباچه طرازی و فواتح و خواتیم پردازی و ضبط اسالیب وقایع رقمی و قدرت
جنگ نامه یا صلحنامه خواه فتحنامه ساختن و توانائی استعداد مقاصد تاریخ پرداختن با علا
روش حسن ادا و اروای زلال صافی سلامت نفس ربا و چاشنی افزائی عذوبت رشتها
و استحکام مبانی وضع متانت و تفریق دانی طرز و انداز منشیانه و شاعرانه و صوفیانه و ادیبانه
و فاضلانه و ربط و آمیزش محاورات و مصطلحات ادبا و اهل زبان در نشئات به طرفه کاری
ساحرانه عرق سعی بلیغ از جبین چکاند شایستهٔ آن نتوانند بود که نثر نظمی و نظم نثر را در پیرایش
رنگ روشی اعتبار در بازند و از شرمساری در آئینه خانهٔ حیرت رو سیاه و بی رونق تقدیم پیداست
که پایه والا پایگی سخن از آن بالاتر است که اوج خرامی افکار عالیهٔ عرشی خیالان بلند طبع و دیده
پایهٔ معراج کمالش رسا باشد پس آنچه مؤلفان براعت دستگاه در تالیفات فن انشا گفته اند
منشی حقیقی در اقلیمی یکی هم وجود ندارد تا تعدد و آن چه رسد معنی این مقوله آنست که کسیکه
فکرت معنی سنجش باستیعاب مجموع لوازم انشا ملکهٔ راسخه حاصل کرده باشد و با اینهمه ایادی
اکرام و التفات شاهی و شهریاری کار قدر ارجمندش را بالا برده بسیار کم در هر زمان پیرایهٔ
هستی پوشد در آخرین ادوار روزگار شیخ ابوالفضل پور شیخ مبارک در سند و مرزا طاهر وحید
دستور معظم بایران و یار در فن انشا باین پایه برخورده امروز مقالات اینها دستاویز سخن

سخنوران زمانه است و کحل الجواهر سواد مسودات ایشان از ضیا بخشی کمال جلا بپردازد
نقصان و در رنگ نثر و نظم خیالی شاعرانه مُلا ظهوری ترشیزی از ایرانیان و مُلا ابو الفیض فیضی
برادر شیخ ابو الفضل از هندیان سر گل اهل سخن از راه بلندی فطرت والا و فراخی دستگاه
خیالات نزاکت پیرا تفوق و رجحانی داشته سخن این والا شانان بحد اعجاز اشری رسیده
و قدرت ایجاد معنی آفرینیهای شان بمرتبهٔ جوامع الکلم آیتی کشیده اکنون ما مردم مقلدین بلید
و ناقص دستگاهان بی استعداد را جز آنکه نقلی از نقوش و عبارات آن کمال آفرینان
بر صفایح خاطرها بر داشته مجاز آور مجالی عرض و اظهار بنام نهاد جوهر فطرت خود وانمائیم
فی الحقیقت دعوی سخن سرائی لاف است و فضل و هنر انشاگری و سخن دانی بجو و اندیشیدن
سراسر گزاف آری اگر دقائق سخنهای آن پیشروان معجز نشان بواجبی وانیم و شناسیم
در سپهر و بها در جه کمالیست والا نیست بالجمله درین اوقات موحشه و ازمنه نا که دلها و نفوس
بنی نوع از تقلب پذیری سقف آبگون و واژون گردی این زجاجی قدح لاجوردی نمون
انقلاب کلی در گرفته کذب و باطل در محل حق و صدق و غدر و بیوفائی در مقام یاری آشنائی
و معادات و منافات بل خصومات در جای مواسات و مصافات و بدخوئی و چشم پوشی
عوض یاد مردی و غذر بیهوشی و ارتکاب عدم اهلیت بمقابل اختیار فتوت و آدمیت
عبوس و قساوت بازای رقت و ملایمت و خود بینی و خود چینی در جنب فروتنی و تواضع
گرفتی و فریب و دغا در معاملات راستی و صفا و خبث نیت بجا کت صفای طویت و سراپا
کج روشی و بد اندیشی ها در کار و عمل نیک سگالی و راست کیشی ها سرشت طبیعی بیشتری
از آدم صورتان حیوان خصلت گردیده تا گزیر کسانرا در مشاغل سود و سودای چار سوی
تعلق مغلوب ناکسی گردانیده است از کجا تاب و توان ساختن نامهٔ بلاغت نگاری
و صحیفهٔ نگفت آثاری که تو تیوا ور اقش از تجلی اشراقات فیض عالم بالا طبقات آسمان ا
و رقوم حروفش از جلوهٔ معانی نورانی کواکب درخشان داشتمی و به پرداختن چنین رموز دل
همت کماشتمی مگر بنده نوازی قدر افزائیهای مربی سرپرست ممتحنان والا پایه رئوف سراپا
مکرمت مضامین علوی سایه خورشید طلعت مشتری درایت بهرام صولت ناهید عشرت

خاتمة الطبع

تقریظ نثر نثار پیچیدهٔ خامهٔ گهربار دبیر عطارد کمال شاعر محال المثال سپهبد جنود معرکهٔ زبان آوری هنربر درندهٔ گاه مصاف سخنوری کاشف رموز جلی و خفی میر مومن حسین صفی

تحمدک یا من جمع سلاطة الکرام الکاتبین لکتابة اعمال عباده کلا واحد من الشکور و الکفور و نصلی علی من بعثته برحمتک لکافة لهدایتنا منک بالرسالة و المنشور اما بعد مخفی مباد که این صحیفه ایست و الا که آیینه ایست حیرت نما آفرین بر جودت طبع نثار نثر نظیر خواجه محمد بشیر سید بیت که پنجهٔ نگار مضمون را برنگ آمیزی معنی خیزی چه حنابندی ها که نموده و هویداست که رخسارهٔ شاهد سخن را بجلوه پردازی رنگین طرازی چه غازه کشی ها که نفرموده زهی صحیفه که مصنفش عوض کیمیای مشت قدری آب حیات حل کرده بر بیاض گلوی حور بتحریر در آورده پایهٔ بو الاقدری رسانید و تهی رساله که سروش غیبی بمژده کلا ان کتاب الابرار لفی علیین که بفکر راقم تاریخ تصنیفش هم در دست راز (سنه ۱۲۸۲) در تم رسید حالا در مطبع فیض مطلع زینت بخش مسند جاه و جلال مرجع نشینان چار بالش دولت اقبال خداوند نعمت ذوراستی منشی نولکشور دام اقباله و عم نواله بحسن انطباع رونق دیگر پذیرفت و غنچهٔ امنیهٔ مشتاقان سر بهار این بوستان بخیر ان با نسیم همت والای آن ممدوح جهانیان شگفت و کریایان تواریخ طبعش بفور مضامین رنگین تجلی باهند و نقد دل النعام گیا زد بید نمائی لراقمه هر یک آتش بصد تاب

تاریخ انطباع صحیفه لراقمه

دست بر ذیل این کتاب زد
حبذا نامی صحیفه آنکه والا قدر لیس
در جهان اظهر من الشمس است زیبا کار
طبع شد در مطبع اقبال مطلع آصفی
گشت نقش آرزو کرسی نشین یار
بین نه سر زیست سالش طوطی تحریر و رنگ
آیینهٔ ارجمند صیقل بهر جوهر حیرت نما (۱۲۸۲)

و من افکاره

زهی صحیفه والا که از بلاغت شعر
بذکر غدر اودی بی نظیر تاریخ است
چو طبع گشته در این مطبع صیقل مطلع
بیان خواجه محمد بشیر تاریخ است (۱۲۸۲)

قطعهٔ تاریخ از شاعر سلیم فکر کلیم کلام عیش تخلص مولوی فدا علی نام

این صحیفه هست عیش آیینهٔ حیرت نما
از تصانیف بشیر نادر الکهنو
گر عنایتهای تحفل الهی باغ کن
طبع شد در مطبع رنگین بهار لکهنو
سال طبعش شد چو از جسم حیرت جان کن
بین درین آیینه شکل گلزار لکهنو (۱۲۸۲)

و منه

تحسینش از فضل خدای پاک جوهر آفرین
طبع شد با عز و شان آیینهٔ حیرت نما
طوطی خوش لهجهٔ فکرم بسال طبع گفت
واه شد مطبوع جان آیینهٔ حیرت نما (۱۲۸۲)

قطعهٔ تاریخ نوشتهٔ نور از میر وزیر صاحب متخلص به نور

طبع شد هر گاه این نسخهٔ لطیف
حرف مفرد از مرکب کن جدا
نور تاریخش بطرز نو نوشت
هست سال تحریر را و فا (۱۲۸۲)

و له

نور و نشر غدر نامه ہے
جسکی کہنا محال ہے تاریخ
جب یہ نسخہ چھپا خرد نے کہا
دفتر بے مثال ہے تاریخ (۱۲۸۲)

تمت